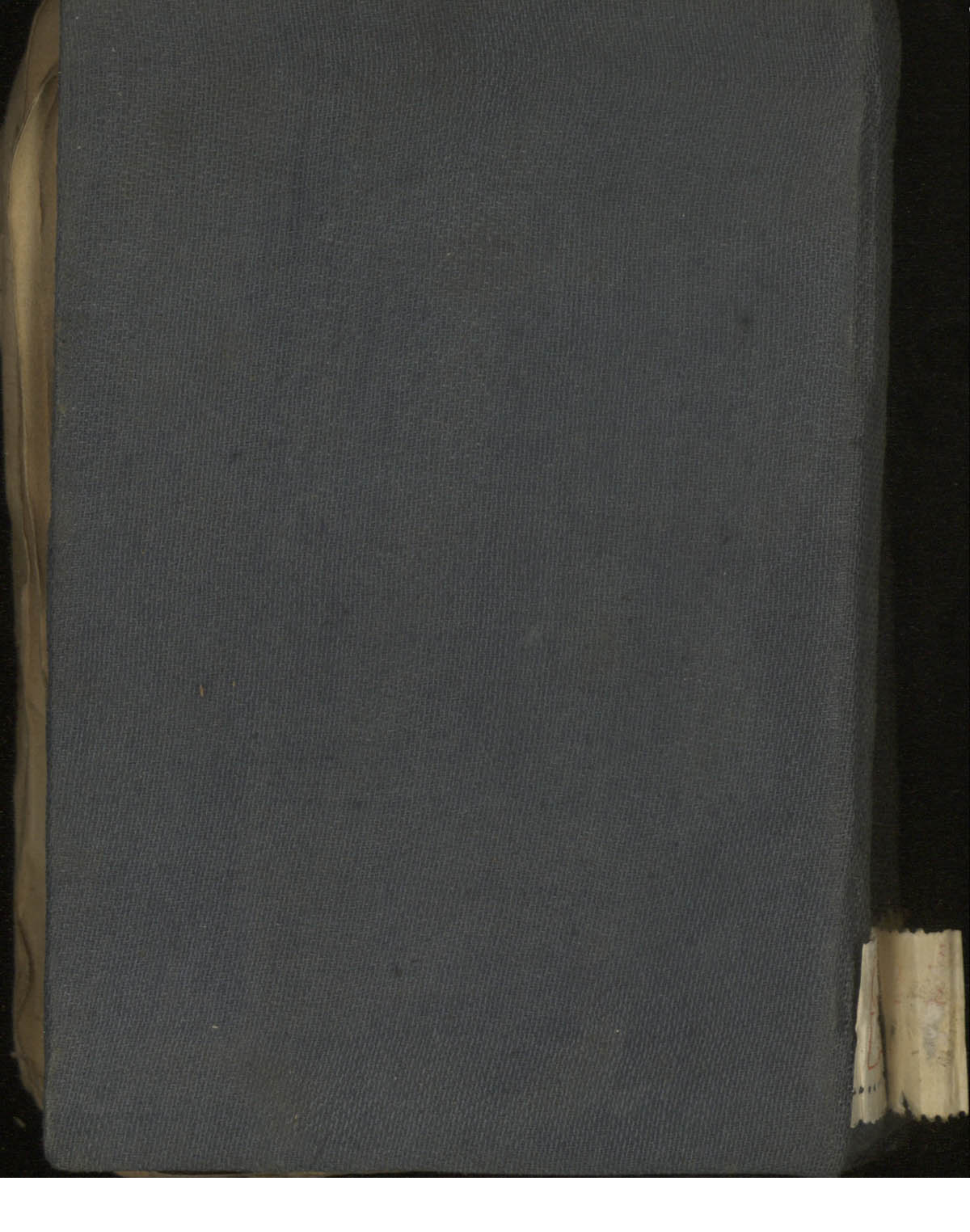
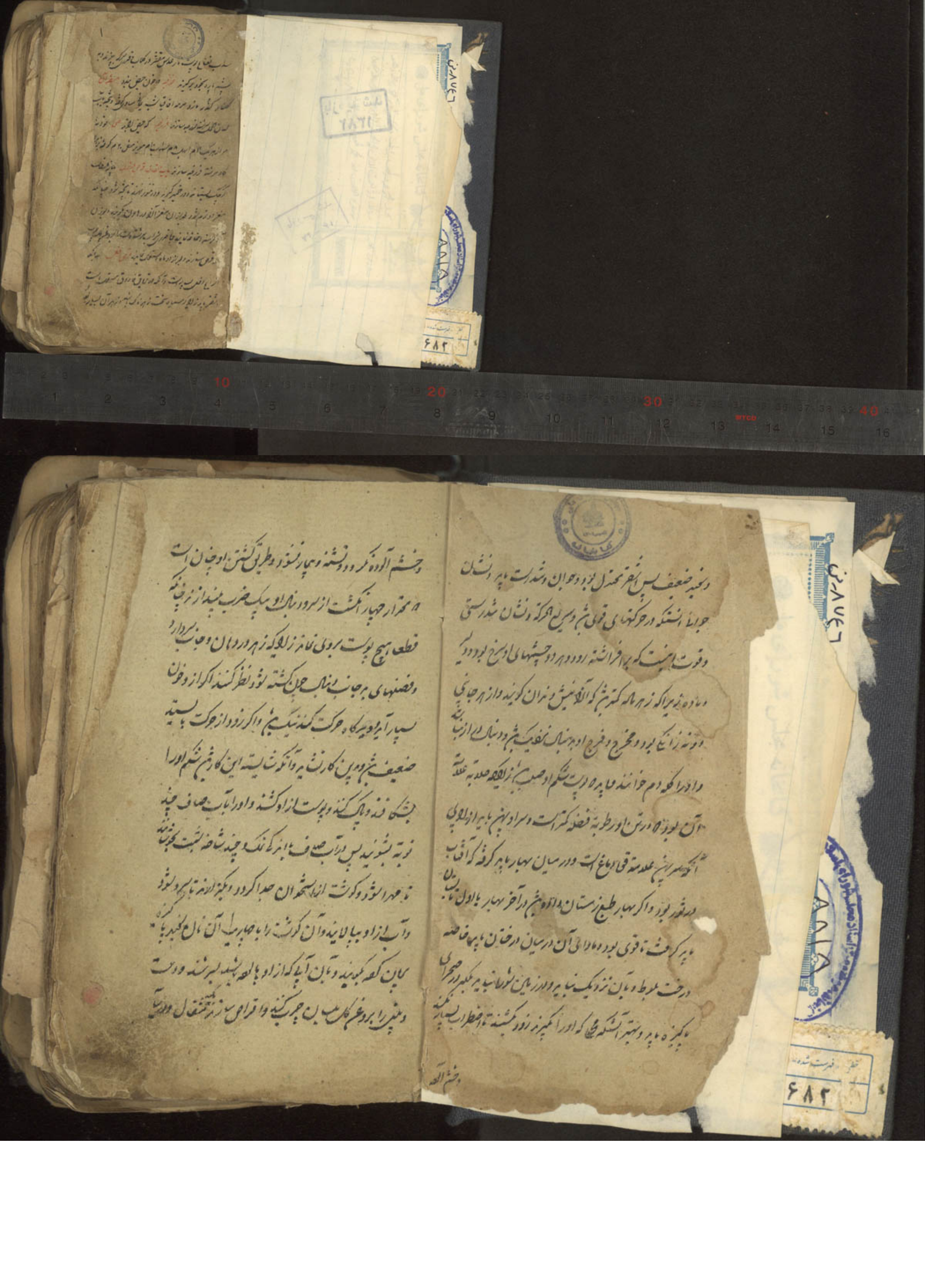




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۹۰۶۲
فهرست شده
۶۶۸۲
بازرسی شد
۳۷ - ۱۶
بازدید شد
۱۳۸۲



و نبض ضعیف پس اگر محتمل بود و جوان و شدت باشد نشان
جوانی تشنگی و حرکتهای قوی باشد و سریع الحرکه و نشان شدت سستی
و قوت است که بر افراشته رود و هر دو چشمهای او سرخ بود و دیگر
و ماده زیرا که زهر ماده کمتر باشد که آلایش و نران گویند و از هر جانبی
و تونه [illegible] برد و مخرج و فرج او به دنبال نفخ باشد و دنبال او از بالا بند
و او را که دم خوانند ما بیرون است شکم او صحیح زیرا که علامت علت
آن بود [illegible] و تن او رطوبت فضله کمتر است و سر او پهن باشد از بالای
آنکه سر او [illegible] علامت قوی دماغ است و در میان بهار باید گرفت که آفتاب
در شور بود و اگر بهار طبع زمستان داده باشد در آخر بهار یا اول تابستان
باید گرفت تا قوی بود و مأوای آن در میان درختان [illegible]
درخت مرطوب و آب نزدیک باشد و در زمین [illegible] در صحرا
باید [illegible] و بهتر آنکه [illegible] که او را آنگیزند زود کشند تا اضطراب بسیار نکند

و چشم آلوده

و چشم آلوده نکرده و تشنه و بیمار نشود و طریق کشتن او چنان است
که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال او به یک ضرب بیندازند چنانکه
قطع هیچ پوست بر وی نماند زیرا که زهر در دهان و جانب سر دارد
و فضلهای بر جانب دنبال چون کشته شود نظر کنند اگر از وی خون
بسیار آید و دیر گاه حرکت کند نیک باشد و اگر زود از حرکت بایستد
ضعیف باشد و درین کار نشاید و آنکه شایسته این کار باشد شکم او را
چاک زنند و پاک کنند و پوست از او کشند و او را به آب صاف چند
نوبت بشویند پس در آب صاف با نمک و چند شاخه شبت بجوشانند
تا [illegible] شود و گوشت از استخوان جدا گردد و دیگر [illegible]
و آب از او بپالایند و آن گوشت را با چهار یک آن نان گندم با گرده
نان [illegible] و آن آبی که از او پالوده باشند ببرند [illegible]
و [illegible] را به روغن [illegible] چرب کنند و اقراص سازند [illegible]

خشک کند خریطه چند هم دران نباشد و در ظرف آبگینه نگهدارند

عاقرقرحا درمنه کرمی و نکیت و قرص ساختن افعی پیش را کنیز بمانوری

آن بر آنان رسد قرص اندرون خوان سقط ورتابق فاروق الیها

نسخه از اختیار حسین بن اسحق حم وارشیشعان حب الزیا

[illegible] عود بلبان فو سلیخه مصطکی از هر یک ۶ دل دارچینی

حماما از هر یک سنبل چهار ل فقاح اذخر زعفران از هر یک ۲ دل

الخوان ۲۰ دل کوفته و بیخته بشراب ریحان سرشته دوات را بروغن

بان چرب کنند اقراص سازند و در سایه خشک کنند **قرص فرنیون**

سقمونیا [illegible] درم ملک الطیب سنبل چهار درم

از خرمیر از هر یک ۱۲ درم سقط اظفار الطیب سنبل سلیخه رومی

الکیل الملک سعد حب الفار سه درم قصب الزریره نه درم

زعفران [illegible] دو درم و نیم کوفته بشراب سرشته قرص سازند

قرص کوکب

قرص کوکب معده ضعیف را قوی دهد و گرم دارد و فضلات آن جمع بود

و چون بربت با طلا کند صداع را نافع بود و منع نزلات کند

و چون مار بزند دهان جانیزه و بر دندان کرم خورده نهند

درد ساکن کند و چون با آب مرزنگوش در گوش چکانند درد [illegible]

و نفث الدم و سیلان خون از هر موضع که باشد باز دارد و سرفه

کهنه را نافع بود و تبهای دایره را نافع است و چون با آب مرزنگوش بکش

نهند و چون با آب سداب بیاشامند جمیع زهرها و گزیدن

جانوران را نافع بود و اگر بشراب بنوشند اسهال و خولیا

و قروح امعا را و مثانه را نافع بود **صفة آن** مر چند سه سر

سنبل سلیخه گل مختوم بیت پنج لقاح از هر یک چهار درم افیون

زعفران قسط کوکب الارض و آن را طین نیز گویند از هر یک

چهار درم انیسون دوقو سیالیوس بزر البنج سعد سایله تخم کرفس

از هر یک هشت درم صمغها را در آب حل کنند و داروها را کوفته و بیخته
و بدان سرشته اقراص سازند قرص یک درم و در سایه خشک کنند
قرص طباشیر ملین سرفه و خشونت سینه و تبهای محرقه را نافع بود
و طبع را نافع بود و تشنگی بنشاند نسخه طباشیر سفید چهار درم
ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو پوست ستده صمغ عربی
کتیرا خشخاش از هر یک یک درم لعاب بهدانه قطونا سرشته اقراص سازند
قرص طباشیر ممسک تبهای محرقه و صفراوی را نافع بود و شکم
ببندد و خون باز دارد و تشنگی بنشاند نسخه گل سرخ پانزده درم
طباشیر سفید سماق زرشک از هر یک هفت درم کوفته و بیخته و بلعاب
سرشته اقراص سازند قرص طباشیر لؤلؤی مروارید ناسفته
طباشیر از هر یک ۳ [illegible] کهربا تخم حماض بزر طراثیث صمغ عربی
از هر یک دو درم خشخاش بریان کافور یک درم بلعاب اقراص سازند

قرص طباشیر کا

قرص طباشیر کافوری تب دق و محرقه و سرفه گرم را نافع است
و تشنگی بنشاند نسخه گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین
تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هر یک مثقال کافور کوفته و بیخته بلعاب
بزرقطونا اقراص سازند قرص کهربا خون ریش از شکم باز دارد نسخه
کهربا مروارید ناسفته تخم خرفه از هر یک پنج درم شاخ گوزن سوخته بسد
تخم مورد سوخته صمغ عربی از هر یک شش درم ودع سوخته بزرالبنج
از هر یک دو درم کوفته بلعاب بزرقطونا اقراص سازند قرص زرشک کبیر
ورم معده و جگر و تبهای مزمن و استسقا را نافع بود نسخه عصاره زرشک
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین
از هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی
سنبل الطیب عصاره غافت فقاح اذخر [illegible] ریوند چینی از هر یک
دو درم زعفران نیم درم کوفته و بیخته بآب ترنجبین سرشته اقراص سازند

قرص گلنار خون رفتن باز دارد صفت سنجه گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک ۶ درم گل سرخ گلنار اقاقیا از هر یک ۳ درم کثیرا دو درم
کوفته و بیخته بآب گشنیز اقراص سازند قرص زرشک صغیر زرشک مقشر
پانزده درم تخم کاهو خرفه مغز تخم خیارین از هر یک سه درم
گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل از هر یک یک درم بلعاب بزرقطونا
اقراص سازند قرص زرشک [illegible] لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث
سنبل افسنتین مصطکی از هر یک درمی کوفته و بیخته اقراص سازند
قرص زرشک بارد زرشک پنج درم رب السوس یک درم و نیم
مغز تخم خیارین تخم خرفه و کاهو از هر یک ۲ درم و نیم بلعاب
اقراص سازند شربتی ۲ مثقال سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب بدهند
قرص خشخاش ریش سینه و شش را نافع بود صفت گل سرخ
صمغ عربی از هر یک ۳ درم کثیرا نشاسته رب السوس از هر یک ۲ درم

خشخاش

خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم زعفران نیم درم طباشیر پنج درم
بآب خالص اقراص سازند شربتی یک مثقال با دو درم شراب خشخاش بدهند
قرص گل درد معده و تبهای بلغمی را سود دارد صفت ورق گل سرخ
شش درم رب السوس ۶ درم سنبل الطیب درمی طباشیر ۲ درم عصاره
غافث ۶ درم کوفته و بیخته به سکنجبین سرشته قرص سازند قرص غافث
یرقان و ورم جگر و تبهای ربع و کهنه را نافع بود و سده بگشاید
صفت عصاره غافث ۲۰ درم سنبل ۵ درم طباشیر سفید چهار درم
کوفته و بیخته بآب [illegible] سرشته اقراص سازند قرص کاکنج
وجع کلیه و مثانه و جلب البول را نافع بود صفت مغز تخم خیارین
حب کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی
دم الاخوین کثیرا کندر تخم کرفس از هر یک ۵ درم افیون درمی
بآب [illegible] اقراص سازند شربتی یک درم با مثقال قرص [illegible]

درم صبر معده را نافع بود ص گل سرخ ده درم سنبل الطیب ۲ درم
زعفران مر از هر یک یکدرم مصطکی ۲ درم نیم قسط مغز بادام تلخ
از هر یک یکدرم و نیم سقمونیا ۳ درم سقمونیا را در شراب حل کنند و داروهای
دیگر را کوفته و بیخته بآن سرشته اقراص سازند قرص کافور
یرقان و تب گرم را نافع باشد صفته زرشک دمشقی طباشیر
گل سرخ از هر یک نیم درم تخم کاهو تخم خرفه کاسنی کتیرا
از هر یک سه درم مغز تخم خربزه و کدو از هر یک یکدرم صندل ابیض
رب السوس از هر یک ۲ درم کافور یکدرم به لعاب بزر قطونا
سرشته اقراص سازند شربتی ۲ درم با سکنجبین قرص کافور
تب غب و دق محرقه را نافع باشد و تشنگی را بنشاند ص
طباشیر تخم خرفه تخم کاهو از هر یک یکدرم تخم کاسنی رب السوس
صندل سفید از هر یک سه درم مغز تخم خربزه و کدو از هر یک مثقال درم

ترکیبش

ترکیبش ده درم کافور نیم دانگ بلعاب بزرقطونا اقراص سازند قرص [illegible]
از جهت درد معده نافع بود که از طعام بهم رسد صفته
افسنتین رومی انیسون تخم کرفس هر یک ۲ درم کوفته بآب حاجت
اقراص سازند دیگر قرص افسنتین حمیات بلغمی و علل البول را [illegible]
جگر و معده را نافع بود و سده و طحال را بکشاید صفته اقراص سازند
افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام مساوی کوفته بآب [illegible]
شربتی مثقالی قرص کبیر اوجاع طحال را نافع بود و سده بکشاید
ریوند چینی کبر اشق از هر یک ۲ درم زراوند طویل ۲ درم تخم فرنجمشک
سنبل از هر یک ۱ درم در سرکه کهنه حل کنند تا باقی ادویه را کوفته و بیخته
بآن سرشته اقراص سازند قرص [illegible] تب بلغمی و جگر ضعیف را نافع بود
انیسون افسنتین مغز بادام تخم شبت صبر از هر یک ۲ درم عصاره
غافث سازج هندی اسارون از هر یک ۳ درم مصطکی تخم کرفس

از هر یک یک درم کوفته و بیخته بلعاب [illegible] قرص سازند شربتی یک درم با طبیخ

افسنتین قرص انیسون سده صلب را نرم کند صفت انیسون ده درم فلفل سفید

اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته

بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین قرص قوه طحال را

نافع بود صفت فلفل دوازده درم انیسون پوست بیخ کبر زراوند طویل از هر یک دو درم

کوفته و بیخته با سکنجبین سرشته اقراص سازند و در طبیخ انیسون استعمال نمایند

قرص [illegible] قی و هیضه باز دارد و خواب آورد صفت قرنفل ده درم [illegible]

قرفه راسن از هر یک دو درم مصطکی انیسون پوست بیخ لفاح از هر یک درمی

کوفته اقراص سازند قرص محمود قی و هیضه باز دارد صفت عود خام دو درم

کبابه مصطکی قرنفل سنبل الطیب از هر یک دوازده درم کوفته و بیخته اقراص

سازند شربتی دو درم قرص کندر قی و هیضه را باز دارد صفت

کندر سه درم قرفه یک درم قاقله [illegible] از هر یک دو درم [illegible] کافور

از هر یک دانگ

7

هر یک دو دانگ قرنفل درمی کوفته و بیخته قرص سازند شربتی از [illegible] تا ده درم با شراب

[illegible] قرص حب الآس که اسهال و قی باز دارد صفت سماق حب الآس گلنار

گل ارمنی [illegible] از هر یک ده درم [illegible] پوست

انار دو پوست [illegible] از هر یک نیم درم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با آب

سیب یا شراب قرص عود معده را قوی دارد و طعام هضم و اشتها آورد

صفت قرنفل مصطکی از هر یک دو درم عود خام قرفه پوست ترنج از هر یک نیم درم

زعفران جوز بوا [illegible] از هر یک یک درم قند سفید بوزن کل ادویه

کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با آب سیب قرص [illegible] قی درم را

نافع بود صفت [illegible] ده درم کندر اقاقیا [illegible] عربی

از هر یک دو درم کثیرا [illegible] از هر یک سه درم [illegible] یک درم کوفته

و بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با آب [illegible] قرص طین قرص [illegible]

[illegible] را نافع است صفت گل مختوم [illegible] کثیرا [illegible]

تخم خرفه مغز تخم خربزه و خیار ... سوده کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند

قرص نیلب ... درم صلب کبد و معده و جگر را نافع بود صح سنبل نقاح

اذخر سلیخه ریوند چینی قصب الذریره از هر یک ۳ درم زعفران مرانیون

قسط تلخ فقاح از هر یک ... درم مصطکی ... از هر یک ۲ درم اشق ... درم

اشق و مقل را در ... حل کنند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته

بآن سرشته قرص سازند شربتی ۲ درم جهت درد و ورم معده با دوشاب مثلث

و از جهت ورم کبد با سکنجبین دهند قرص کاکنج ترکیب جالینوس ... صلابت را

... دهد صح کاکنج ۴ مثقال مثقال ... ربع ... روان اشق از هر یک ... مثقال

اشق را در سرکه عنصل حل کنند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته بآن سرشته

اقراص سازند شربتی مثقالی با سکنجبین دهند قرص زرشک جهت ... را

نافع بود صح تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو

تخم خطمی مغز بادام شیرین کتیرا نشاسته رب السوس ... کنید

کل ارمنی

گل ارمنی تخم کرفس از هر یک ۳ درم بزر البنج درمی کوفته اقراص سازند

و بشراب بنفشه بدهند قرص بنفشه ... رطوبت ... را نافع بود صح

بنفشه مغز بادام شیرین تخم کدو تخم خیار کتیرا گل سرخ از هر یک ... درم

رب السوس گل ارمنی نشاسته از هر یک ۳ درم مصطکی ۲ مثقال ... درمی

کوفته اقراص سازند ... با ... قرص ... نافع

بنفشه ده درم ترنجبین چهار درم رب السوس سه درم و تخم ... سه درم

مصطکی درم و نیم کتیرا نیم درم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی ۲ درم و نیم

بجهت ... ضعف ... بگذارد صح ... تقویت ... گل سرخ

از هر یک ... درم ... زرشک از هر یک ۲ درم عصاره ... سنبل ...

معجون ... تخم کبر در سرکه خیسانیده و خشک کرده از هر یک

درم و نیم کوفته و بیخته قرص سازند شربتی ۲ درم با سکنجبین قرص ... ضعف بعد از

وضیق النفس حبس البول را نافع بود گل سرخ سنبل از هر یک سه درم

صمغ عربی زرشک از هر یک ۲ درم مصطکی ۱ درم گل سرخ طباشیر از هر یک ۱ درم شادنج
کوفته و بیخته قرص سازند شربتی سه درم با گلقند **قرص حموضی** و انتزاری
و صمغ حماض را تسکین کند و بچه زنده و مرده را در حال بیرون آورد **ص**
مر حاو شیر سکنجبین از هر یک ۱ درم حلتیت نیم درم مجموع یک شربت با
آب سداب یا طبیخ حلبه دهند **و قرص** ۵ قه را نافع بود **ص**
اقاقیا تخم کاسنی افیون بزر البنج گل ارمنی گلنار صمغ عربی مساوی کوفته
و بیخته با آب خرفه قرص سازند شربتی نیم درم با رب به یا سیب **قرص دیگر**
استسقا را نافع بود گل سرخ سه درم عود بلسان سنبل مصطکی فقاح
اذخر دارچینی فستق از هر یک ۱ درم کوفته و بیخته اقراص سازند **قرص البکا**
مغز بادام تلخ افسنتین مصطکی اسارون انیسون غاریقون سادج
کوفته و بیخته قرص سازند **قرص مدری** تخم کرفس انیسون دارچینی از هر یک ۱ درم
افسنتین مصطکی از هر یک چهار درم مرافیون جندبیدستر از هر یک ۲ درم

بارد خالص

تب خالص قرص سازند شربتی یک مثقال **قرص زرشک** خون شکم
و زحیر و نفث دم را نافع بود **ص** گل مختوم گل ارمنی قرص
طباشیر طین مختوم اقاقیا رب آس از هر یک ۲ درم تخم
حماض بریان صمغ عربی گلنار از هر یک ۱ درم ماذریون کثیرا در برگ بابان
از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته با لعاب بزر قطونا اقراص سازند
قرص سرطان سل و دق و نفث دم را نافع بود **ص** گل مختوم گل ارمنی
گل سرخ نشاسته از هر یک ۱ درم رب السوس سه درم کوفته و بیخته
با آب لسان الحمل اقراص سازند **قرص کافور** تخم خیارین ده درم تخم خرفه
اصل السوس از هر یک ۴ درم طباشیر سرطان محرق از هر یک ۲ درم
نشاسته کثیرا از هر یک ۱ درم کوفته و بیخته با آب بارهنگ و بزر قطونا
سرشته قرص سازند مثقالی **و قرص** ۵ اسهال و سعال و نفث الدم را نافع
تخم حماض بریان کهربا زرشک سماق نشاسته طباشیر حب الآس شاه بلوط

از هر یک نیم درم زعفران کرم کل مختوم صمغ عربی از هر یک ده درم کهربا سبه
از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا یا آب حماض اقراص سازد شربتی ۲ درم
قرص [?] نفخ قرحه را نافع باشد ص رب السوس صمغ عربی نشاسته
مغز تخم کدو از هر یک مثقال راوند چینی انزروت مرپا از هر یک نیم مثقال مغز
بادام سه مثقال بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه سرشته شربتی دو [illegible] قرص مشک
نسخه محمد زکریاست معده و جگر بارد را نافع بود و غشی و خفقان باز دارد و اوجاع
معده بارد را نافع است ص مصطکی قرنفل عود داری چینی سنبل جوز بوا کبابه جیب[?]
پوست ترنج قاقله از هر یک مثقال کوفته و بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند
شربتی ۲ [illegible] قرص مروارید دل و دماغ را قوی کند و یرقان و خفقان حار را
نافع باشد ص گل سرخ ۴ درم طباشیر مروارید کهربا [illegible] صندل سفید از هر یک
[illegible] خیارین مغز تخم کدو از هر یک نیم درم تخم خرفه سه درم زعفران [illegible] درم
کوفته بلعاب بزرقطونا اقراص سازد شربتی [illegible] با سکنجبین ساده قرص [illegible]

و سرسام

حوص[?]

و سرسام و تشنگی را نافع بود و خواب آورد و [illegible] دفع کند و سده دماغ را نافع بود
صفته مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو از هر یک ده درم رب السوس نشاسته
کتیرا افیون از هر یک سه درم کوفته با آب کاهو یا لعاب بزرقطونا سرشته قرص سازد شربتی
یک عدد یا دو عدد قرص [illegible] رب السوس [illegible] از هر یک ده درم نشاسته کتیرا
تخم خطمی رازیانه از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا [illegible] و بهدانه
سرشته قرص سازد شربتی سه درم بشراب بنفشه قرص [illegible] [illegible]
استسقا را نافع است ص گلنار [illegible] درم راسن [illegible] تمام از هر یک
سه درم [illegible] نانخواه [illegible] از هر یک درم و نیم یکجا قرص سازد شربتی مثقال
بطبیخ [illegible] قرص افسنتین قولنج را [illegible] کند ص [illegible] افسنتین از هر یک
۲ درم سکنجبین [illegible] درم کوفته و بیخته ده قرص سازد هر روز قرص را [illegible]
قرص کرم [illegible] نافع باشد مغز تخم خربزه خیارین و کدو از هر یک شش درم
گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین از هر یک درم و نیم افیون سه درم

تخم کرفس ۳ درم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی ۲ درم بشراب خشخاش قرص

حیض بگشاید و تسهیل ولادت کند مر ۵ درم [illegible] درم سداب [illegible]

فودنج [illegible] شیح [illegible] سکنجبین از هر یک ده درم

کوفته قرص سازند شربتی ۳ درم بطبیخ [illegible] قرص عشرت الادویه

تب ربع و وجع الید و ترک را نافع بود افیون عصاره عاقرقرحا

از هر یک ۲ درم [illegible] سادج هندی افسنتین تخم کرفس [illegible] بادام

تخم مصطکی از هر یک یک درم صبر دو درم کوفته و بیخته بطبیخ افسنتین قرص

سازند شربتی یک درم با آب گرم قرص [illegible] تخم بنج ۲ درم زعفران

بزرالبنج [illegible] از هر یک [illegible] افیون مطبوخ کوفته بلعاب

حبه قرص سازند شربتی یک مثقال قرص [illegible] تخم کاهو خشخاش [illegible]

تخم خرفه کاکنج از هر یک یک درم افیون مطبوخ کوفته بلعاب بزرقطونا

قرص سازند قرص [illegible] نافع است افراط خون بواسیر را صفت آن

مرجان

١١

مرجان کهربا [illegible] محرق گل ارمنی از هر یک ۲ درم هلیله سیاه

بلیله آمله از هر یک یک درم تخم گندنا [illegible] درم سماق ده درم

سماق را در آب کنند تا سرشته [illegible] وداروها را کوفته با آن سرشته

قرص سازند شربتی ۳ درم با ده درم آب آهنگران قرص

[illegible] درم و [illegible] بار دارد و طبع بندد و خواب آورد [illegible]

سنگ [illegible] از هر یک ده درم [illegible] لار [illegible] از هر یک یک درم

افیون [illegible] کوفته و بیخته [illegible] سرشته و قرص سازند شربتی یک درم و نیم

قرص [illegible] صداع و درد شقیقه [illegible] نافع [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] افیون [illegible] لادن [illegible] زعفران

بزرالبنج [illegible] بیخ لفاح از هر یک یک درم کندر انزروت

آمله گل ارمنی از هر یک ده درم کوفته بلعاب [illegible] سرشته اقراص

سازند [illegible] قرص [illegible] قرص نافع است

دیگر

قرص دهان

اگر دهان ریشه و عفونت دهان را دفع کند قرص از بیخ زرد و برنج آب سماق مازو
از هر یک ده درم زنگار و نقطه را از هر یک نیم درم شب یمانی اقاقیا گلنار
از هر یک سه درم کوفته در سرکه خیسانیده ملاحظه در آب کرده اند بعد از آن
قرصها سازند و در سایه خشک کنند تا در وقت حاجت در آن بتر بر دهان
مالند بعد از ساعتی قرص روغن گل در دهان نگاه دارند قراداروی بعد از آنکه

قراداروی

سبب بر ساییدن استعمال نمایند جهت نو ساله رس بوقه از هر یک دو درم
توتیا دوازده درم کوفته و بیخته به زرده بیضه سرشته و در پوست بیضه نگهند
در گل حکمت گرفته در کوره با نو نهاله در گرما قیزان گذارند تا پخته شود
بعد از آن صدیه کرده استعمال نمایند قطوره نافع است قرحه گوش

قطور

و چرک که از آن آید سازند انزروت صبر [illegible] البحر کندر [illegible] ازهر
درم الاخوین زنگار [illegible] کوفته و بیخته با سرکه در گوش چکانند
بعد از آنکه چند بار بآب العسل چکانیده باشند فتیله [illegible] ادویه گردانیده در گوش نهند

قطور

قطوره طنین و گرانی گوش را بر طرف کند زعفران فرفیون جند
بیدستر خربق سفید از هر یک سه درم قطران بلادر از هر یک سه درم و نیم
کوفته و بیخته در شراب حل کرده بچکانند قطوره درد گوش را ساکن کند
اگر از گرمی بود روغن بادام شیرین نیم درم سرکه ده درم بآتش نرم بجوشانند
چندانکه سرکه برود روغن بماند نیم گرم در گوش چکانند قطوره کرم گوش بکشد
بکشد آب برگ شفتالو [illegible] آب برگ [illegible] از هر یک نیم درم جوز [illegible]
[illegible] یا [illegible] از هر یک کوفته با [illegible]
و در آن [illegible] کرده بپالایند و در گوش چکانند قطوره درد گوش
از سرد [illegible] ساکن کند افیون جند بیدستر از هر یک سه درم کوفته [illegible]
بجوشانند تا بقوام آید و در روغن [illegible] حل کنند نیم گرم در گوش چکانند
قطوره درد گوش را نافع بود افیون نیم درم [illegible]
سه درم روغن گل دو درم سرکه کهنه سه درم با هم ممزوج کرده نیم گرم در گوش بچکانند

قطور ه در گوش را نافع بود زهره و تازه ۲ ادل روغن خیری ده درم
بجوشانند تا تری زهره برود و روغن بماند قطره قطره در گوش چکانند قطور
ه جهت آب در گوش بغایت نافع است آب ترب و آب پیاز را بجوشانند و در
گوش چکانند قطور ه درد گوش تسکین کند نافع است صح تخم حنظل
سه درم بوره ارمنی یکدرم جند بیدستر زراوند قبط فرفیون افسنتین از
هر یک یکمثقال گرفته و بنجه بزهره گاو سرشته حبها سازند و در وقت حاجت یکی را
بروغن بادام تلخ سائیده نیمدرم در گوش چکانند قطور ه جهت کری که از برد
آب سلق و آب کشنیز مساوی بجوشانند تا نیمه آب بسوزد نوبت در صبح کند
قطور باب که نفع کند ه در احلیل چکانند قرح و سوزش بول را بغایت نافع بود تا شاسته
دم الاخوین مساوی گرفته حبها سازند و در وقت حاجت یکی را بشیر دختر حل نمایند
چکانند باب الکاف کلف نافع ه استسقا و ریح و سعال و تنهای
کهن و سرفه و بلغم و ضیق النفس و قولنج و طحال و صرع و بهق و اختناق الرحم را

کهدولا

سوداوی و خفقان نافع بود صح ابیه سیاه ابیه آمله تمرهندی از هر یک یکدرم فلفل دار فلفل
زنجبیل فلفل مویه نمک هندی سرخ نمک سیاه نمک اندرانی نمک طبرزد
نمک جفیزان لسان العصافیر شیطرج هندی سعد خیره ارا قرفه قرنفل نعنع ابهل
کابلی تمر تونیز حب القلیت زرنباد کبابه درج هندی تخم کرفس کشنیز خشک از
هر یک نیمدرم تربد نیم پاره درم فندس خیارچنبر ده درم تونیز سقمونیا نیم
شیره آمله یکمن سوزیا آمله در شش من آب بپزند تا دو من آب بماند بپالایند و خیارچنبر را
دران حل کنند و سه من قند دران آب حل کنند و نیم من روغن گاو در ان
یا شیر بجوشانند تا بقوام آید داروها دیگر را گرفته و بخته آن سرشته شربت
یکدرم با شیر یا آب عنب الثعلب کلف بابرد استسقاء جار را
نافع بود صح ماذریون مدبر غاریقون تربد ابیه زرد از هر یک
نیمدرم عصاره افسنتین سه درم تخم سوس کل سرخ تخم کاسنی مغز تخم
خربزه ربُ السوس از هر یک درم ترنجبین فلوس خیارچنبر خوانند

سنجر از هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده داروهای دیگر را کوفته
با آن سرشته شربتی ۳ درم تا ۴ درم کلاه نافع است استسقا را که با آن
حرارت نباشد ص مدربا ... ریوان عاریقون پوست هلیله زرد
سکبینج از هر یک نیم درم ایرسا سه درم راوند چینی عصاره غافث سنبل
الطیب انیسون از هر یک ۲ درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل شربتی ۳ درم
کمونی [illegible] رطوبت معده و شهوت [illegible] حمیات بلغمی و سوداوی و فواق بلغمی
و استسقا و قولنج ریحی را نافع بود و بادها بشکند زیرا که [illegible] مدر [illegible]
فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل [illegible] از هر یک ۲۰ درم بورق ارمنی نیم درم
سه [illegible] برآن عسل داخل نمایند و معجون کنند شربتی یک مثقال کمونی اکبر
زیرا که [illegible] مدر [illegible] رطل بغدادی فلفل [illegible] درم زنجبیل [illegible] درم [illegible]
ارمنی ده درم [illegible] قرفه دارچینی حب بلسان سنبل الطیب مصطکی از هر یک
چهار درم ورق سداب [illegible] درم [illegible] ده درم کوفته با سه چندان عسل مصفی

برشته

برشته شربتی یک مثقال با دو مثقال کحل [illegible] حکه جرب سبلان
دمع را نافع بود زعفران سنبل از هر یک ۲ درم دار فلفل نیم درم
فلفل [illegible] کافور از هر یک دانگ و نیم نوشادر نیم درم کوفته بیخته در چشم
کحل [illegible] توتیای مغسول ۲ درم [illegible] و صبر از هر یک نیم درم
فلفل نیم درم دار فلفل [illegible] کوفته بیخته استعمال نمایند کحل [illegible] زعفران
چشم را قوی دهد و تیز گرداند ص سرمه [illegible] درم مارقشیثا [illegible] درم
نیم درم اقلیمیای طلا [illegible] درم مروارید [illegible] درم [illegible] هندی ۲ درم [illegible]
در چشم کشند کحل [illegible] نسخه دیگر سرمه اصفهانی توتیای هندی [illegible]
۱۰ درم مارقشیثا مرجان سرخ دانه فرنگ عقیق سرخ طلا و نقره [illegible]
چینی فلفل دار فلفل اقلیمیای طلا و نقره روی سوخته از هر یک ۲ درم سرطان
بحری مروارید [illegible] هندی از هر یک شش درم یاقوت [illegible] لاجورد
شسته زعفران توتیا [illegible] سوخته از هر یک ۲ درم [illegible] کرده استعمال نمایند

کحل اشنان جهة ضعف بصر نافع است صح مس سوخته شاذنج مغسول
از هر یک پنج درم فلفل دارفلفل تخم خطمی از هر یک شش درم زنگار طلا
ارمنی صبر سقوطری از هر یک ارمنی اقلیمیا ۲ م صلایه کرده استعمال نمایند کحل
تیز بصر را تیز گرداند و تاریکی چشم را ببرد و از دمعه و سیلان نافع بود
صح سرمه اصفهانی مغسول سوخته ده درم اقلیمیای طلا و نقره مس سوخته شاذنج
مغسول توتیای هندی از هر یک ۲ م تربد هلیله زرد شاذنج هندی فلفل
دارفلفل نوشادر صبر سقوطری حضض زعفران سرطان بحری از هر یک
درم زنگار یک درم کافور نیم دانگ مشک سوخته [illegible] حبه قرنفل ۲ دانگ
صلایه کرده در چشم کشند کحل دیگر جهت ضعف بصر و شبکوری نافع است صح
مس سوخته شاذنج مغسول از هر یک پنج درم زنگار طلا ارمنی صبر سقوطری
از هر یک یک درم اقلیمیا ۲ م صلایه کرده استعمال نمایند کحل دیگر
که ناخنه و سفیدی و قرحه از چشم ببرد و غیره را نافع بود صح زبرجد

اقلیمیا

اقلیمیای نقره و شیاف ابار زر مس سوخته از هر یک ۱ م سنبل دارچینی
از هر یک ۲ م صمغ عربی کتیرا انزروت نشاسته مجموع را از هر یک
کوفته و بیخته استعمال نمایند کحل [illegible] از نزول آب را نافع است صح
زهره بز کوهی ده درم تخم خطمی [illegible] فرفیون نوشادر از هر یک نیم
مثقال کوفته نیم درم [illegible] نیم مثقال با آب [illegible] خشک کنند
دو یک بار صلایه کرده در چشم کشند کحل [illegible] مرده بر دارد صح انگور
خولان سوخته یک درم دخان کندر چهار درم صندل حب بلسان از هر یک
سه درم لاجورد شسته ده درم کوفته و بیخته در جفن طلا کنند کحل عجیب
تاریکی چشم و دمعه و جرب و حکه را نافع بود صح شاذنج مغسول ۲ م
دم الاخوین دو دانگ [illegible] سوخته دارفلفل سنبل الطیب از هر یک یک درم
ساذج هندی ۲ دانگ [illegible] مشک از هر یک ۱ دانگ کافور نیم دانگ
کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند کحل [illegible] صحیح چشم را نگاه دارد

توتیا ده درم شیاف ابیض شش درم حضض صبر از هر یک یک درم کافور

دو دانگ کوفته به آب غوره یا آب سماق بپرورند و در سایه خشک

کنند و صدیه که در صبح و شام در چشم کشند صفت کحل کحل زرد

بگیرند چهار من بکوبند و به پرزد نیم کافند و نیم تنگ و یک ته در آب

کنند و مدت بمالند تا جان شود بعد از آن کحل را بر آن کنند

و یکجا رب سرگین است بچه داخل کنند و نیک بمالند و هر روز

در آب تر کنند و بسرشند یا پالنگاه در وصله کنند خشک که در وقت

حاجت خواهند بکوبند و به آب بسرشند و استعمال نمایند باب العاشر در لعوقات

سرفه و خشونت حلق را نافع بود و سینه و طبع را نرم کند بنفشه درم ۱

ساکی کند [illegible] دو دیت عدد مویز منقی ده درم فلوس

خیار چنبر پانزده درم در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید

بمالند و صاف کنند و یک رطل قند سفید خانه که بقوام آورند

لعوق زوفی

تب ربو و سرفه کهنه را نافع و سینه و حلق و شش را از اخلاط غلیظ

لعوق زوفی پاک کنند صفت زوفای خشک پنج سوس از هر یک سه درم در سه رطل آب

بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند یک رطل قند بقوام آورند لعوق حب الرشاد

سرفه بلغمی را نافع بود و سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند صفت

تخم ترتیزک ده درم اصل السوس سه درم انجیر زرد اسایه از هر یک ۳ درم

مجموع را شب در دو رطل آب بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند و با یک رطل

عسل بقوام آورند لعوق طباشیر سل و قرحه ریه و سرفه حار را نافع است

نشاسته کتیرا از هر یک ده درم طباشیر سه درم مغز تخم خیار مغز

صمغ عربی قاقله از هر یک پنج درم قند سفید نقص مقال کوفته

روغن بادام و عسل سرشند و استعمال نمایند لعوق ححبه و دیوجه

و غلظ صوت را نافع بود و سینه را نرم کند و نفث دم را ساکن کند

زرد آب ده درم حبه مغز بادام مغز از هر یک سه درم موجب نسخه دیگر

برص و دیوچه نوشته شده و از جمله امراض حلق است کتیرا رب السوس
مغز حلقوز بادام شسته صمغ عربی از هر یک ۲ درم کوفته لعابی بسته
و لعوق سازند **لعوق بادام** سرفه و خشونت حلق را و حنجره بود و الله
صمغ عربی کتیرا شسته رب السوس از هر یک ۵ درم مغز تخم
کدو مغز بادام از هر یک ۷ درم قند سفید ۴ درم کوفته [illegible] بسرشند
و روغن بادام چرب ساخته لعوق سازند **لعوق رب السوس** سعال نرم [illegible]
را نافع بود و فضول را از قصبه و از سینه پاک کند و نفث دم را [illegible]
رب السوس کتیرا با هم زد و مغز بادام را نیز [illegible] کوفته صاف در روغن
بادام بسرشند و بلیسند **لعوق** ۵ سرفه خشک را نافع باشد و سینه را
نرم کند رب السوس بهدانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو خربزه با
از هر یک ۷ درم مغز بادام سوخته [illegible] از هر یک ۷ درم [illegible]
۲ درم سویه را در روغن بسرشند و ادویه را کوفته با آن بیامیزند و [illegible]
لعوق سازند

لعوق

لعوق شاه صینی همه و بحرین [illegible] و دم حلق [illegible] خشونت زبان را
نافع بود عناب [illegible] سپستان [illegible] عدد تخم خطمی ده درم [illegible]
[illegible] بنفشه اصل السوس هم کوفته از هر یک [illegible] درم کتیرا [illegible] درم
زر قطونا [illegible] درم مجموع را در [illegible] رطل آب بجوشانند تا ثلث آید صاف کنند
و [illegible] تحلیل [illegible] درم [illegible] اضافه کنند و بجوشانند تا غلیظ شود با روغن بنفشه
بلیسند **لعوق خشخاش** سعال و رقت [illegible] و سرفه [illegible] را نافع است [illegible]
[illegible] درم در دو رطل آب بجوشانند بر طبخ آید [illegible] قند اضافه کنند
و بجوشانند تا بقوام آید [illegible] رب السوس مغز بادام و مغز تخم کدو
از هر یک [illegible] درم با آن ممزوج نموده لعوق سازند [illegible] ده درم [illegible]
لعوق رب القطمی سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند مغز بادام شیرین [illegible] درم
مغز پسته دانه ۲ درم آرد باقلا [illegible] درم کرسنه فراسیون از هر یک ۲ درم
[illegible] را در آب کرفس [illegible] آورند و ادویه [illegible] را با آن

بر رشته تربتی یک ملعقه با مداومت نقاه لعوق حبر سرفه بلغمی را لسودا لکا
و ماده را نضج دهد و سینه را پاک سازد نیم فرفیر ارزیم فرفیر را و فرنکا و به تر زر
تا مهرا لثره و لعبرازان بکوبند و تیک یا لند و با یک رطل حلق بقدام ترکند
لعوق حلقه زده ربوب سعال فرمز و ضیق النفس را نافع بود و سینه را نرم کند
داثره اضعد طا پاک سازد گر مغز حلقوم تا پنج سوس صمغ عربی کثیرا
رزک ریان که هر مایه دانه از هر یک سی و نه درم کوفته با دو رطل ...
بر رشته تربتی یک مقعه لعوق صبیان حرن باشیر مادر و در کلعن اطفال ایزد
سرفه و خونو سینه را نافع بود صمغ عربی کثیرا رب السوس فانید از
هر یک ۲ درم مغز به دانه بکردیم کوفته بعسل رشته لعوق حا ابو
و ضیق النفس و سرفه بلغمی را نافع بود گر زرک ریان که کوفته ده درم
با یکقفل ... بعسل بالحیم و بخیر درم عسل رشته لعق سازند لعوق
و همین نفع دارد مغز حلقوم تا ... مغز بادام ... بعسل رشته لعق سازند

لطوف

سبوس
لطوف ودر تشقیقه را نافع بود گر تخم کاهو از هر یک بکردیم ترنجبین
کثیرا از هر یک دو دانک افیون نیم دانک کوفته بر کره رشته چون کل ... ند برا
تشقیقه بچسبانند ... و درد ساکن گرداند لطوف زعفران افیون
دم الاخوین صمغ عربی بخیره تخم ... رشته بر صدغ ... چسپانند لطوف
که همین عمل کند تخم کاهو ... از هر یک بکدرم و خشخاش سه درم افیون
نیم درم کوفته و بخیه لعاب بزرقطونا رشته ... و بر پارچه کاغذ مالند و بر
صدغ ... چسپانند لخلخه که خواب آرد تخم کاهو ... تفاح از هر یک بکدرم
افیون دانگ ... دو دانک کوفته در ظرف کنند و ببویند لخلخه که نفع
عفونت کند و صداع را نافع بود ... سائیده ... خشک با ...
و سرکه در ظرف کنند و ببویند لبعب ... کرده گرم و قوی گرداند و ...
و ... آرد و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوی نماید و ... را فربه کند
و رنگ را نیکو کند و اعضای رئیسه قوی دهد و در ... بقعه ... ازا

مغز پسته بادام فندق مغز حبة الخضرا و گردو مغز جلغوزا مغز
حب الزلم مغز حب البطم ماهی روبیان خولنجان شقاقل بهمنین تودری
سرخ درونج زنجبیل کجنبه مقشر دارچینی از هریک سه درم سنبل الطیب سعد کوفی
قرنفل کبابه چینی حب الفلفل تخم ترب تخم کزر تخم شلغم تخم پیاز دشتی
تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقرقرحا زرنباد از هریک سه درم جوز بوا
بسباسه دارفلفل از هریک دو درم خصیة الثعلب مارچوبه تازه مغز
سر گنجشک نر خصیتین از هریک ده درم تعلب گاو و کله بز نر نخاع خشک
از هریک دو درم مایه [illegible] زعفران مصطکی از هریک سه درم عود خام
دو مثقال ورق طلای سی عدد و ورق نقره پنجاه عدد و عنبر اشهب یک مثقال
مشک نیم مثقال باشد سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند
سفوف صغیر منی زیاده کند و کلیه و مثانه را قوی دهد و نسیان را دفع کند و رنگ را
نیکو گرداند و دماغ را قوی دارد مغز بادام و گرده و حبة الخضرا و مغز جلغوزا
ومغز

ومغز حب الزلم و پسته و فندق و مارچوبه تازه و مغز حب القلقل خشخاش
سفید تودری کنجد مقشر تخم جرجیر ترب پیاز و شلغم و اسپست و تخم [illegible]
بهمنین قرنفل زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا کبابه چینی دارچینی شقاقل
خولنجان تخم هلیون ساوی کوفته و بیخته بابه وزن ادویه معجون سازند
شربت دو درم [illegible] قریب المنفعه است تریاق
فاروق در دفع سموم از همه انفع است مقدار شربت این دوا
[illegible] زعفران عاقرقرحا [illegible]
زنجبیل دارچینی کتیرا از هریک ده درم [illegible] فلفل سفید عود بلسان
اسطوخودوس [illegible] قسط کمافیطوس [illegible] حب البطم دارفلفل
عصاره لحیة التیس جند بیدستر سادج هندی سعد سلیخه جاوشیر از هریک
هشت درم سکبینه مقل سیاه سورنجان [illegible] جعده [illegible]
[illegible] بلسان اقراص [illegible] از هریک [illegible] درم [illegible]

۲ م اتق نبات مصطکی صمغ عربی فراسیون قردمانا زراوند
افیون کل برنج شنکار انیسون از هر یک هم زر هم انیسون ریح سکبینج
اسارون از هر یک ۳ درم اقاقیا ناف عنقرقرحا عاقرقرحا از هر یک
چهار درم و نیم شراب ریحانی کهنه چندانکه صمغها را در آن حل کنند عسل
مصفی دو وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال کنند **معجون کبیر** صرع و دوار کهنه و صداع کهنه و رعشه و فالج
و تشنج بلغمی و اوجاع مفاصل و درد دندان و وسواس و درد بلغمی و قولنج
و سعال بلغمی ریحی کرده و مثانه را نافع بود و تب و ورم را باز دارد
و چون آب سرد حاصل نبود تنها کهنه را زایل کند و محلل اورام
بود و دفع سموم کند و چون بر قضیب طلا کنند نعوظ آورد **ص** سلیخه اذخر
مر از هر یک اوقیه و نیم فقاح زبد تر فطراسالیون از هر یک با نقل
تخم کرفس ۲ اوقیه سالیوس نیمکای قسط دارچینی اقراقا اور عما

یعمر بایس

مربعه ساییده اسارون از هر یک شش مثقال فقاح شیر و دانه مثقال سنبل حبشی
مثقال حاماز عفران وار فلفل از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه چنانکه رسم است معجون سازند شربتی مثقالی با گرم
فیر از شش ماه استعمال نمایند **معجون [illegible]** از رساله حیوه گویند هاضم را
قوی دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد
پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را
برانگیزد و وزن الاسخت کند و دل را قوی دهد و نشاط آورد و رنگ را
نیکو گرداند و لبن و منی را ببرد و پیر الامر موافق بود زنجبیل فلفل دار فلفل
دارچینی ایل مقشر هلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز جلغوزه
بابونه شیر از بیخ نارجیل تازه از هر یک ده درم موبز منقی سی درم عسل
مصفی سه وزن ادویه بابونه را بجیرم اضافه نمایند و معجون سازند
معجون بابونه گرده و مثانه را گرم کند و سنگ را بشکند و فتق را نافع باشد

وسیاه و حماما قسط سنبل الطیب قصب الذریره سعد وج هندی زعفران
تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب بساوی کوفته بعسل معجون
سازند شربتی یک مثقال در ماء الاصول یا کرفس یا آب بادیان معجون ابریسم

این معجون افراد فریادرس خوانند انفع در درد مار اتسکین دهد افیون بزر
البنج از هر یک دو مثقال فرفیون زعفران سنبل عاقرقرحا سورنجان
قرنفل دارفلفل از هر یک یک مثقال کوفته بعسل سرشته شربت دانگی تا نیم مثقال

معجون ... قولنج صعب را از زنان بگشاید حب خربوا قرفه ساذج هندی
فلفل دارفلفل زنجبیل نمک کابلی مقشر قرنفل آمله مقشر از هر یک مثقال
تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد سقمونیا از
هر یک دو مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی ۲ درم

معجون اسطوخودوس هلیله زرد پوست پوست آمله سیاه از هر یک ۱ درم
مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل اشق شونیز سویه از هر یک ۱۲ مثقال

کبه

که به جنبند بلا ورا از هر یک شش مثقال مارشک تا قوه شک زیر زبان
از هر یک ۳ مثقال فانید سفید و از هر کدام آب در دیگ کنند و فانید را حل
کنند و ادویه را در وی ریزند و معجون کنند و الا فندق فندق کنند
و هر روز ناشتا یک فندق از آن بخورند و جوان کند یکماه برآید موی سفید را
بکند از و در عوض آن موی سیاه بیرون آورد و غیر از وکه دیگر
موی سفید کند و در ماه دوم چشمش روشن کند و جمله جوارح را قوی
کند و در ماه سیم زبانش بگشاید و در ماه چهارم رگهایش را نرم کند
پیدا کند و در ماه پنجم جمله غم و اندوه از خاطر بزداید و خوش عیش و به حضور
باشد و در ماه ششم جمله زحمتهای معده و الاغ از بدن او بیرون رود
و در ماه هفتم نقش سفیدی و سوداء شیند گردد و در ماه هشتم همه برص
و جذام و نقرس و بواسیر از و دفع شود و در ماه نهم هر چه بشنود یاد گیرد
و هر چه فراموش کرده باشد یاد آید و در ماه دهم از جمله دردها و زحمتهای این

بز ورماه مار و هم خلط و خون فاسد و عقده دل و اینکه و صرع را ببرد
و قفا ماه و بهره چنانکه ده کنیزک را خوشنود کند و ماه دوازدهم تقابل
ده موقفا زهر و این معجون را چند طبیب از کتب معتبره طب استخراج کرده اند
و مجرب و از مسوده است **معجون از زهب** قولنج را در زمان بکشد زنیان از زهب
چهار درم تربد پنج درم تخم کرفس انیسون از هر یک سه درم کرفس بعسل
و معجون کند شربتی سه درم تا چهار درم **معجون تریاق** صفرا و بلغم را دفع کند
سنا مکی کافته مغز بادام سقمونیا از هر یک ده درم زعفران یک درم
نبات سفید پنج درم نبات را در کلاب که اخته دار و ها را کوفته
با آن سرشته شربتی یک مثقال **معجون** زحیر و اسهال کهنه را الحمدلله دارد
افیون چند بیدستر میعه بزر البنج زعفران اسارون تخم کرفس
انیسون سنبل سلیخه کل ارمنی مقل کرفته باشد چندان عسل معجون کند
شربتی یک درم با آب یا آب **معجون عقرب** سنگ گرده را بریزاند

و عقرب

و عقرب کزیده را سود دارد عقرب محرق سه درم و نیم خطب یک درم و نیم
زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل از هر یک ده درم کاکنج پنج درم و نیم چند بیدستر
چهار درم کوفته بعسل معجون سازند شربتی و انکا با آب کرفس و این شربت
کزیدگی عقرب را بغایت نافع است **معجون بلادر** لقوه و فالج و رعشه نسیان
و برص را نافع بود زنجبیل فرفرحا شونیز قسط و ج حب بلادر
از هر یک ده درم سداب حتیت زراوند طویل شیطرج حب الغار
چند بیدستر فلفل از هر یک پنج درم با عسل معجون سازند شربتی یک مثقال
معجون حب الغار نسخه محمد زکریا قولنج مثانه و استسقا طحال و درد جمیع اعضا
ریحی را با آب حرارت باشد نافع بود سداب خشک پنج درم نانخواه زیره
کاشم شونیز تعفر کرد یا فطر اسالیون مغز بادام تلخ جندبیدستر
نفط و ج زوفا حب الغار چند بیدستر از هر یک دو درم حاشا دینه
سه درم سکبینج چهار درم صمغها را در شراب حل کند و دار و ها را کوفته

[illegible]

غیر ببیند و تا آخر عمر نیاز و نعمت گذرانند و هر که با تو شود

[illegible]

واخلاط معده بعد بیرون شود شربتی ۲ مثقال [illegible] آن معجون را بید گویند

از ترکیب محمد زکریا فی الفقه و سرفه بلغمی را نافع هست [illegible] زراوند

مدحرج قردمانا قسط کرسنه تخم الخشخاش مغز بادام تخم تخم انجره

از هر یک یک درم رب السوس پرسیاوشان زوفا از هر یک ۲ درم کوفته بعسل

سرشته شربتی ۳ درم به طبیخ زوفا [illegible] نافع است سرفه کهنه را که از

رطوبت باشد مغز حلقوزا ۳ درم مغز پسته ۶ درم مغز بادام قشر

تورکت از هر یک ۵ درم فانیذ ۷ درم بطریق معهود معجون ساخته

شربتی مثقال بدرا یک کرده [illegible] ورم جگر را نافع بود گل سرخ چهار درم

بیخ سوسن ۲ درم ریوند چینی لک مغسول از هر یک مثقال و نیم

سلیخه زعفران از هر یک ۳ درم و نیم زعفران درکه حب کنند

و دارو ها بران کرده و بجه مخلوطا سازند [illegible] قولنج را و رنگ تنه

کشاید فوذنج دارفلفل زنجبیل پلپل سداب خرفه خولنجان از هر یک ۲ درم



بیمار شود اگر آزار شکم باشد و تا هفت روز مخاطره دارد
و چون بگذرد شفا یابد **شب شنبه** هر فرزندی که در این شب
متولد شود اگر پسر باشد توانگر و زیرک و عاقل بود
و اگر دختر باشد زناکار و خراب روزگار و هر که در این شب
بیمار شود زود شفا یابد و در سیح و سوکی باشد **روز شنبه**
هر فرزندی که در این روز متولد شود اگر پسر باشد عالم و عادل
و پرهیزگار و شجاع و دلیر بود و اگر دختر باشد مفسده
و ناقابل و خراب کار باشد و هر که در این روز بیمار شود
بیشتر از درد شقیقه بود و زود شفا یابد اما نقاهت
تا هفت روز کشد **شب یکشنبه** فرزندی که در این شب
متولد شود خواه پسر و خواه دختر مکرم و محتشم بود و کارهای
خیر بسیار کند و تا آخر عمر بناز و نعمت گذراند و هر که بیمار شود

[illegible]

اگر پسر باشد دزد و منافق و معصیت کار بود و اگر
دختر باشد صالحه و عفیفه و پارسا و پرهیزکار باشد
و هرکه در این شب بیمار شود اگر از سایه و چشم زخم بود
دیناری صدقه دهد شفا یابد **روز شنبه** هر فرزندی
که در این روز متولد شود خواه پسر و خواه دختر نیک بخت
و دولت مند و معروف روزگار گردد و هرکه بیمار شود عاقبتش
خیر بود و بروز ششم شفا یابد **شب یکشنبه** هر فرزندی
که در این شب متولد شود پسر یا دختر زیرک و عاقل و پارسای
بود و همیشه بطاعت و عبادت مشغول بود اما مهر و وفا
نداشته و بدعهد بود هرکه در این شب بیمار شود عاقبتش بخیر بود
و هیچ وسواس ندارد **[illegible]** هر فرزندی که در این
روز متولد شود نیک بخت بود اما هرکه در این روز

اگر از آزار او از صفرا یا خون یا سودا بود اما بدیر کشد
و سعی در علاج باید کرد **روز یکشنبه** هرکه در این روز
متولد شود پسر یا دختر عاقل و پاک دین و پارسا بود و هرکه
در این روز بیمار شود نقاهت او دوازده روز بکشد
و هم خطر بود **شب دوشنبه** هر فرزندی که در این شب متولد شود
اگر پسر بود خوب روی و پاکیزه کار بود و اگر دختر باشد شوم و نحس باشد
و هرکه در این شب بیمار شود از چشم زخم و سایه بود بصدقه
بدهد عاقبتش خیر بود **روز چهارشنبه** هر فرزندی که در این
روز متولد شود پسر یا دختر عالم و پارسا و پرهیزکار بود
با نعمت و جاه و جلال گذراند و خیر او بمردم رسد و هرکه
بیمار شود اگر از گرمی بود درد در اندامهایش تا سیزده
روز نقاهت باشد اما عاقبتش خیر باشد **شب سه‌شنبه**

هر فرزندی که درین شب متولد شود پسر یا دختر معجب و نیکوکار
بود و هرکه درین شب بیمار شود در بیم خطر باشد روز پنجشنبه
هر فرزندی که درین روز متولد شود پسر یا دختر توانگر و نیکو
گردد اما در آخر عمر عسرت بکشد و هرکه درین
روز بیمار شود اگر سبب بلغم و سردی و تری بود
زیاده از هشت روز نکشد شب جمعه هر فرزندی که درین
شب متولد شود باید که از چند خصلت یکی با او باشد دراز نفسی
یا دروغ گوئی یا دزدی یا حسد مردم بردن
پسر باشد یا دختر هرکه درین شب بیمار شود بیشتر از
خون بود اما خطر باشد روز جمعه هر فرزندی که درین
روز متولد شود پسر یا دختر دراز عمر و نیکوکار و خیر رسان
بخلق الله بود و هرکه درین روز بیمار شود عاقبت بخیر بود

مولد
تولد فرزند سید ...
یوم پنجشنبه ...
شهر شوال المکرم
سنه ۱۲..

فصل دوم اوزان دوازده‌گانه چون اکثر اوقات مرکب
بوزن مثقال و درم و رطل و توله و ماشه ترکیب شود
لازم دانسته مطابق صحاح و قاموس و ذخیره خوارزمشاهی
و باسناد معتبر موافق حدیث نبوی مرتب گشته بیان نمایم
تا در ترکیبات سهو و تفاوتی روی ندهد این اوزان
دوازده‌گانه سند شرعی دارند اول وزن حبه است حبه یکدانه
جو متوسط است موافق حدیث دوم طسوج است مشهور به تسو است
و آن مقدار دو جو متوسط است سیوم قیراط است و قیراط بمقدار چهار جو
متوسط است چهارم دوانق است مشهور به دانگ است
و آن بمقدار هشت جو متوسط است پنجم درم است
و درم موافق چهل و هشت جو متوسط است ششم
مثقال و آن بمقدار شصت جو متوسط است هفتم



نار است و آن بوزن چهار و نیم مثقال بود هشتم اوقیه
و آن بوزن یک استار و ثلث استار بود که وقیه مثقال و نیم
مثقال لجهه باشد نهم رطل است و رطلی دو مد است و دوازده
اوقیه بود و بوزن نود مثقال و مراد برطل بغدادیست
نه رطل مکی و مدنی که آنها در وزن زیاده اند دهم
من و منی دو رطل است و کلام اطبا نیز برین موافق است
که من دو رطل است یازدهم کیل است و در بعضی کتابها
لغت مذکور است و کیل پیمانه ایست که عراق و عرب
بوزن یکمن و هشت یکمن بود دوازدهم مکوک است چنانکه
در صحاح و قاموس مذکور است که پیمانه ایست که در زمان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و صاحب صحاح
و قاموس آنرا چهار مد گفته اند که یکمن باشد پس ازین
معلوم شد

۲۷

معلوم شد که صاع دو رطل است و این وزن زمانی است
که در زمان ایشان متعارف بوده و بعضی بخلاف آن گفته اند
درم شش دانگ است و دو دانگ دو حبه و حبه شش جو متوسط
است اما این قول ضعیف است بواسطه آنکه سند ندارد
و قول او صحیح است که بسند معتبر رسیده درم شرعی ده درم
هفت مثقال است و مثقال یک درم و سه سبع درم است
اما دو صد درم شرعی یکصد و چهل مثقال است که درمی
نیم مثقال و خمس مثقال باشد که بیست مثقال شرعی پانزده مثقال است
درم چهار سبع درم باشد مثقال صیرفی متعارف حال است
کار ایشان ... درم متعارف این زمان بوده باشد مثقال ربع مثقال
صاع شرعی ششصد و چهارده مثقال
بوزن هندوستان سه و نیم آثار و پنج و نیم دام بوده باشد

وصنج اوسط بقول ملا محمد تقی مجلسی شش صد و پنج مثقال صیرفی است
در بوزن چهل و دو امی هند چهار آثار روی بیدام و یکتوله و یک ماشه
و شش چهار بوده باشد بدانکه توله دوازده ماشه و ماشه هشت
رتی و سرخی یک گهونجی کلان بود اما باید دانست مثقال
بوزن توله گفته اند صد توله چهار صد مثقال است موافق درم
بدانکه نه توله متعارف هند چهار درم است و دو سه ماشه
و آنچه ما خود مقابله نمودیم بوزن بازار که از جاهای دیگر
نصفه است نه توله سه مثقال بر آمد و مثقال چهار ماشه باشد
و درم چهار و کم سه ماشه بوزن بازاری بر آمد باقی اوزان
علی هذا القیاس باب اول در بیان خون و صفرا و بلغم و سودا
بدانکه وجود بالغه انسان بر چهار عنصر مرتبه شده که باد و خاک
آب آتش بوده باشد و از این چهار علت از خون و صفرا

و بلغم و سودا باشد چنین باید دانست که خون گرم و ترست
آتشی گرفته اند و صفرا گرم و خشک است بادی و بلغم سرد
و ترست آبی و سودا سرد و خشک است خاکی گفته اند
و از این چهار هر کدام که زیاد و تا نمود و طغیان کرد دیگران را
زیر دست خود نموده با خود متفق کرده اند و سبب فساد بدن می گردد
تا بدانی مرضی و علتی که عارض می شود خالی از این چهار نیست
اگر دوا یا خبر اینها را میگرفته باشند از تعدی و ضرر این ها
ایمن خواهند بود نعوذ بالله از تعدی اینها باعضا رئیسه
واقع شود هم خطر است بدانکه اعضا رئیسه چهار است
اول دل است دویم دماغ است سیوم جگر است
چهارم خصیه است و صحت آن ها صحت تمام مراجب است
و علت آنها علت تمام اعضا بود پس چون چهار عناصر

و چهار علت در اعضاء رئیسه معلوم شد باید دانست که هر مرضی
و علتی که عارض می شود بدون این چهار مادّه که خون و صفرا
و بلغم و سودا باشد نیست و علامات این چهار مفرد را
بیان نماییم **اوّل** خون بدانکه چون شخصی از خواب برخیزد
و دهانش شیرین و بول سرخ رنگ و اعضا گرم بود آن علامت
غلبه خون است **دوّیم** صفرا چون شخصی از خواب برخیزد
دهانش تلخ و بول زرد بود آن علامت صفراست **سیّم**
بلغم چون شخصی از خواب بیدار شود دهانش ترش و بول سفید
بود بداند که بلغم غالب است **چهارم** سودا چون شخصی از
خواب بیدار شود دهانش شور و بول تیره رنگ بود
بداند که از غلبه سودا است چون علامات این چهار علت را
بواقعی دریافت علاج کردن برو آسان است **اوّل امراض دموی**

وعلامات

وعلامات آن ها تب گرم محرق و گرانی اندام و سرخی رنگ
روی و رنگ قاروره و پری و برآمدگی رگها و شیرینی
طعم دهان و سرخی چشم و صداع و بسیاری خواب و درد
حلق و خناق و سینه و ورم و جوشهای سرخ رنگ
و دملها و آبله ها و بواسیر و درد خصیه و امراض چشم
و درد پیشانی و دردها که گرم بود و گرانی اعضا
این قسم علت ها از غلبه خون اکثر عارض می شود **دوّیم**
امراض صفراوی و علامات آن ها تلخی دهان و زردی رنگ
روی و قاروره زرد و درد سر که تا نیمروز بود و درد نیم
سر و درد شقیقه و تشنگی و خشکی کام و گلو و زیر زبان
و زردی چشم و تاریکی آن و ترقیدن دست و پا و تب
لرزه که بعد از آن گرم شوند و سستی اندام و جوشش قی معده سوزش

و درشتی زبان و درد سینه و قولنج و سوزش و ریش شدن
قضیب و دشوار آمدن بول و درد پهلو و کم بودن اشتها
و کاهلی بدن این قسم علتها از غلبهٔ صفرا بود قسم سیم امراض
بلغمی و علامات آن آب رفتن از دهان و ترشی طعم دهان
و سفیدی رنگ روی و رنگ چشم و قاروره
و پیوسته سفید شدن موی سر و ریش و درد معده و درد پشت
و کم خوردن و درد زانوها و نقرس و فالج و بهق سفید
و لقوه و ضعف گرده و سوزش مثانه و لکه سفید که بعد از
ناخنه در چشم بهم رسد و تنگی نفس و لرزیدن دست و پا
و سوزش جگر و برص و استسقا و گرانی زبان و کرمهای شکم
و حب القرع و سرفه با بلغم این قسم علتها از غلبهٔ بلغم عارض
می شود چهارم امراض سوداوی و علامات آن شوری

و بدبوئی دهان

و بدبوئی دهان و تاریکی چشم و تیرگی رنگ روی و قاروره
و شب کوری و سوزش معده و اندیشه و فکر بسیار و دیدن خوابهای
آشفته و تندخوئی و درشتی و زبری پوست اندام و تنگی
دل و صداع و حرف زدن بسیار و کلف روی و بهق سیاه
و جذام و درد دل و درد چشمی که خشک بود و گند دهان و
قولنج ریاحی و درد معده بود و فراموشی این قسم علتها از غلبهٔ سودا
بود چون علامتها ظاهر شد اول علاج خون بیان کنیم بدانکه امتلا آنست
و غلبهٔ خون ظاهر شود حکیم بر کشیدن خون نباید کرد بواسطه آنکه قوت
نفس و روح در بدن خون است تا فاسد نشود نباید کشید
بلکه به جلاب که خون را صاف کند مداوا باید نمود که محتاج
فصد و حجامت نشود و در صورتیکه وقت اقتضی آن بکند و ضرور
باشد به تدریج بحسب قوت خون کم کند و به تقاریق بگیرند تا ضعف غالب نشود

شربت مصفی

شربتی که خون را صاف کند و احتیاج بفصد و حجامت نشود خوردن
یکفنجان ماء العسل است صفت آن هر روز یکفنجان عسل را در هشت
فنجان آب بجوشانند تا به ثلث آید صاف نموده ناشتا بخورند یا خوردن
جلاب عناب بدین صفت ترهندی نیم اثار عناب پانزده عدد آلوی
بخارا نیم آثار این هر سه را سه قسمت کنند هر روز یک قسمت آن را
بوقت شب در گلاب خیسانیده صبح مالیده و صاف نموده پاره
آب هم داخل کرده بخورند تا سه روز خون را صاف کند و امراض دموی را

شربت دافع صفرا

تخفیف دهد دویم شربتی در دفع صفرا کند انار شیرین و انار ترش را مساوی
دانه کرده شب در گلاب خیسانیده و صبح مالیده و صاف نموده
یک پیاله ناشتا بخورد تا سه روز یا هشت روز صفرا را
فرونشاند یا نیم فنجان سکنجبین را در پیاله آب چینی ناشتا بخورند
یا آنکه هر روز صبح یک عدد لیمو را بریده و فلفل سوده بر آن پاشیده

ناشتا بمکد

معجون دافع بلغم

ناشتا بمکد صفرا را برطرف کند سیم در معجونی که دفع بلغم کند زنجبیل
کبابه چینی سلیخه از هر یک یکدرم کوشنه و شبه با پنج درم عسل
بقوام آورده با سرشند و تا سه روز بخورند یا آنکه هر روز
سه درم ورد بنفشه سوده را صبح ناشتا و شب بوقت خواب
سه درم صوف نموده بخورند هم دفع بلغم کند و هم قوت باه دهد

شربت دافع سودا

چهارم در شربتی که دفع سودا کند هر روز نیم مثقال زعفران را
با نیم مثقال عسل شربت کرده ناشتا بخورند یا آنکه شش درم
افتیمون را در پارچه نازکی بسته در آب بجوشانند و فصل آن

جوارش دافع اخلاط

فصل مالند تا قوت آن گرفته شود با پنج درم عسل بقوام آورده
هر روز صبح ناشتا از آن بلیسند تا سه روز سودا را دفع کند
در جوارشی که دفع اخلاط صفرا و بلغم و سودا کند بدانکه این از بهر اخفی الحیات است
برای پیران و اطفال و کسانی که جلاب را هضم توانند کرد و تا کنند

نافع است صفت آن بگیرند یک کفه مس سبز تعشر را نرم بکوبند
با قدری شیر در دیگ کرده بجوشانند تا منعقد شود بعد از آن قدری
روغن گاو و اجزای منعقده بقوام آورند و در لته کشیده برای دفع اخلاط
صفراوی بزیر بغل بچسبانند تا اسهال آرمیده برای دفع اخلاط
بلغمی بر پشت زهار بچسبانند برای دفع سوداوی بر شکم مقعد بچسبانند
تا خوب اسهال آورد و چند مجلس خوب فعل کند و دفع تمام اخلاط کند
آنگاه آن پارچه را برداشته جای آن را بگلاب بشویند تا اسهال
ساکن شود و مجرب و آزموده است و باقی امراض بجای خو[د]
با علامات و علاج بیان خواهد شد

باب دویم

در صداع بدانکه صداع اقسام بسیار است هر یک با علامات
و علاج بیان خواهد شد صداع چهار قسم است گرم و سرد و با ماده
و بغیر ماده و این دردیست که در اعضای سر پدید آید یا از گرمی

بود یا از سردی

بود یا از سردی یا از ماده بود یا بغیر آن صداع گرم سبب آن
یا از ماده خون بود یا بغیر آن یا صفرا باشد علامت آن در خون
سرخی چشم و رنگ روی و پری رگها و ناگوش و شیرینی طعم دهان
و رنگ رو چنان نماید که گویا از حمام برآمده باشد و رنگ برافروخته
بود و حرارت در تمام اندام باشد و درد و ضربان بود
و این علت اگر کسی را پدید آید از شکر و شیرینی و شراب بسیار
خوردن یا به سبب رطوبت هوای بهار بود علاج آن اول زدن
رگ قیفال یا نهر البدن یا حجامت کردن بخوردن چیزهای
سرد مثل بزر قطونا با گلاب و قند شربت کرده بخورند و لعاب بزر
قطونا را بر سر طلا کنند و کافور با گلاب و برگ کاهو و آب
برگ بنفشه و آب عنب الثعلب و برگ نیلوفر و تخم کدو و خیار تازه
و سرکه با صندل و تمک طلا کردن و حنا با یخ بسایند

و آب لیمو و آب ریحان سبز و گل خطمی و برگ بید و یا آب کشنیز
سبز خوردن و طلا کردن این ادویات را مفرد و مرکب طلا کنند
و خوردن شربت قند و لیمو بدین صفت قند سفید ده مثقال
گلاب یک فنجان و آب صاف ده فنجان و آب لیمو یک فنجان
همه را در هم کرده ناشتا بخورند و خوردن شربت عناب بدین صفت
عناب آلو بخارا و تمر هندی از هر یک قدری شب در آب خیسانیده
صبح مالیده صاف نموده با شکر سفید ناهار بخورند یا خوردن جلاب بدین صفت
هلیله زرد و تمر هندی از هر یک قدری شب در آب خیسانیده
صبح جوش داده مالیده صاف نموده قدری شیرخشت در آن
حل کرده نیم گرم ناهار بخورند غذا ماش برنج با کدو و یا کشک
جو یا مغز بادام بخورند که نافع است صداع صفراوی علامت آن
برافروختگی رنگ روی و تلخی طعم دهان و زردی رنگ روی

شربت قند لیمو

جلاب هلیله

و قاروره

و تار و رهو رعشت جستن نبض و خشکی روی چشم و تشنگی بسیار
و بخوابی و زردی چشم بود بدانکه سبب آن علت یا از
ماده بود یا از غمی و اعراضی بوی رسیده باشد یا از غلبه خشم بهم رسیده
علاج آن شیر خوردن و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه از هر یک قدری شیر
با قدری سرکه بر سر طلا کنند و در جای خنک نشینند و نیلوفر
و بنفشه بوئید و میوه های سرد و تر بخورد و اگر درد و خفقان
بود اندک هلیله زرد را سائیده با شیرخشت بخورد
تا صفرا فرو نشیند و کاهو با برگ و شیره کاسنی بخورد و پارچه
کتان را با صندل سفید سوده و آب کشنیز تر کرده قصد فصد
بر سر اندازد و بر هر دو شقیقه طلا کنند و جلاب آلو و عناب بخورد
بدین صفت آلوی سیاه و عناب و بنفشه و نیلوفر سپستان تمر هندی
ورق گل سرخ تخم کاسنی ترنجبین فلوس خیار چنبر از هر یک قدری

جلاب آلو و عناب

شب در آب خیسانیده صبح بجوش داده و مالیده صاف
نموده ناشتا بخورند دیگر انار ترش و شیرین را افشرده
آب آن را کشیده قدری نبات و ترنجبین در آن حل کرده
بنوشند و تبدیل مزاج بچیزهای سرد مثل آش خرفه و آش سکنجبین و آب
کدو و شیره تخم کدو و شربت نارنج خوردن بدین صفت
قند سفید هشتاد مثقال بقوام آورده که خوب بسته شود آنگاه بیست مثقال
آب نارنج داخل کرده از سر آتش فرو گیرند و لت بدبند تا خوب
ممزوج شود هر روز صبح یک قاشق آن را در یک فنجان آب حل کرده بنوشند
غذا کشک با کدو و شیره مغز بادام و خوردن جلاب
منضج صفرا بود بدین صفت بنفشه ورق گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک
دو درم آلو بخارا پنج عدد سپستان هشت عدد همه را در یک کاسه
آب جوشانیده به نیم آید مالیده صاف کرده با قند سفید

شیرین کرده

شربت نارنج

جلاب منضج صفرا

شیرین کرده ناشتا بخورند غذا نخود نیم کوفته تا مقشر شود
با برنج و گوشت مرغ جوان یا گوشت بزغاله یا گشنیز تر کرده
صبح ناشتا بخورند از یکه جلاب خورده باشند اگر خواهند
تمر هندی را نیز بعد از سه روز خوردن منضج باین طریق
سه روز دیگر مسهل خورد بدین صفت سنا مکی نیم مثقال پوست
هلیله زرد سه مثقال تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر از هر یک دو مثقال
تمر هندی ده مثقال آلو بخارا ده عدد کشته زرد آلو ده مثقال
سپستان هشت عدد همه را شب در آب خیسانیده
صبح جوش داده شیرخشت تازه در آن حل کرده نیم گرم ناشتا بخورند
بخورند غذا چنانچه در منضج گذشت بخورند و شربت انار ترش و شیرین
بدین صفت شیرخشت تازه بیست مثقال انار ترش و شیرین
در بیست مثقال گلاب حل کرده و چهل مثقال آب انار ترش و شیرین

مسهل صفرا

شربت انار

اضافه نمکه صبح ناهار بخورند وضعفهای سر و در تر خانچه در صداع
گرم گذشت بخورند و طلا کنند صداع بلغمی علامت آن حرارت شدت درد یا
سفیدی چشم و رنگ روی و فارور ه و گرانی سر و کاهلی
و آب رفتن از دهان و تری بینی و ترشی طعم دهان و سنگین جستن
نبض بغایت و اگر این صداع زنان و کودکان را عارض شود
و کسی را که طعام بسیار خورد علاج آن آب شلغم و پودنه
و آب برگ بید و آب ریحان و آب اکلیل الملک و ضید بقصب بر سر
طلا کنند و آب گرم بر سر ریختن و از هوای سرد ملاحظه کردن
و مشک و غالیه بوییدن غذا نخود آب کباب و قلیه شوربا
جربیشا پر مصالح گرم خوردن و شب حب شبیار خوردن بدین صفت
صبر سقوطری دو درم پوست هلیله زرد یکدرم و ورق گل سرخ
و مصطکی و تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا نیم درم همه را کوفته
بقوم

و چه بات حب ساخته شربتی یک مثقال بخورند وقت خواب و آب
گرم بر سر آن بنوشند و طلا کردن روغن قسط بدین صفت قسط تلخ
چهار درم سلیخه سه درم فلفل و عاقر قرحا فرفیون از هر یک
سه درم جند بیدستر دو درم همه را کوفته و در یک
کاسه آب بجوشانند تا نیمه باند بپالیند صاف کرده شانزده
روغن زیتون یا روغن کنجد داخل کرده بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند بر سر طلا کنند غذا نخود آب با کبوتر بخورند
و گل قند با بادیان کوفته سرشته بخورند و با ایارج فیقرا غرغره
کنند بدین صفت سنبل الطیب صبر سقوطری از هر یک دو درم
دارچینی عود بلسان مصطکی اسارون مر و زعفران از هر یک
یکدرم تمام را کوفته و بیخته با عسل سرشته شربتی دو درم
حبها ساخته و در آب گرم غرغره نمایند و بدین طلا بادام و بنفشه ...

وسرکه با آب ریحان هم طلا کنند و هم در بینی چکانند و جدوار خطائی
و جاوشیر و جوز بوا و جوز سرو و خربق سیاه و خولنجان و دار چینی
و قرنفل این همه را مغز دا طلا کنند و بادیان رومی را بر آتش
ریخته دود آن را بدماغ بگیرند و از برای نزله هم خوب است

منضج بلغم

و خوردن منضج دفع بلغم کند منضج بلغم بادیان سه درم بادرنجبویه
و بادیان رومی و پرسیاوشان از هر یک دو درم انجیر خرد شده
پنج عدد همه را در یک پیاله آب خیسانیده شب و صبح بجوشانند
تا نیمه بماند بمالند صاف نموده ده مثقال گل قند در آن
حل کرده نیم گرم بخورند تا سه روز بعد از آن مسهل خورند

مسهل بلغم

مسهل بلغم هلیله سیاه پوست هلیله زرد و پوست هلیله آمله مقشر
از هر یک شش مثقال اسطوخودوس افتیمون بسفایج تربد سفید
نمک از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول غاریقون از هر یک

کندرانیده

کندرانیده از هر یک دو درم همه را کوفته و بیخته با دو چندان
عسل کف گرفته حب ساخته شربتی تا دو مثقال و سه مثقال ناهار
صبح گاه با آب فرو برند غذا آب گوشت مرغ یا کبوتر صداع سوداوی
و علامت آن چون الم در سوده بسیار و تیرگی رنگ و قاروره
و فتور در نبض و سبزی رنگ قاروره و شوری طعم دهان
و خشکی سر و روی و دهان و بینی سبب این مرض از خوردن
طعامهای سوداوی مثل گوشت گاو و گوشت آهو و باقلا و عدس
و بادنجان از این قسم چیزهای بسیار خوردن بهم رسد
یا از مجامعت بسیار کردن یا در مصیبتی گریه بسیار کردن
و یا از غم و غصه بهم رسیده باشد علاج آن اول مطبوخ افتیمون

مطبوخ افتیمون

استفراغ کردن مطبوخ افتیمون افتیمون هشت مثقال
در کیسه کرده در آب بجوشانند و بمالند تا قوت آن تمام گرفته

خوب بالیده صاف نموده هشتاد مثقال قند سفید بقوام آورده معجون
یکمثقال از آن در سه وقیه آب حل کرده بخورند و طلا کردن
بر روغنهای گرم و نرم مثل روغن گل و روغن بابونه و آب شلغم
و اکلیل الملک و برگ کابلی و کوکنار و گاوزبان و بنفشه
و نیلوفر همه را کوفته بر سر نهند و چیزهای چرب و شیرین
خوردن و آب گرم فصل بفصل بر سر ریختن و در جای
معتدل نشستن و جلاب تخم بالنگو بخورند بدین صفت تخم بالنگو

جلاب سودا

پنج مثقال در آب خیسانیده لت دهند و با نبات شیرین کرده
بخورند و بوییهای خوش و صوتهای حزین شنیدن غذا
تخم مرغ بریان کرده در آب بخورند و منضج دفع سودا بکنند
بدین صفت اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان
شاتره پرسیاوشان بادیان نیم کوفته از هر یک

منضج و [illegible]

از هر یک دو مثقال کوفته در کاسه آب جوشانیده تا نیمه بماند
مالیده صاف نموده بقند شیرین کرده نیم گرم بخورند تا سه روز با ایارج
غذا گوشت مرغ زعفران و دارچینی و سکباج بخورند زرد
سه روز دیگر مسهل خورند بدین صفت هلیله سیاه پوست هلیله
پوست هلیله کابلی آمله مقشر از هر یک هفت درم
اسطوخودوس افتیمون بسفایج تربد سفید از هر یک سه درم نیم
کوفته لاجورد مغسول غاریقون از مویزینه حبه از هر یک دو درم
کوفته ریشه‌ها دو چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی از سه درم
تا پنج مثقال حب‌ها کرده فرو برند و آب گرم بر سر آن بنوشند
و روغن بابونه و روغن بادام بر سر طلا کنند صفت روغن بابونه

روغن بابونه

بابونه تازه سی مثقال روغن کنجد در شیشه کرده تا چهل روز در آفتاب
نهند و اگر آن میسر نباشد بکمنیشت گل بابونه را در یک کاسه

مسهل سودا

آب بجوشانند تا نیمه باند مالیده صاف کرده نیم پیاله روغن کنجد
اضافه نموده بجوشانند تا روغن باند بر سر طلا کنند صفت روغن بادام
روغن بادام — بادام مقشر شش مثقال خشخاش سفید نیم کوفته در سینی نکرم [illegible]
و چند قطره گلاب بر آن بچکانند تا روغن آن بر آید بر سر طلا کنند
حب افتیمون — حب خورد افتیمون یک مثقال بسفایج نیم مثقال خربق سیاه
ربع مثقال نمک هندی ربع مثقال اسطوخودوس دو د[انگ]
ایارج فیقرا نیم مثقال غاریقون از موینه پخته نیم مثق[ال]
حب اسطوخودوس — کوفته حب ساخته با آب گرم فرو برند حب اسطوخودوس اسطوخو[دوس]
افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درم تربد سفید پوست هلیله
کابلی صبر سقوطری از هر یک سه دانگ تخم حنظل دانگی غاریقون
دو دانگ همه را کوفته حب ساخته با آب گرم فرو برند صداع گرمی
که با ماده بود علامات آن اندام و اعتدال [illegible] بول و تشنگی بسیار

سبب ضعف — بود اما حرارت و بیخوابی و گرانی سر و چشم بود سبب آن صداع
از حرارت آفتاب و گرمی حمام یا از حرارت آتش بود علاج
هلیله زرد سه درم آلوی بخارا ده تمر هندی از هر یک
ده درم شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف کرده شکر
در آن حل کرده بخورند و در جاهای خنک نشینند و سکنجبین
با گلاب بخورند و آب سرد و یخ و برف خوردن و صندل
با گلاب و سرکه بر سر طلا کردن و پوست کدو و پوست خیار و بزر
قطونا را با قند شربت کرده خوردن و گل ختمی با لعاب بزرقطونا
طلا کردن صداع سردی با ماده و علامات آن اندیشهای فاسد کردن
و سفیدی رنگ روی و [illegible] و سردی سر و [illegible] بود
علاج آن بابونه اکلیل الملک در آب جوشانیده بر سر و شقیقه نهادن
و بخار آن را بوئیدن و طلای گرم مثل قرنفل و جوز و جدوار

و ورد چینی بر سر مالیدن و جوز سرد و خندبید پسته و خولنجان
و بیخ بنفشه همه را مغز ورت سائیده و طلا کردن و تخم بالنگو را
با نبات شربت کرده بخورند غذا نخود آب با گوشت مرغ و مصالح
گرم خوردن و روغن عنبر بر سر طلا کردن صفت عنبر پنج مثقال
لادن پنج مثقال مشک پنج مثقال عرق مکی پنج مثقال روغن زیت یا کنجد
ده مثقال اول روغن را بجوشانند و داروها را کوفته
داخل نمایند و بهم کرم بر سر شقیقه طلا کنند و علامت برطرف شدن
صداع رهایش آمدن آب یا خون یا بلغم لزج از بینی و این علامت
حمیده است دلالت بر برطرف شدن صداع می کند
رماده نضج یافته دفع مرض شد باب سیم

در بیان درد شقیقه و سرسام و حمق و نسیان
وجوه و سهر و سبات و علاج آنها

بدانکه درد شقیقه را و درد نیم سر هنیز گویند
علاج صمغ عربی یکمثقال افیون نیم مثقال زعفران نیم دانگ
همه را با گلاب و آب کشنیز تر سائیده و بر کاغذ خطائی مالیده
در شقیقه بچسبانند و طلاهائی که در صداعها گذشت سرد را گرم
و گرم را سرد طلا کنند. در سرسام یعنی آماس
اندرون بینی بدانکه سرسام ورمیست که در یک جانب
یا هر دو جانبهای بینی بهم رسد و این مرضی است مخوف سبب آن
از خون یا از صفرا بود علامت خونی آنست که تب دائمی و سرخی
چشم و روی و قاروره و هذیان گفتن با خنده و سرخ و درشت
شدن زبان و کراهت داشتن از روشنائی و عظیم جستن
نبض و غلیظ و سنجین بودن قاروره بود علاج خوردن
شربت عناب بنفشه صفت نیم مشت عناب را در یک کاسه آب

آب بجوشانند تا نیمه شود و مالیده صاف نمایند و با سی مثقال قند سفید بقوام
لخلخه آورند و هر روز صبح ناشتا بخورند و بوییدن لخلخه بدین صفت صندل سفید
سوده نیم مثقال آب سیب ده مثقال آب گشنیز ده مثقال گلاب
پنج مثقال همه را در شیشه کرده زمان زمان ببویند
شربت بنفشه و رگ قیفال زنند و شربت بنفشه بخورند بدین صفت بنفشه نیلوفر از
هر یک یک مثقال آلوی سیاه عناب از هر یک پنج عدد سپستان
ده عدد همه را شب با آب جوشانیده صبح بجوشانند و صاف
نمایند با نبات و ترنجبین شیرین کرده نیم گرم بخورند و طبع را
مطبوخ فواکه بمطبوخ فواکه نرم دارند بدین صفت آلوی سیاه آلو بخارا
عناب سپستان تمر هندی گل سرخ تخم کاسنی بنفشه نیلوفر سنا
مکی ترنجبین شیرخشت فلوس خیار شنبر از هر یک قدری
در آب جوشانیده صبح جوش داده صاف کرده نیم گرم بخورند
غذا

غذا آش برنج سرسام صفراوی و علامات آن صعب تب
و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سوختگی عقل و هذیان گفتن بسیار
و زردی رنگ روی و قاروره و سرعت جستن نبض و رعاف
بود رنگ روغنی قاروره و بی اختیار از جا جستن بود علاج
استفراغ صفرا بمطبوخ فواکه که صفتش در سرسام خونی گذشت
جلاب بنفشه بکنند و جلاب بنفشه بخورند بدین صفت بنفشه ده مثقال عناب ده دانه
نیلوفر یک مثقال تخم کاسنی نیم کوفته یک مثقال تمر هندی پنج مثقال شب
لخلخه در آب جوشانیده صبح جوش داده صاف نموده بخورند
آب انارین با نبات یا ترنجبین و آب کدو و آب خیار خوردن
و لخلخه ببوییدن بدین صفت سرکه سفید روغن گل و گلاب و آب
خیارها در رنگ در شیشه کرده ببویند غذا آش جو و [illegible]
پا را با آب گرم شستن و سبوس آرد گندم و بنفشه مالیدن

وشستن و آلوی بخارا را شب در آب خیسانیدن و صبح
مالیدن و خوردن بعد از صاف کردن و بنفشه را در آب
جوش بدهند پاها را بدان بشویند و در آن نگاه دارند سرسام
بلغمی و علامت آن تب لازم دائمی و هذیان گفتن و گریه کردن
و سفیدی رنگ و قاروره بود علاج خوردن سکنجبین
و خوردن شربت افسنتین چهار درم تخم کرفس سه درم
سلیخه نیم کوفته دو درم همه را در یک پیاله آب بجوشانند
تا نیمه بماند صاف کرده هشت مثقال قند بقوام آورند
شربتی پنجمثقالست پنج مثقال سکنجبین در مثقال عاشق
آب حل کرده صبح ناشتا بخورند علامت بد در سرسام برنگ آب
شدن بول است چون ماده متوجه دماغ می شود بول
برنگ آب میگردد و این علامت مرگ است دست از علاج باید

بکشید

سرسام بلغمی

کشید و علامت نیک در سرسام باد گرفتن و ورم کردن
مقعد است که ماده فرود رفته شفا خواهد یافت نسیان
یعنی فراموشی علامت آن گرانی سر و رطوبت دماغ و آب رفتن
از دهان و بسیاری خواب علاج خوردن باده الحیواة
و فلافله نیز گویند صفت آن مغز جلغوزه مغز نارجیل
مویز منقی از هر یک ده مثقال خصیة الثعلب ده مثقال بادیان
پنج مثقال فلفل دراز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست
هلیله زرد و آمله مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج
پنج بابونه از هر یک چهار مثقال همه را کوفته و بیخته
با سیصد مثقال عسل بقوام آورده بسرشند شربتی
از یکمثقال تا دو مثقال حب کرده فرو برند غذا کباب
قلیه و خشکه بخورند حمی و رعوشت بدانکه [illegible] فکر

فلافلی

حمی رعوشت

و نقصان عقل که حمق و رعونت گویند چون از ماده سرد
و تر بود **علاماتش** گرانی سر و بسیاری خواب و پرهیز داشتن
از چیزهای سرد **علاج** بلادر سیبی و دانه فلفل و دار فلفل — حب بلادر
و قسط و وج و شونیز از هر یک دو مثقال شراب و حنطیا نا
زراوند حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل از هر یک
پنج مثقال همه را کوفته و بیخته با دو صد درم عسل و ده مثقال
روغن نارجیل و چهار و نیم مثقال عسل بلادر بقوام آورده
بر شند شربتی ملکریم ناشتا حب کرده فرو برند
صفت روغن نارجیل مغز نارجیل سی مثقال قند سفید پنج مثقال — روغن نارجیل
با هم کوفته قدری نمک داخل کرده بدستور بادام روغن
بگیرند و کرش عسل بلادر **مضیفت** که بلادر را ته آزا کرفته
چنانکه عسل آن بنظر آید و ابزی قلت دارد در آتش نرم — عسل بلادر

کرده یکیک بلادر را با آن گرفته در ظرفی بفشرد تا عسل آن
بر آمده مخا نهاد ارد **جمود و علامت آن** بدانکه جمود مرضی است — جمود
که حس و حرکت را باطل کند و بیمار بر شکلی باقی ماند
و ضعیف و خفیف و کم سخن کردد و **علاج آن** اخراج سودا
از بدن باید کرد و به حقنه و سبب این مرض سوای سودا — حقنه برای سودا
چیزی دیگر نیست **صفت حقنه** سنا مکی پنج مثقال بادیان
پرسیاوشان بابونه چقندر نیلوفر از هر یک دو مثقال
سپستان سی عدد و همه را در یک کاسه آب جوشانیده
تا نیمه آید صاف نموده شکر سرخ و فلوس خیار چنبر از هر یک
ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده مثقال روغن
بادام و سه مثقال روغن بابونه داخل کرده بوقتی که باشعور
باشد حقنه کنند و اگر شعور نباشد مسهل که در امراض سودای

در صداع گذشت بخورند و روغن بادام در صداع
گذشت **صفت** روغن بابونه یکمشت در یک کاسه (روغن بابونه)
آب بجوشانند تا به ثلث آید بمالند صاف نموده
نیم پیاله روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن
بماند و **غذا** کباب و قلیه و حلوا و نخود بخورند **باشرا** بدانکه باشرا (باشرا)
مرضی است که اندرون و بیرون بینی پدید آید و بینی ورم
کند و بزرگ شود و گاه باشد پوست را به رنگ نارنج زرد آب
از آن روان شود **علامت آن** سرخی رنگ و ورم و تب محرق
و درد دماغ و کدورت حواس و تشنگی بسیار **علاج** زدن
رگ قیفال و طلا کردن به **صفت** صندل سرخ را سوده
طلا کنند و شیره سبز برنج طلا کنند یا صندل سرخ
و سفید و آب کشنیز تر ساییده فصل بفصل طلا کنند

و پارچه کتان را بآب تر کرده بر بینی بچسپانند و خوردن این
مسهل مشهور بچهار شربت است جمیع امراض سودا ویرا
نافعست **صفت آن** تمر هندی آلو بخارا هر یکی ده مثقال شب در آب
خیسانیده صبح صاف نموده با پنج مثقال شیرخشت در پیاله حل کرده
نیم گرم بخورند **غذا** آش جو با اسفناج و کدو بخورند بدوا آنکه
در سرسام گذشت مداوا کنند **سبات** یعنی خواب کردن بسیار (سبات)
بدانکه این مرضی است مخوف چنانکه صاحبش را چون از خواب
بیدار کنند او همه در خواب باشد سبب آن خوردن سرمای مفرط
و سرد شدن مزاج یا خوردن داروهای سرد یا بسیار بلغم
بود اگر از بسیاری بلغم بود **علامت آن** سفیدی زبان و سستی و فراموشی
و موجی و عریض جستن نبض و سفیدی رنگ و قاروره بود **علاج آن**
اگر از خون یا سرما و چیزهای سرد بود مداواهای گرم علاج باید

کرد تریاق فاروق و مترودیطوس دادن صفت آن زعفران
غاریقون زنجبیل دارچینی کتیرا از هر یک دو درم سنبل الطیب
کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس سیساليوس عصاره
لحیة التیس جند بیدستر ساذج هندی جاوشیر
هر یک هفت درم سلیخه فلفل سیاه سورنجان اسقوردیون
جعده دوقو اکلیل الملک جنطیانای رومی روغن بلسان قراحی
فرفیون مقل ازرق از هر یک هشت درم تخم سداب ده درم
اذخر هشت درم شق مصطکی رومی صمغ عربی فطراسالیون
قردمانا رازیانه افیون کمون سرخ مشکطرامشیع از هر یک
پنج درم راسیون وج قوسکنج اسارون از هر یک
سه درم اقاقیا نانخواه سقنقور مو غاریقون هر یک چهار درم
دو درم نیم سیر شراب ریحانی کهنه چنانکه صمغها در آن حل شود
وباقی ادویه‌ها را

و باقی ادویه‌ها را کوفته و بیخته با دو وزن عسل مصفی بقوام آورده
سرشند و معجون سازند شربتی تا یک درم اما اولی آنست
که بعد از شش ماه استعمال نمایند و هر که را زبان و بلغم بود تنقیه
دماغ به چیزهای ترو حب ایارج فیقرا صفتش و رصداع بلغمی کند
بکند و خوردن حب اسطمخیقون منفعت پوست هلیله کابلی
شش درم آمه و افسنتین غاریقون از هر یک سه درم
اسارون افیون تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید
مقل شش درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم
قرنفل یک درم فانید چهار درم سقمونیا دو درم
فانید و سقمونیا را در آب حل کرده باقی ادویه‌ها را کوفته
و بیخته با آن سرشند و حب‌ها سازند شربتی دو درم
بخورند غذا نخود آب دارچینی و سعتر و کرفس و نانخواه

حب اسطمخیقون

بخورند و چند بار سر در روغن بابونه حل کرده در بینی چکانند
وشیاف مقل عربی بپاشند صفة آن مقل ازرق بوره ارمنی از هر یک
یک مثقال نمک سنگ نیم مثقال زرمهره با آب بادیان شیاف
ساخته حل نمایند و حقنه بکنند مسهل سنا مکی پنج مثقال
قنطوریون دو مثقال شبت حلبه بابونه از هر یک
دو مثقال پرسیاوشان دو مثقال انجیر خشک بیست عدد
همه را در پیاله آب جیانیده صبح جوش داده تا نیمه آید صاف
نموده باضافه روغن کنجد پنج مثقال و شکر سرخ ده مثقال مقل
دو مثقال بوره بایک دو مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده
تربد یک مثقال زنجبیل زرمهره نیم مثقال داخل نموده نیم گرم حقنه نمایند
تا دفع اخلاط کنند سهر و علامات آن بدانکه سهر بیدار خوابی را
گویند که هر گاه گرمی مزاج بر دماغ غالب آید بیخوابی آورد و این مرض سخت

شیاف مقل

نسخه حقنه

سهر

علاج آن

45

علاج آن شیره خشخاش هر روز یک پیاله بخورند
و آب جو در آن جوشانیده باشند فصل بفصل بدماغ بالا کشند
و افیون را در روغن بنفشه حل کرده بر سر مالند
صفت روغن بنفشه مشتی بنفشه را در یک کاسه آب
جوشانیده تا نیمه آید بعد صاف نموده یکمن روغن
بادام یا کنجد ریخته جوش داده تا روغن بماند بر سر مالند
و یا روغن تخم کدو چند قطره در دماغ چکانند و شراب
بنفشه و شراب خشخاش بخورند و خود را از غم و غصه بد
نگاه دارند و بحمام رفته آب گرم بسیار بر سر ریزند
و گوش بصداهای خوش و بادی که بر درختان وزد
بدارند و بوقت خواب اطراف بدن را بمالند و افسانه
بشنوند تا بخواب روند و علامت بار دو سهر

روغن بنفشه

بخوابانند و سرفه خشک کردن علامت مرگست و دست از علاج باز باید کشید

باب چهارم

در بیان دوار و سدر و جنون و عشق و صرع و سکته و کابوس و مالیخولیا و خدر بدانکه دوار گردش سر را گویند و سدر آن را گویند که چون از جای برخیزد چشم تاریکی کند و سر بگردد و بیم آن بود در افتد این مرض مخوف است و سبب آن بلغم یا صفرا بود و علاج هر دو قسم بوییدن و خوردن این سفوف بود و نخود و تخم معصفر شاهدانه گشنیز گندم بخته از هر یک [illegible] سیر همه را بریان کرده پنج درم زنجبیل [illegible] سیر شکر سفید کوفته و بیخته قدری [illegible] کرده بخورند و هر روز صبح و شام دو کف از آن سفوف [illegible] هم دماغ فرح کند و هم تمام اعضا و اعصاب را قوت دهد

سفوف دوار و سدر

و دیگر در وقت خواب سه درم اطریفل کشنیزی [illegible] کرده بخورند بدین صفت پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه خشک از هر یک ده درم همه را کوفته با روغن بادام چرب کاو چرب کرده به وزن تمام ادویه عسل بقوام آورده بسرشند شربتی تا پنج درم بوقت خواب [illegible] کرده با آب گرم بخورند و اولی آنست که بعد از دو ماه استعمال نمایند و اگر بسبب سودا باشد علامت آن فکر و تنهایی و بسیار کم سخن گفتن و صلابت و جستن نبض و تیره بودن قاروره اگر با وی بود علامتش آب رفتن از چشم و کدورت حواس بود علاج اول با ایارج فیقرا که صفتش در صداع سوداوی گذشت تنقیه کنند و خوردن حب اسطمخیقون که هم در صداع گذشت و شرب بالنگو صفت آن تخم بالنگو دو درم بادیان [illegible]

اطریفل کشنیزی

حب [illegible]

از هر یک دو درم در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید
صاف نموده لت داده تا به لعاب آید بعد گرم بخورند غذا نخود
با شیره خشک بخورند جنون یعنی دیوانگی سبب این مرض
اگر از سودا بود اول باید منضج و مسهل که در صداع سوداوی
گذشت بخورانند و بعد از آن خوردن مفرح گرم و عنبر
و شراب انگوری و گوش بصداهای حزین داشتن و با محبوب
خوش لقا صحبت داشتن و تخم کدو و تخم خیارین و آرد جو را
با روغن بادام خمیر کرده فصد بفصد بر سر نهند و روغن بادام
بر سر مالیدن و در دماغ چکانیدن غذا خوردن کله و پاچه
و مغز کله را در روغن بریان کرده با نان و شکر بخورند
و زنجبیل سه درم خشخاش هشت درم برنگ کابلی سه درم
شکر سرخ هشت درم زعفران نیم درم همه را کوفته و بیخته

جنون

و دو انار شیر با ده کاو را جوشانیده تا نیم آثار بماند
داروها را در آن حل و لت داده بخورند تا هفت روز با بطریق
عشق مرضی است سوداوی که از دیدن جمال یار او را پدید آید
خویش خود را با جمله دل از دست میدهند علامتش فراموشی
و سر در پیش افکندن و به فکر فرو رفتن و چشم در گو افتادن
و بی اختیار آه کشیدن و گریه کردن و زایل شدن عقل
و زردی رنگ و روی و خشکی دهان و بی خوابی و مختلف
جستن نبض خواهنده به دیدن و شنیدن نام معشوقه
علاج کلی آنست که وصال اتفاق افتد و اگر آن میسر
نباشد پس باید مزاج دماغ را تر گرداند بقضاها و شرابها
خوردن شیره خشخاش و شربت بنفشه و مفرح مقوی
و حمام رفتن بسیار آب را فاطر استعمال کردن و بکار مشغول

عش

صرع

داشتن و صحبتی معقول با وی داشتن تا معشوق را فراموش کند
یا محبوب صحبت خوش داشتن یا مجامعت کردن و یا از
معشوق سخنان زشت و افعال بد شنوانیدن و سخنهای
ناپسندیده او شنوانیدن تا دل او سرد شود و هوای
عشق او را از سر بیرون کند **صرع** بدانکه صرع مرضیست مخوف
و سبب آن سده ایست ناتمام که در رهگذر روح نفسانی
حادث شود اگر از سده تمام باشد سکته شود
بدین سبب حرکات بی نظام و تشنج پدید آید و این مرض
یا از بلغم بود یا از سودا بود **آنچه** از بلغم باشد علامت آن
سفیدی رنگ روی و فربهی و زردی رنگ زبان
و چشم و خشم کردن بیجا و ثقیل بودن حواس و بسیاری
آب از دهان و گرانی سر و رگهای زیر زبان سست و شدید

و با اختیار افتادن

و با اختیار افتادن و بول کردن و دست و پای پیچ انداختن
و این مرض را حکمای هندی گویند اگر از بیست و پنج سال
گذشته باشد علاج پذیر نیست و پیش از بیست و پنج سال علاج توان
کرد **علاج** اول تنقیه بدن از بلغم به منضج و مسهل که در صداع
بلغمی گذشت بکنند بعد از آن تنقیه دماغ به حب ایارج فیقرا
و حب اصطمخیقون که در صداع سوداوی گذشت بکنند و جلاب
تخم رازیانه و بالنگو بخورانند **صرع ضعیف** بادیان بیست درم
شب در آب خیسانند صبح جوش داده صاف نموده
با ضافه نخود درم تخم بالنگو را در آن بزنند تا خوب لعاب
آید با نخود رقم قند سفید شیرین نمایند و بخورانند
و از خوردن چیزهای سرد اجتناب نمایند
و عود صلیب را در گردن او بیاویزند و این طلسم را اگر کرده باشد



بر بازو و اگر زن باشد در گلوی او بندند و چند پدستر و جوز
بوا را سوده در پشش دماغ بمالند و به بویند

غذا نخود آب گوشت کبوتر بچه و مرغ و شیره خشک بخورند
واگر به سبب سودا بود علامتش لاغر شدن بدن و تیرگی رنگ
روی و رنگ قاروره و شور طعم دهان و خفقان و تنگی دل
بود علاج اول استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون کنند
که در صداع سوداوی گذشت و حجامت بحجم بالنگو بالای زبان
و گل قند بخورند و خوردن معجون نجاح بر صفت هلیله سیاه
و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و افتیمون از هر یک
دو درم

معجون نجاح

49

دو درم تربد سفید بسفایج اسطوخودوس از هر یک پنج درم
غاریقون سه درم سنگ لاجورد شسته گل ارمنی
از هر یک دو و نیم درم سقمونیا سه درم عسل یکصد پنجاه درم
کف گرفته بقوام آورده تمامی ادویه را کوفته و بیخته با آن
سرشند شربتی از دو درم تا سه درم بخورند غذا
نخود آب مرغ جوان بخورند و مصروع را باید از سرمای سرد
و گرمای گرم اجتناب داد و از رهگذر آب و کنار رود و لب
ننشیند و از مستی شراب خوردن محترز باشد و هر روز
دو درم استخوان کله سر آدم را سوده و نهار سفوف
نماید و یکصد درم شیر گاو بر سر آن بنوشند که از مجربات
و مکرر به تجربه رسیده ترکیب حکمای هند هر روز دو صد درم شیر تازه
گاو را جوش داده تا به نصف آید و ده درم ستاور در آن

از حکمای هند منقول



داخل کرده بخورند و سنا و را در رطب شیرگیا گویند و اگر لطف
باشد هر روز یکدرم سنا و ریشه بادرنجبویه بخورانند
و نمک سنگ اندیرانی با قسط و دار فلفل با آب بسایند و در
دماغ او چکانند و پنجاه درم عاقرقرحا را با دو آثار
عسل بقوام آورده معجون سازند هر روز یکدرم از آن
بخورند و از ادویه مجربه روز یکشنبه پیش از سر زدن آفتاب
ریشه آن را برآورده در سایه خشک کرده نگاه
دارد و هرگاه مصروع بیخود شود بزیر دماغ او بخور کنند تا دود
بدماغ رسد بهوش آید و دفع مرض او شود در بیان سکته
بدانکه سکته عبارت است از باطل شدن حس و حرکت
از جمیع اعضا و این مرضی است مخوف و مهلک و علتی است
که جمیع حواس را باطل کند ناگاه پیدا شود و هلاک شود و سبب آن

سکته

ماده بلغمی بود

ماده بلغمی بود که در رگهای روح بسته تمام پیدا کرده
بطون دماغ را ممتلی گرداند اگر سببش خون باشد علامات این
سرخی رنگ روی و سر و چشم و حرارت اندام و سایر
علامات خون بود علاج گشادن رگ بهر البدن است
و اگر سببش غالب است علامات آن سختی و سستی و پریشانی
و دشواری کف آمدن است و کف در سکته علامت زیاده
شدن علت است علاج آن آن بادیان رومی سه درم
چندان در آب بجوشانند تا قوتش گرفته شود مالیده
صاف نموده دو درم تخم بالنگو در آن لت کنند تا لعاب
آید و سه درم قند در آن حل کرده بخورند تا پنج روز
باین طریق و پشت را بروغن زیتون یا کنجد گرم کرده
مالند و تریاق فاروق با مثرودیطوس بخورانند

ماء العسل

وبجای آب ماء العسل بخورند صفت آن یکمن عسل را
در شش من آب بجوشانند تا به نیمه آید و بخورند و زیره
کلنک را با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند
و حقنه نیز بکنند غذا نخود آب دارچینی و فلفل و گوشت
کبک و کنجشک و کبوتر بچه بدهند در بیان کابوس علامت

کابوس

آن است چون بخواب رود چنان پندارد که شخصی بر سینه
او نشسته و او را می افشارد یا آنکه حلق او را
گرفته می فشارند و یا آنکه حلق او را گرفته و او فریاد
میزند و کسی جواب او را نمیدهد و نفس تنگ می کند
و دل خفه می شود بدانکه سبب آن علت از بسیاری اخلاط بلغمی
و سوداویست که جمع آمده و این علامات بوقت ظاهر شده
و آن مرض بسیار مخوف و مقدمه صرع است علاج آن

اگر از ماده خون

اگر از ماده خون بود علامت خون بود رگ قیفال بگشایند
و خون کم کنند و تنقیه کنند بجلاب تخم بالنگو و حب ایارج فیقرا
و حب اسطمیخیقون صفت آن ها در صداع که اوی گذشت
بکنند و جلاب سناء مکی بخورند صفت سناء مکی یکدرم
هلیله سیاه دو درم در پنج سیر آب جوشانیده تا یک سیر آید
صاف کرده نیمگرم بخورند و قی کنند و اگر قی نیاید چوز قی که زبان
بند پس بهل گویند با نمک سنگ سوده سفوف نمایند
و آب گرم بر سر آن بخورند تا قی آورد بعد هر روز صبح
یکدرم مصطکی با یکدرم شکر نهار بخورند تا دفع این مرض
شود در بیان خدر یعنی کرخ شدن عضوی از اعضا

خدر

سبب این مرض ماده سرد و تر بود علامت آن اول قی بکنند
تا دفع بلغم شود ماده بلغمیست صفت تخم ترب و شبت حل

السوس مجکوک یکوفته و پیاز نرگس ریزه کرده از هر یکی شش مثقال
همه را در کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید مالیده صاف کنند
پانزده مثقال عسل و یکدرم بوره ارمنی با یک چمچه در آن حل کرده
و یکقاشق سرکه اضافه نموده بیکدم بیاشامند و چشم و شکم را
بربسته مدد کنند تا دفع گردد بعد از آن روغن قسط بمالند
صفت آن قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل و عاقرقرحا فرفیون
جند بیدستر از هر یک سه درم همه را نیکو کوب کرده در یک کاسه
آب بجوشانند تا نیمه آید مالیده صاف نموده هشتاد مثقال
روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند و بمالند **مالیخولیا**
این علت اگر از سودا بود یا آنکه از اخلاط اربعه و بلغم سوخته
بود این مرض مخوف باشد وحشت همیشه بر دل و دماغ
بود و خیالات فاسد کند و فکرها و اندیشهای بیهوده و خاطر آگنده

صفت روغن قسط

مالیخولیا

علامت آن

علامت آن اگر از سودای طبیعی بود تیرگی رنگ روی و قاروره
و فتور در نبض و سیلاب از دهان بود **و علامت آنکه** از خون سوخته
بود سرخی رنگ قاروره و رنگ رو و عظیم جستن نبض و خوابها
و خنده بسیار بود **و علامت آنکه** از صفرای سوخته بود بر جستن
نبض و بر روی مردم جستن و خشم گرفتن و بیخوابی بود
و علامت آنکه از بلغم سوخته بود کاهلی و خواب بسیار بی نظام و تری
منی و از جستن نبض و سفیدی رنگ روی و بدن و قاروره
بود **علاج همه آنست** که استفراغ سودا از بدن بفصد صافن کنند
و مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و حب نجاح و صفت آنها در
صداعهای اربعه گذشت بخورند و روغن تخم کدو در بینی چکانند
و جلاب با لنگو یا نیلوفر بخورد و **غذا** نخود آب با شیره مغز
بادام خورند **و دیگر خولیا** مفرط بود شراب خشخاش و شراب بنفشه بخورد

غذا ماش و برنج با روغن بادام و کدوی تراشیده بخورند
و بحمام رفته آب گرم بسیاری بسر و بدن بریزند نسیان حمق
بدانکه این مرضی است که آفت در افعال فکر پدید آید بجهت نقصان
و نقصان مثل کودکان و سبب اینم سوء المزاج سرد بود که در وسط
بطن دماغ غالب شده علامت آنکه کم فهمی و بیداری بسیار بود
علاج آن کنند بغذا دادن و شکر سفید نرم کوفته ناشتا بخورند
و چیزهای گرم و تر و معتدل خوردن چون نخود آب و زرده
تخم مرغ و تخم بط و لوزینه در روغن بادام چرب و بزغاله خوردن
و در دماغ چکانیدن روغن نرگس و روغن خیری بر سر مالیدن
و جلاب تخم بالنگو با نبات خوردن باب پنجم در بیان
فالج و لقوه و اختلاج و رعشه و تشنج بدانکه فالج باطل شدن
حس و حرکت نصف بدن است چون در طول بود سبب این

نسیان حمق

خوف کنند

مرض از سستی

مرض از سستی دو تا رو پرده های عصب است و این باطل شدن
از سبب فرود آمدن رطوبت است که از بطون دماغ
در نهان یک نیمه بدن ریخته مسالک روح نفسانی را
مسدود گرداند بی حس و حرکت شدن یک نیمه
اعضا و سفیدی رنگ روی و قاروره بود علاج تا چهار
یا هشت روز بحسب قلت و کثرت ماده بعلاج نمی
پردازند و بعوض آب ماء العسل بدهند صفت آن ده مثقال
عسل را در یکصد مثقال آب بجوشانند تا هشتاد مثقال
بماند چهار بخش کرده آن را با پنج مثقال گلاب بخورند
نیم درم بعد از آن خوردن حب صبر صفت آن صبر سقوطری
تربد حب النیل غاریقون سورنجان زعفران از هر یکی
تخم حنظل دانگی نمک سنگ یکدانگ نیم همه را

ماء العسل

حب صبر

کوفته و بیخته با آب کرفس حب ها سازند شربتی دو درم
بخورند و خوردن حب اسطمخیقون صفة آن پوست هلیله
حب اسطمخیقون کابلی شش درم آمله غاریقون افسنتین از هر یک
سه درم اسارون انیسون تخم کرفس از هر یک
دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم
ایارج فیقرا نه درم قرنفل یک درم سقمونیا ده درم
فانید چهار درم در آب زده و سقمونیا را در آن حل کرده
و باقی ادویه را کوفته بدان سرشند و حبها ساخته
شربتی سه درم بخورند و خوردن ماء الاصول
ماء الاصول بعوض آب صفة آن پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس
و پوست بیخ کبر و پوست بیخ اذخر همه را نیمکوب کرده
در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید بده مثقال عسل تربیت

حب شبیطرج کرده بخورند و خوردن حب شبیطرج صفة آن پوست
هلیله زرد ده درم صبر سقوطری بیست درم فلفل دار
فلفل از هر یک دو درم فانید چهار درم با آب کرم
حقنه حب ساخته شربتی سه درم بخورند و حقنه نیز کردن
صفة آن سناء مکی پنج مثقال بسفایج نیم مثقال کوفته قنطوریون
سه مثقال تخم کرفس و بادیان انیسون بابونه شبت
تخم حنظل از هر یک دو مثقال همه را در کاسه آب جوشانند
تا به نیمه آید صاف نموده هفت مثقال بوره ارمنی با نمک
روغن بابونه سنگ و پانزده درم عسل در آن حل کرده باز صاف
نموده با پنج مثقال روغن بابونه حقنه نمایند صفة روغن
بابونه یکمشت گل بابونه را در کاسه آب بجوشانند
تا به نیمه آید مالیده صاف نموده در نیم پاله روغن کنجد

بجوشانند تا آب رفته روغن بماند و بمالید روغن قسط
صفت آن در خدر گذشت غذا نخود آب گوشت کبک
و گنجشک و تیهو و کبوتر و فلفل و کرفس و دارچینی و زیره بخورد
روغن فرفیون
و روغن فرفیون بمالند صفه آن فرفیون درم مثقال قسط تلخ
بودنیه کوهی از هر یک دو مثقال جند بیدستر
یکمثقال کندش نیم مثقال عاقرقرحا یکمثقال مویزج
نیم مثقال همه را نیمکوب کرده در یک کاسه آب بجوشانیده
تا نیمه آید مالیده صاف نموده هفتاد مثقال روغن زیت
یا کنجد اضافه بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و اگر در شراب جوشانیده تا روغن بماند انفع است
لقوه
لقوه یعنی کج شدن چشم و رخ و لب و دهان
بدانکه لقوه سستی و استرخای عضلها بود

که پنها

که پنهانکه در روی و لب پدید آید و پوست پیشانی را
از شکل طبیعی بگردانند علاج آن خوردن ایارج فیقرا که در صداع
بلغمی گذشت و خوردن جلاب انیسون و گلقند و شربت
بالنگو و نظر در آینه چینی کردن و فراد از آینه چینی آینه نشست
هر زمان هفت جوش ساخته باشند و در خوابگاه تاریکی
نشستن وغذا کباب و عسل خوردن و با ایارج
لوغاذیا تنقیه دماغ کردن بعد از آن تریاق فاروق و مثرود
یطوس و معجون بلادر خوردن بلادر در حمق گذشت
ایارج لوغاذیا
و روغن قسط در خدر و ایارج لوغاذیا بدین صفه تخم
حنظل بیخ درم بیاز عنصل بریان کرده غاریقون
سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون از هر یک سه درم
کماشاهو غاریقون سازج هندی فراسیون جعده سلیخه

[illegible] ورم که ... [illegible]

فلفل سنجد جاوشیر از هر یک دو درم مقل جند بیدستر
فطراسالیوس زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون
سنبل الطیب حماما زنجبیل از هر یک دو درم حنظل یا
اسطوخودوس از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با عسل
سرشته شربتی چهار مثقال با آب گرم بنوشند
و اولی آنست که بعد از شش ماه استعمال نمایند که به جمیع امراض
بارده نافع است اختلاج جستن اندام را گویند و آن — اختلاج
حرکتیست که در عضلها افتد بی اراده و تولد آن از باد غلیظ
بود علامة آن چون در رو بود مقدمه لقوه است و اگر در
شکم افتد مقدمه صرعست و اگر در پهلو بود مقدمه آماس
پرده ایست که در نواحی سینه بود و اگر در جمیع اعضا بود
مقدمه سکته است علاج آن آن اول نمک را گرم کرده

و بر آن

رنهیر

و بر آن عضو بندند اگر ساکن نشود حب صبر بخورند و پارچه
زبرا چندان بر آن موضع بمالند که سرخ شود بعد از آن
روغن قسط و روغن زیتون بمالند صفة حب صبر سقوطری تربد — حب صبر
از هر یک یک درم حب النیل افتیمون از هر یک دو درم
تخم حنظل و نمک و مقل و کثیرا از هر یک یک دانگ
همه را کوفته و بیخته و دو درم غاریقون از موینه گندنا نیز
داخل نمایند و با آب کرفس یا آب بادیان حب
ساخته و دو درعدد غلطانیده فرو برند رعشه یعنی — رعشه
لرزیدن اعضا بدانکه رعشه علتی است که حرکت اختیاری
با غیر اختیاری آمیخته شود و اختیاری ناقص گردد و حرکت
غیر غالب آید چون خواهد که باختیار خود کاری بکند نتواند
و این مرض در سر و دستها و پشت بدید آید یا از ضعف

آت

قوت یا ضعف آلت حرکت یا سوء المزاج سرد بود و این مرض
اکثر کسانرا عارض شود که بیماری سخت کشیده باشند
یا جماع بافراط کرده باشند یا شراب بسیار خورده باشند
علاج آن اول تقویت قوت باید کرد به چیزهای گرم و مقوی
و بعد استفراغ رطوبات باید کرد به حب صبر که در اختلاج گذشت
و حب شبطرج و حب اسطمخیقون که در فالج گذشت و خوردن
حب قوقایا بدین صفت صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی — حب قوقایا
تخم خطمی از هر یک مثقال سقمونیا نیم درم کوفته و بیخته
با آب کرفس حب سازند شربتی یک مثقال با آب گرم
فرو برند و خوردن ماء اللحم صفت آن تقلیا یا شش بک فربه
ده آثار رهیل با نخواه از هر یک بیست و درم
دارچینی قرنفل از هر یک ده درم زعفران پنج درم

همه را در دیگ

۵۷

همه را در دیگی کنند که در گل حکمت کرده باشند سر بگیرند و استوار
و عرق می کشند عرق کشند اگر سه ناشتا غرغره کنند نیچه نبند
بهتر و انفع باشد غذا نخود آب گوشت مرغ و کبک و تیهو
با فلفل و دارچینی بخورند و روغن قسط بمالند بادشنام بدانکه — بادشنام
بادشنام او را گویند که نصف روی سرخ باشد و
علاج آن فصد و حجامت پی در پی کردن و به معالجه — تشنج
که در جذام خواهد آمد ابتدا کنند تشنج یعنی در هم کشیدن
عضو چنانکه راست نتواند کرد علامت آن در بلغمی گرانی اعضا
و فراموشی و غنودگی رنگ روی و قاروره بود و
علاج بروغنهای گرم و جلابهای گرم کنند در کهنه شود — [illegible]
تا توله سیاه را با تخم و برگ و ریشه در هم کوبند
در روغن کنجد چندان بجوشانند که مرهم شود

وصف کرده بمالند و در تمدد هم بکار آید تمدد یعنی رت تمدد
ماندن عضوی در کج نشود چون سبب سردی بود علامت آنکه گرانی
اعضا و نرمی نبض بود علاج بمسهلات گرم بکنند و جهت بای
گرم بخورد و اگر تشنج شود پیه کفتار و پیه خرس بمالند
و روغن ناتوله که در تشنج گذشت و روغن قسط و
روغنهای گرم بمالند **باب ششم** در امراض
گوش و زکام و نزله یعنی بدانکه گرانی گوش یا از ماده امراض گوش
غلیظ یا بلغم یا غیر آن بود اگر از ماده غلیظ بود علامت
امراض گوش سنگینی سر و درد و طنین یا صدا بود
علاج جلاب بادیان و اصل السوس و گاوزبان و گلقند باید داد
غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه بخورند و تنقیه دماغ
بحب ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا کنند و اگر از ماده غلیظ باشد
علامت آنکه

علامت آنکه صدا کند و از هوای خنک متضرر شود علاج غذاهای
لطیف و ماء اللحم و زیره باج بخورند و روغن بادام تلخ با چند
پسته و روغن سداب یا روغن بابونه
در گوش چکانند و اگر از خون باشد علامتش سرخی رنگ
و رنگ قاروره و جهندگی نبض بود علاج فصد قیفال و خوردن
مسهل و مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ فواکه و جلاب عناب و بنات
و بنفشه خوردن و روغن گل با سرکه در گوش چکانیدن و شیر
دختران با آب لیمو در گوش چکانیدن و اگر باعث بادهای مختلف بود
علامت آن طنین و آواز دویدن در گوش و خارش و گرانی
و حرکت درد از جایی بجایی بود و متضرر شدن از هوای سرد
و ریح سرد و [illegible] باشد از هوای گرم و سبب این مرض
آنست اصحاب آن غذاهای بسیار و بسیار خورده باشد

هر کاه بوصل یکمن زر به جوهر قند کور و اجر

علاج آن تنقیه معده کردن بحب شبیار که در صداع گذشت و تنقیه

و غرغره کردن مرزنجوش و نرگس و بابونه و شبت بهم

در گوش چکانیدن دعا و قرحا و سفید و انار و دانه کوفته در آب

جوش داده صاف نموده غرغره نمایند و تخم حماض را

نرم کوفته ببویند تا عطسه آورد زنجبیل و قسط و سفید

هر یک یک درم نرم کوفته و تر کرده قرصها سازند

و در روغن کنجد چندان سوزانند تا بسوزد و صاف کرده در گوش

چکانند غذا نخود آب با دارچینی و فلفل و کرفس بخورند

و اگر سبب بلغم بود علامت آن کدورت و گرانی گوش

و سر و خواب بسیار کردن علاج آن خوردن حب ایارج

آن حب ... نیم مثقال تخم حنظل تربد سفید محموده مقل ازرق

دانگی همه را کوفته و بیخته نیم درم غاریقون بابونه کندرانید

و داخل کیه با آب کرفس حب سازند و در غسل غلطانند و فرو برند

و روغن ترب صبح و شام در گوش چکانند صفت آن

آب ترب سیاه و اگر نباشد سفید شش مثقال و روغن زیت

یا کنجد بیست مثقال با هم بجوشانند تا روغن بماند و اگر

تواند از تخم ترب بطریق کنجد روغن بکشد انفع باشد

و ریشه زقوم با روغن کنجد بجوشانند تا بسوزد و صاف کرده

در گوش چکانند و اگر صدای گوش بوقت سیر گرم شود و بوقت گرسنگی

و تشنگی بسیار شود علاج آن خوردن طعامهای مقوی و شرابهای

خوشبو با گلاب و مشک و عنبر و امثال آن و در این آزار

روزه ندارد و قدری افیون در بنفشه یا روغن تخم کدو

حل کرده در گوش و بینی چکانند و گردن را بسیار بمالند

و از چیزهای چرب و شیرین بسیار بخورند و اگر از سبب بلغم

وصفرا بود علامت آن بوقت شکم پری از طعام وشراب
زیاده شود علاج آن حب شبیار و حب طوطیا کوکنار بخورند
واکلیل الملک بشیر و پودینه در آب بجوشانند و سر به بخار
آن بدارند و از آن بر سر و گردن طلا کنند
واگر در گوش کرم افتاده باشد و درد کند آب برگ شفتالو را
در گوش چکانند یا صبر یا روغن سداب یا خون گرگ
یا روغن گل در گوش چکانند واگر گوش درد کند در صفرا بود
علامت آن زردی رنگ روی و قاروره و چشم بود
علاج منضج صفرا و حب بنفشه که در صداع صفراوی گذشت
بدهند و روغن گل در سرکه جوش داده تا سرکه بسوزد
و روغن بماند در گوش چکانند واگر گوش کر شود به علت
اخلاط غلیظه باشد که در دماغ جمع شده و بینی خشک باشد

علاج آن

علاج آن آب سرگین تازه خر را گرفته در گوش چکانند
وحمام گرم بسیار بروند و سر خود را به بخارات گرم بدارند
و نخود خطمی و انجیر کوفته و آب آن را گرفته در گوش چکانند
و زهره بز را با بیدانه جوش داده صاف نموده
نیم گرم در گوش چکانند یا زهره بز را با شیر گرم کرده
در گوش چکانند واگر گوش ریش شود و چرک از آن
بر آید اگر جدید باشد فتیله از مرهم ابیض در گوش نهند
صفت آن موم کافوری دو درم روغن گل چهار درم سفیداج
قلعی شسته شش درم با هم لت بدهند تا مرهم شود
و فتیله با آن سرشته در گوش نهند واگر جانوری در
گوش رفته یا کرم افتاده باشد علامت آن حرکت
یا بر آمدن کرم از گوش بود علاج آن موم و زعفران

و ماميثا را شاف كرده در گوش نهند و آب درمنه
تركى را صبر در آن حل كرده در گوش چكانند. و اگر آب
در گوش رفته باشد چوب بالنگار را كنده باشد
يك سرش را در گوش نهند و سر ديگر را بدهان بزور بمكد
تا آب برآيد **زكام و نزله** بدانكه ابتداى نزله زكام است
آنچه بر بالا كند ربينى فرود آيد آن را نزله گويند و ماده نزله
از زكام است زكام گرم بود **و آنچه** از زكام گرم بود علامتش
آنست چشم و روى سرخ شود و آنچه از بينى
فرود آيد نيز رقيق و زرد بود و بينى و حلق بسوزد و دغدغه كند
علاج آن اول فصد قيفال و بعد از آن خوردن جلاب
عناب و بنفشه و شربت خشخاش در آب گرم شربت كرده
و خوردن شربت نيلوفر **صفت** آن گل نيلوفر در ديگها كه در نهند

گل گويند

گل گويند چهار مثقال در يك پياله آب بجوشانند
تا نيمه آيد صاف نموده چهار مثقال عسل بقوام
آورده بخورند **غذا** اشك جو خورند **و آنچه** از زكام
سرد بود علامتش گرانى سر و درد بود و آنچه از بينى
آيد غليظ و سفيد بود و سوزش حلق بود **علاج** آن ارزن
و سبوس آرد گندم و نمك را بر پارچه بسته فصل
گرم كرده بر فرق سر نهند تا حرارت بقعر دماغ برسد
و آب و غذا كم خورد و خوردن جلاب پرسياوشان
بدين **صفت** پرسياوشان سه درم انجير خشك سه عدد
مويز منقى سه درم در كاسه آب جوش بنهند
تا محرق شود مالند صاف نموده ناشتا بخورند **غذا**
نخود آب با شيره خشك و دانه بخورند و سر بخارات

گرم بدارند چون مطبوخ بابونه واکلیل الملک وشبت
ومرزنجوش در آب جوش شنیده بخار آن را در سر دماغ
بگیرند وعود وقسط ولادن را بر آتش نهند که بوی آن را
بر دماغ بگیرند وخوردن شربت زوفا صفت زوفا
دو مثقال پوست بیخ بادیان وپوست بیخ کرفس وپوست بیخ
کبر وپرسیاوشان از هر یک یکمثقال انجیر خشک ده عدد
همه را در یک کاره آب بجوشانند تا محرا شود مالیده
وصاف نموده با هشت مثقال قند سفید بقوام آورند
هر روز ناشتا دو مثقال بخورند بطلان شدن حس بینی
وبویها دریابد چون از مواد غلیظه بود علامات آن
کدورت حواس وگرانی سر وغلظت بول ومعلوم نکردن
بوی نیک وبد بود علاج آن خوردن مسهل ودفع اخلاط

چنان باید [illegible]
[illegible]

لکن صفت آن صبر سقوطری یک درم شحم حنظل دانگ
سنبل الطیب زعفران دارچینی اسارون حب بلسان
مصطکی افسنتین محموده تربد سفید سلیخه از هر یک
نیم دانگ همه را کوفته وبیخته با آب خمیر کرده حب سازند
وبا آب فرو برند چون دماغ بدبو شود از تعفن خلطی بود
که در مجرای دماغ پیدا شده باشد علامت آن [illegible] و
سیری کم وزیاد شود علاج آن اول بول وشراب
بدماغ بالا کشند تا شسته شود بعد از آن سنبل الطیب
سوده را بدماغ کشند تا بحال آید خشکی دماغ چون از
گرمی بود یا صفرا علامت سوزش دماغ وبیخوابی واضطراب بسیار
بود علاج آب برگ خرفه را با روغن بادام بر پیشانی
بمالند وروغن بنفشه وبادام را در دماغ چکانند

روغن بنفشه برای ...

صفت آن گل بنفشه یکمشت دریک کاسه آب بجوشانند
تا روغن بماند و در بینی چکانند اگر بینی ریش شده باشد
چه بسیار تولد شش نفسی دماغ بود و چیز آن علاج
مرهم ابیض که در آزار گوش گذشت بسر انگشت در دماغ
مالد رعاف یعنی خون بر آمدن از بینی این علت است
از بسیاری خون یا رگی گشوده یا از بحران بیماری حاده بود
و بحران در بیماری روز چهارم و هفتم و نهم و یازدهم
و چهاردهم بود که از امراض حاده عارض شود علاج آن
اگر از بحران بود بگذارند تا بیاید و علاج نکنند تا خود بند خواهد
به سبب آنکه رعاف که در بیماری عارض شود از بهر آن علاج کردن مهلکست
بگذارند تا خون زیاده تا ده سیر گشوده بباید که بعد از دفع
ماده خود بند خواهد شد و اگر از غیر بحران بود علاج بدقت
کنند

رعاف

کندر سوده در دماغ کشند یا آنکه در آب گشنیز حل کرده در
دماغ چکانند و لته کتان را فتیله ساخته بسفیده تخم مرغ
تر کرده در دماغ نهند و با دویه رعاف مداوا کنند
ادویه رعاف افیون دقاق کندر زاج سفید سوخته گلنار اقاقیا
سوده کافور سرمه پوست بلغار تراشیده مفرد یا مرکب
در دماغ دمند یا بچکانند اگر با این چاره علامت خون ظاهر باشد
رنگ زرد و چشم سرخ بود و درد سر باشد و رنگ
قاروره سرخ و رگها پر بر آمده باشند البته رگ
قیفال زنند برعکس تا خون بسته شود و این قسم سعوطها
بکنند مانند زرد گل معصفر پوست انار رخام ماو کهربا در آب
زوفا در دماغ چکانند و یا شیر زن و زرده تخم مرغ
و تخم خرفه با آب مرزنجوش حل کرده در دماغ چکانند

یا جوز بوا و دارچینی و قرنفل از هر یک یک درم سوده
با عسل حب سازند هر صبح ناشتا یک حب بخورند یا سنبل و پودنه
و قرنفل را سائیده در دماغ دمند در بیان نزله بدانکه رطوبتی
علت زکام به عضوی از اعضا آن را نزله گویند اگر بر سر و چشم
و شقیقه ریزد علاج افیون و زعفران از هر یک دانگی
با آب گشنیز حل کرده و کاغذ حریری را بوزن ریزه ریزه
و با آن تر کرده بر شقیقه چسپانند و باقی را بر اطراف ان
و پیش یا پشت چشم طلا کنند و نوشادر و طوطیا
و نمک سنگ را با هم سوده بدماغ بالا کشند و اگر نزله
کهنه شده باشد یازده عدد قرنفل را سوده با وسمه بر سر
دیا ریش بندند تا برطرف شود یا سرطان را که بزبان
هندی کیکره گویند و بفارسی خرچنگ یا برگ درخت
کر

۹۵

طغیکه تلکمش تلخ ... کرا لکهنی علف بگوبه در آب سرد بعد ... حکیم ... بگزرد

کر که در هندی جابهو گویند و پوست بهی در سایه خشک کرده
و در زیر آتش بخته دود آن را بدماغ گیرند و چادر شب بر سر
کشند تا دود آن بر سر و صورت و دماغ برسد
انفع است به ترکیب حکمای هند و تجربه ایشان برگ پان
پنج عدد و قرنفل پنج عدد زعفران افیون از هر یک دانگی
همه را نرم سوده حبها بمقدار نخود ببازند و در میان روغن
گاو خوب بریان کنند و از آن حبها دو عدد را صبح
ناشتا و دو عدد شب بوقت خواب بخورند و از آن
روغن دو قطره صبح و دو قطره شام در دماغ چکانند
که اگر نزله ده ساله بود که برطرف شود و بخار رگی گشاید
نزله جدید و قدیم بیست ساله را نافع بود و برطرف
صفت آن سرکین الاغ که در تابه بهم چسپیده باشد

تازه و برگ و پوست درخت گز و کهنه زرد شده با قدری گشنیز
و بادنجان در دیگی کرده سر آن را محکم کنند و به جوش آرند تا خوب
پخته شود و آن دیگ را در زیر لحاف که در سر کشیده باشد بگیرد
پس آنرا بگشاید و چشم و دهان خود را به بخار آن
بدارد تا خوب عرق کند و دیگ را برداشته خود را
در آن لحاف پیچیده بخوابد تا عرق سرد شود که بعنایت الله تعالی
نزله کهنه برطرف و زایل شود **باب هفتم** در امراض
لب و دهان و دندان و زبان اگر لب شق شود چون
از صفرا شود علامتش تلخی دهان و خشکی لب و درشتی
زبان و زردی رنگ روی و قاروره بود
خوردن مسهل صفراوی که در صداع صفراوی گذشت
و مالیدن مرهم سفیده تخم مرغ **صفت آن** پیه مرغ را با سفیده تخم

مرهم سفیده تخم مرغ

مرغ

مرغ را بزنند تا مرهم شود بمالند و چرک گوش و موم روغن بمالند
داغ اگر لب ورم کند اگر خمیازه بسیار کشد و رگها پر باشد
و طعم دهان شیرین بود خون کم کنند و ملین بخورند **صفت ملین**
تمر هندی بیست بخورند عناب بیست پخته و شب در آب
خیسانند و صبح مالیده صاف کرده با قند شیرین
کرده یا همچنان پالوده بخورند **غذا**هاش مقشر با برنج و گشنیز
تر با تمر هندی بخورند **قلاع** یعنی جوشش دهن چون جوشش دهان
از گرمی بود علامتش سرخی آن و اگر از صفرا بود علامتش
زردی رنگ و خشکی دهان **علاج** هر دو قسم حنای
سوده با زاج سفید سوخته بر آن پاشند **آب رفتن از دهان**
چون از غلبه بلغم بود علامتش عدم تشنگی و سفیدی رنگ روی
و قاروره بود **علاج آن** خوردن جوارش زیره **صفت آن**

یمین

قلاع

آب رفتن از دهان

زیره کرمانی یکشب در آب خیسانیده وخشک کرده دو مثقال
زنجبیل چهار مثقال فلفل سه مثقال بوره ارمنی همه را نرم سوده
در یکصد مثقال قند یا نبات بقوام آورند و در آن ریزند
ولت بربندند وصبح نهار خورند و خوردن جوارش عود وصفتش
عود هندی درم پوست ترنج چهار درم قرنفل بزباز مصطکی از هر یک
سه درم قاقله کبار و صغار سنبل الطیب زعفران از هر یک
دو درم زنجبیل دار فلفل جوزبوا از هر یک یکدرم قند یا نبات
یکصد درم بقوام آورده ادویه را کوفته در آن سرشته
ولوز کنند. و اگر زبان ورم کند ماده آن از خون یا صفرا
یا بلغم یا سودا بود علامت آنکه از خون باشد سرخی رنگ زبان
وگرمی وحرارت با درد بود و شیرینی طعم دهان و سرخی قاروره
بود علاج زدن رگ قیفال و خوردن مطبوخ فواکه با کنار

جوارش عود

ورم زبان

انی زاده

زنبق سرخ و آب گشنیز و آب کاسنی و آب کاهو مضمضه کردن
و فصد نفصلین یا پارچه کتان را تر کرده بر زبان اندازند
و جلاب نبات و عناب و آب انار مزین خوردن و اگر نوعی باشد
و هیچ نتواند خورد حقنه کنند چنانکه در علاجهای حقنه گذشت
علاج کشک آب خورند و اگر از صفرا بود علامت آن زردی رنگ
و افروختگی سر و روی و جوششها بر زبان بود علاج همان علاجها که در
دموی گذشت بکنند اما فصد نکنند. و اگر از بلغم بود علامتش
سفیدی رنگ ورم وسردی زبان وگندی دهان و بزرگ شدن
زبان باشد اما درد نکند علاج مضمضه کردن با ایارج فیقرا
و زبان را به عسل و سرکه شستن و خردل سوده را مالیدن
و حقنه نیز کردن چنانچه در فالج گذشت و جلاب اصل السوس
و مویز منقی خوردن غذا نخود آب با شیره مغز بادام

ساده خوردن واگر از سودا بود علامت آن تیرگی رنگ زبان
و رنگ قاروره و خشکی دهان بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ
افتیمون و حب افتیمون که در صداع سوداوی گذشت
و خوردن حب غاریقون صفت آن غاریقون ازموینه گذرانیده
ده درم عصاره غافث و ریوند چینی از هر یک دو درم
قند سفید پانزده درم همه را کوفته سوای غاریقون باب [illegible]
حب سازند شربتی دو درم با آب گرم فرو برند غذا ماش
برنج با گوشت خروس خورند واگر دهان بدبو بود سبب آن
از رطوبت عفن باشد که در بیخ دندان و با گوشت لثه بود
یا آنکه از خلطی باشد که در معده جمع شده باشد علامت آنکه از بیخ
دندان و لثه بود هرگاه دهان بشویند و مسواک کنند
خوشبو شود علاج فصد قیفال یا چهار رگ لب کرده پوسته دهان را

بگلا

بگلاب شستن و صندل و عاقرقرحا و گزمازج خائیدن
و بمطبوخ هلیله تنقیه دماغ کردن و جلاب سکنجبین و گلاب
خوردن غذا مزوره انار روانه با گوشت بخورند واگر سبب
تباهی دندان بود بکنند. واگر از خلط فاسد غلیظ که در
معده جمع شده بود از مسواک و دهان شستن
زایل نشود و بوقت گرسنگی زیاده شود و بگاه سیری
کم گردد علاج تخم خربوزه و تخم هندوانه و شبت را در
آب جوش داده و صاف نموده قدری گلاب
و نمک در آن حل کرده بنهار بخورند و پر مرغ را بروغن
کنجد چرب کرده بحلق فرو برده تا قی آورد و بعد از آن گلقند
با سکنجبین سرشته بخورند واگر از گرمی معده بود
شفتالو و زردآلو و آلوی سیاه و خربزه خام بخورند

غذا زرشکیه سماق و آب غوره بخورند و این حب در دهان نگاه
دارند صفت آن کبابه چینی سنبل الطیب پوست ترنج خولنجان
از هر یک مثقال قرنفل سعد وفه از هر یک دو مثقال
زنجبیل یک و نیم مثقال مشک سه دانگ کوفته با هفت مثقال آب نیم
مثقال گلاب و دو مثقال صمغ عربی در آن حل کرده بسرشند
و حب سازند بقدر نخودی و در سایه خشک کرده
همیشه در دهان نگاه دارند و آب آن را فرو برند حب مسک
معتدل مصطکی رومی پنج مثقال نبات هفتاد مثقال کثیرای
سفید صمغ عربی پازرج سفید هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته
با گلاب سرشته حبها سازند و در سایه خشک
کرده در دهان گیرند که نفع عظیم دارد حب دیگر برای تقویت
دل و معده و دماغ نافع و هاضم نفخ بود و همیشه بوی دهان خوش دارد

صفت آن

صفت آنچ مصطکی مثقله کتیرا و صندل سفید از هر یک یک مثقال
مشک نیم مثقال نبات هفت مثقال کوفته با نیم مثقال
صمغ عربی در گلاب حل کرده بسرشند و حب ساخته در سایه
خشک کرده در دهان گیرند درد دندان بدانکه
سبب درد دندان یا از سوء المزاج گرم باشد
یا سرد آنکه از سوء المزاج گرم بود علامت آن از درد
بی آرام بود و هرگاه بخواب رود آسایش نیابد
و اگر از سوء المزاج سرد بود علامت آن بن
دندان سرخ بود و آماس کرده باشد
علاج هر دو صورت رگ قیفال باید زد و بواسطه آنکه
دندان را به حس خود درد نباشد بجهت آنکه او را حس
و حرکتی نیست و سبب الم ماده است که در بن دندان

بهم رسیده و منفذ بیرون رفتن ندارد و از سبب حرارت آن ماده
بحرکت آمده چنان معلوم شود که دندان درد می کند
و سبب درد دندان یا از فتوریست که در بن دندان
راه یافته یا از خوردن شیرینی بسیار و دهان ناشستن
یا از سبب چیزهای سخت بدندان شکستن چنانکه بیخ آن بحرکت
در آید و خونها از آن بهم رسد و کنده شده کرم گردد
و دندان را بخورد و از پا در آورد و بحرکت کردن گرها
درد کند و در صورت کم کردن خون بدندان نفع عظیم
دارد و گاهی که نزله بدندان ریخته باشد بیخ آن را سست گند
درد کند پس مفتح و ربها بمضمضها و سنونها علاج
بکنند و دندان را به عبث نکنند که لذت حیات بدندان است
علاج اول فصد قیفال و بعد از آن سنونها کردن

صفت آن سماق

اگر دندانها را هر روز [illegible]
زور کرده [illegible]
که برخیزد بدندان
[illegible]
[illegible]

صفت آن سماق دکا فور و سرخ و خاهرکا جزوی سوده
برن دندان بمالند و سفال چینی و فوفل سوخته و شیره
آمله و کزمازج و تخم گل و سعد کوفی و مازوی سبز از هر یک
جزوی قرنفل و هیل از هر یک نیم جزو زاج سفید
نوشادر هر یک شش جزو و همه را سائیده هر روز
سنون نمایند و اگر با این حال دهان درد داشته
باشد حضض مکی را با آب حل کرده در دهان در کام و زبان
بمالند و دهان را کشاده دارند تا لعاب بسیاری
از دهن برود بعد از آن گلاب شدید و بعد قدری
سماق را سوده بمالند و اگر لعاب بسیار درود قدری اقاقیا را
در آب زده بان مضمضه کنند تا لعاب بر طرف شود
و این سنون بالدشبت سوده [illegible] درم

در سرکه بجوشانند تا غلیظ شود و بر بن دندان
مالند و ریشهٔ عجبه بزبان هندی چولائی
کوبند و در آب بجوشانند و صاف نموده بدان مضمضه
کنند تا بن دندان محکم شود و هر روز خوردن سکنجبین
بزوری نافع بود و خوردن شیرهٔ عناب و طبعرا بمطبوخ
ملینه نرم داشتن صفت آن در ماشری گذشت غذا
ماش و برنج با کدو و انار دانه خوردن واگر از سوء المزاج
سرد بود علامت آن درد و خارش بود و گاه صبر برابر شد
و افزونی زردی و ورم بن دندان نبود و بر گاه آب
سرد بر بن دندان برسد درد زیاده شود و از آبهای
گرم و چیزهای گرم آرام گیرد علاج مضمضه بسرکه
دیودینه و عاقرقرحا و فلفل و سعتر و شیطرج بر بن دندان

مالیدن

مالیدن و تریاق اربعه خوردن اگر باین تدبیرها علاج نشود
با زردچوبه دفع کنند چنانکه شاخی از زردچوبه در آتش نهند
تا بسوزد بدندان گرفته و شمع نوتتها بر دندان نهند
و تنقیه دماغ به حب ایارج فیقرا بکنند غذا نخود آب بخورد
در کرم‌خورده شدن و کرم افتادن بن دندان بدانکه حدوث
این یا از نقص رطوبت یا چیزهای سخت بدندان شکستن بود
علاج آن پیه بز یا موم را با تخم پیاز و با کنند تا رشته قرصها
بمقدار فلوس غلیظ سازند و طبقی را پر آب کرده سنگ در میان
آن نهند و پارچه آهنی را در آتش سرخ کرده بر بالای آن
سنگ نهند و یکی از آن قرصها را بر سر آن نهاده کاسه
که ته آن سوراخ داشته باشد بر سر آن نهند و ماسوره را
یک سرش در آن سوراخ نهند و سر دیگر را برابر آن دندان

کرند تا تمام کرمها در آب ریزد فورا درد برطرف شود
واگر ساکن نشود مکرر بکنند سترخاء لثة یعنی سست
شدن گوشت بن دندان علامت سرخی رنگ زبان
و نرمی نبض بود علاج آن گلنار و شب یمانی و زاج و عفص بخته
سوده هر شب بن دندانها مالند شفا یابد خون رفتن
از بن دندان که آن لثه دامیه گویند تولد این علت
از کثرت رطوبت بود علاج مازو و سبز زاج و تعفید
تخم گل را هر صبح و شام سنون نمایند ورم بن دندان
و درد موی علامت خون است و در صفراوی تلخی دهان
و زردی رنگ و در بلغمی سفیدی رنگ و نرمی ورم
و ترشی دهان و در سوداوی تیرگی رنگ و محکم و شوری طعم
دهان بود درد موی خون کم کند و باقی را به شونیز علاج کند

اگر گو

اگر گوشت دندانها خورده شود از ماده کرم خواهد بود
کندر و عسل و سرکه عفص بمالند و بان ورق
خاشتر که بهندی جواسر گویند سوده بر بن دندان
بمالند صفه سرکه عنصل از سرکه آن سیر شود و پیاز
عنصل را با کارد خورد ریزه ریزه کرده در سرکه تا
بجوشانند تا محرا شود آنگاه مالیده صاف نموده استعمال نمایند
ورم زبان وغیره امراض آن ورم زبان چون از سبب خون
بود سرخی رنگ زبان و شیرینی طعم دهان و سرخی قاروره
علاج فصد قیفال یا زهر البند یا حجامت بود و خوردن خرفه بر
خنک مش بر ز قطونا زخک در دهان گیرند ولی آن را
فرو برند و امثال آن و اگر حس باطل شود که مزه
چیز را نیابد چون از ماده سرد بود علامتش رطوبت دهان

ثقل زبان

شقاق زبان

و نرمی نبض و بیشتر یک قاروره بود علاج مسهلاتی که در صداع بلغمی گذشت بکنند و اگر زبان گران باشد چون از بلغم بود علامتش عدم و آب رفتن از دهان و سفیدی رنگ زبان و زردی قاروره بود علاج آن خردل نیم کوفته ده درم در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید یک قاشق سرکه داخل نموده غرغره نمایند غذا شوربای کبوتر بچه و نخود و دارچینی و زعفران خورند شق شدن زبان چون از ماده گرم خشک شود علامتش خشکی دهان و تشنگی و یا رنجی بود علاج کتیرا در لعاب بزرقطونا حل کرده همیشه در دهان نگاه دارند و اگر از حرارت درون داشته باشد چون از غلبه صفرا بود علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و در بعضی حتی بنفشه علاج لعاب بهدانه و شیره خرفه را فصد نفض در دهان میگرفته باشد و اگر سبب خشکی باشد زبان و نبض محکم و قاروره

ارزد بود

[illegible]

زرد بود بلعاب بزرقطونا و شیره خرفه فصل نفض مضمضه کنند

باب هشتم در امراض حلق و خناق و سرفه و تنگی نفس و سینه و شوش و ذات الریه و ذات الجنب و ذات الصدر و خفقان و غشی بدانکه اکثر امراض حلق بسبب خون و صفرا بود و نفس بدشواری حرکت کند علامه آنکه از خون بود سرخی رنگ روی و گرمی حلق و شیرینی طعم دهان و سرخی قاروره و پری رگها بود و علامت آنکه از صفرا بود تلخی دهان و زردی رنگ روی و برافروختگی حلق و تلخی طعم دهان علاج هردو فصد قیفال بود خون زیاد بگیرند و شوش زبان است بلکه بتفاریق خون بگیرند و حجامت ساق پا بکنند و اگر بشره ضعیف بود بتفاریق بگیرد و حقنها طبع را نرم دارند غرغره نافع خمیرمایه را با اندک نمک و روغن بنفشه حل کرده بگرم غرغره نمایند و شراب عناب

و آلوی بخارا با نبات بخورند و بنوشرخ و آب گشنیز تر و شراب توت در سرکه غرغره نمایند و شاخ حجامت را بر منابع هر دو شانه نهاده بمکند تا ماده از راه حلق بعقب کشیده شود و اطراف بدن را به آب گرم و سبوس آرد گندم و بنفشه و گل خطمی مالیده و در وقت طغیان درد لعاب و عنب الثعلب و بنوسرخ و آب کاهو و شراب توت و مغز خیارچنبر و سرکه و کتوجه و زرشک در آب جوش داده یکیک را غرغره کنند با گلاب و سرکه و آب انار و آب گشنیز در هم کرده غرغره نمایند و چون راه گذر حلق گشاده شود آب خیارین و آب انارین با سکنجبین و آب کدو و دانه عنب الثعلب و آب نقوع فواکه باید داد و غذا کشک جو خورند و اگر خناق ورم کند که از پر دن

معلوم باشد

معلوم باشد اول آن موضع را بروغن کنجد چرب کرده و خردل با آب سوده بر آن ضماد کنند و سکه با روغن گاو را بگرم غرغره کنند و اگر از اینها علاج نشود بر از آدمی و براز سگ سفید را سائیده ضماد کنند که مجرب است و چون حرارت بسیار بود و درد داشته باشد آب آلوی بخارا و شربت نیلوفر بخورند و آب سماق غرغره کنند اما چون در خناق خون کم کشاده کردن لازم است بدفعات خون کم کنند و اگر فصاد حاذق باشد رگ زیر زبان تواند زد و از همه انفع است و چون رگ زیر زبان زنند تا سه روز غرغره نکنند و بعد از سه روز آب سماق و آب شاه توت و آب زرشک و سرکه و آب انار ترش و امثال اینها غرغره کنند غذا نخود آب ماش مقشر

رشته نخته با کشنیز و شیره بنفشه و آلوی بخارا با آب ترنج
بخورند و حقنه که در سوخته گذشت طبع را ملین دارند
و بعد از حقنه ده مثقال ملوسن جلاب و خیار را در یک کاسه شیر گاو
حل کرده یا با شیره سبوس گندم حل کرده صاف نموده
و دو مثقال روغن بادام اضافه نموده زمان زمان
حقنه کنند غذا نخود آب با ماش مقشر و بچه مرغ و اسفناج خورند
واگر زلو در حلق رفته باشد علامتش خون آمدن از حلق بود
علاج خردل نیم کوفته ده مثقال در آب بجوشانند تا نیمه باز صاف نموده
پنج نمک در آن حل کرده غرغره نمایند تا برآید واگر مجرای گلو ریش شده باشد
و به تشنج رحم برآید علاج آن تخم کاکنج کلاله و از زروت ساوی کوفته
با موم روغن مخلوط کرده اندک اندک فرو برند صفت موم روغن
موم کافوری نیم درم روغن گل روغن کنجد ...

هر کدام

هر کدام نیم مثقال سرشته حل کنند و دو درم از زروت و یکدرم تخم گل سوده را
با آن سرشته و حب کرده بگلو فرو برند و اگر در زرده تخم مرغ غلطانند
فرو برند انفع بود واگر استخوان پاره یا چوبی در گلو بند شود خوردن
لقمهای غلیظ که بدشواری بگلو رود و پاره شمع را بگلو فرو برند تا در آن
چسبیده برآید واگر سوزنی خورده باشد سنگ مقناطیس که آهن
ربا گویند یکدرم نرم سوده در یکقاشق شراب حل کرده بخورند
و بعد یکساعت که بگذرد سنا مکی پنج مثقال و گل سرخ و بنفشه
از هر یک دو مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب
بجوشانند تا نیمه آید مالیده صاف نموده باضافه پانزده مثقال
شیرخشت تازه در آن حل و باز صاف نموده نیم گرم
بخورند تا چند مجلس فعل کند سوزن را مقناطیس بخود جذب کرده
فرود آید و بعد برآمدن سوزن تخم ریحان با قند شربت کرده بخورند

بخورند و شیره خشخاش بخورند و غذا آش جو با شیره
خشخاش و شکر سفید بخورند و روغن بنفشه در حلق و سینه
باید مالید و حجامت قیفال هر دو شانه باید کرد واگر تشنگی
مفرط بود و نفس زدن نبود علاج پنج سوس مگوک و سیاوشان
با نبات بدهند و طبیخ زوفا به صفت زوفا اصل السوس مگوک
پرسیاوشان تخم کرفس پوست بیخ بادیان تخم انجره فراسیون
از هر یک یکدرم همه را کوفته در یک کاسه آب جوشانیده تا نیمه آید
صاف نموده ده مثقال نبات شیرین کرده بنوشند صبح ناشتا
غذا نخود آب و ماش با شیره مغز بادام بخورند واگر
نفس زدن باشد شراب خشخاش باید داد و صفت خشخاش
و پوست از هر یک ده مثقال کوفته در آب جوشانیده
تا نیمه شود مالیده صاف نموده با سی مثقال قند بقوام آورده

هر روز صبح ناشتا پنج مثقال تا هفت مثقال بخورند غذا مرغ جوان
و عدس مقشر بخورند و با کشنیز تر و شیره خشخاش بخورند واگر
سرفه باشد خمیره بنفشه با روغن چلغوزه و روغن پسته
بخورند و روغن نرگس در حلق و حنجره بمالند غذا آش جو
با خمیر بنفشه خورند واگر سبب زکام که بر سینه ریخته بنفشه اصل السوس
کتیرا انزروت مغز بادام آرد باقلا همه مساوی و نصف
آنها شکر و خشخاش کوفته و بیخته با لعاب بهدانه سرشته
و بمقدار نخود حبها ساخته خشک کرده در دهان نگاه دارند
و لعاب آن را فرو برند و بنفشه و ترنجبین و عسل و فلوس
خیارشنبر را مساوی بقوام آورده هر روز صبح ناشتا
بلیسند و شربت زوفای روزی بیست مثقال بخورند
صفت آن عناب سپستان مویز منقی پرسیاوشان

و اگر مجاری طعام و حلق ورم کند علامت آن در جمیع اقسام
درد میان پشت و برابر هر دو شانه بود و درد موی رگی
رگها و در صفراوی تب تیز و سرعت جستن نبض و سایر علامات
صفرا بود و در بلغمی سفید و سوداوی تیرگی رنگ و سایر علامات
سوداوی علاج هر یک را مطابق علامات و دواها و جلابهای که
در هر مرض گذشت بکنند و اگر صدا گرفته شود چون از گرمی بود
علامت خشکی دهان و بسیاری میل آب و درشتی زبان
بود علاج مسکه تازه بناهار خوردن و روغن گاو نیم گرم
با فلفل سوده خوردن و فصد نمودن و آب سماق غرغره کردن
در بیان سعال حرکتی است که طبیعت با آن دفع موذی از شش
اعضائیکه متصل است بآن میکند سبب سرفه یا از نرمی بود یا از
خشکی و یا زکام سینه ریخته و اخلاط غلیظ را از سینه آورد
علامت آنکه

علامت آنکه از گرمی بود یا از سردی که در مسامات و تجاویف
حواشی شش و مجاری سینه خشک و منجمد گردیده و راه تردد نفس را
تنگ کرده باعث فشردگی ریه گشته موجب آن شود که دم ریه
طپیدن کرده نفس را بحرکت آورده غشا و مجاری سینه
و حلقوم را بافشارند تا دفع آن اخلاط کنند و گاه باشد که بسبب
در یافتن هوا یا غذا و آب خنک اجزای حواشی ریه و مجاری منجمد گردیده
باشد یا بلغم لزجی در فم معده جوشیده از اطراف مجاری نشر کرده
و حواشی شش را فشرده سازد در هر حال تکانیدن
طبیعت گردیده بهر تقدیر اگر سرفه خشک و با تشنگی بود و از آب
سرد خوش آید علاج به طبیخ سپستان و عناب و بنفشه و پر
سیاوشان و فلوس خیار چنبر در آب جوشانیده صاف نموده
با فانید شیرین کرده دو مثقال روغن بادام اضافه نموده

بنفشه از هر یک یکدرم زوفا اصل السوس بنفشه هر یک یکدرم همه را
ورده برابر آب بجوشانید تا به ثلث رسد بعد از آن
لعاب بهدانه و لعاب تخم خطمی از هر یک یک فنجان و بوزن
تمام ادویه قند سفید داخل کرده بقوام آورده و بوقت
صبح پنج مثقال بلیسد **نوع دیگر** که برای دفع نزله است
حلبه انجیر خشک مویز منقی بنفشه کرفس بادیان از هر یک
یکدرم زراوند مدحرج زوفای خشک از هر یک نیم درم
ورده وزن آب بجوشانند تا نیمه آید یا ثلث پالند
صاف نموده و برابر همه قند داخل کرده بقوام آورند و هر روز
پنج مثقال بلیسد و در این قسم سرفه خوردن
معجون زوفا بغایت نافع است **صفت آن** زوفا رب السوس
پرسیاوشان از هر یک ده درم قردمانا فلفل از هر یک سه درم
ده درم قردمانا فلفل از هر یک سه درم

خولنجان مقشر زراوند مدحرج تخم الجزر از هر یک نیم درم
کوفته و بیخته و با عسل بقوام آورده بسرشند شربتی دو مثقال
تا چهار مثقال هر روز ناشتا بخورند و لعوق غاریقون به لیسند
صفت آن رب السوس پرسیاوشان از هر یک پنج درم بادیان
فراسیون خشک از هر یک سه درم میعه سایله صمغ البطم
از هر یک دو درم همه کوفته سه درم غاریقون از موینه
گذرانیده و رب السوس و صمغ و میعه در گلاب حل کرده
با عسل بقوام آورده شربت سازند و هر روز صبح ناشتا
دو درم بلیسند **و این لعوق نیز نافع است** بزرکتان بریان کرده چهار درم
زیره کرمانی قردمانا از هر یک یکدرم کندر دو درم این چهار ادویه را
کوفته با عسل بلیسند **و اگر با نزله** بلغم غلیظ بود رب السوس
تخم کرفس پرسیاوشان بادیان غافث و غاریقون بادام مقشر

ماوری کوفته بوزن همه نبات کوفته بلعاب بهدانه حب سازند
و شب در دهان گیرند **و اگر مجرای گلو بخار رود** و بعد از آن سرفه آید **علاج آن**
قرص زنجبیل بخورند **صفت آن** مغز تخم خربزه مغز بادام مقشر
زنجبیل ماوری سوده قرص سازند و وقت آمدن سرفه یکی را
در دهان گیرند **و اگر** با خلط باشد نصف زنجبیل قرنفل و اخل
و زنجبیل نکنند **و یا آنکه** قرنفل و اصل السوس و نبات و لعاب بهدانه
جوش داده زمان زمان گرماگرم قطره قطره بخورند و اگر شیره
~~عناب داده~~ خشخاش هم داخل نمایند بهتر باشد **و یا آنکه** نشاسته
و کتیرا با نبات در شیره گاو فرنی پخته بخورند **و اگر سرفه کهنه باشد**
عناب ده دانه اصل السوس یکمثقال در آب جوشانیده
صاف نموده لعاب بهدانه شیره خشخاش هر یک یکفنجان
و نبات سوده چهار مثقال داخل کرده و باز جوش داده
گرماگرم بخورند

گرماگرم بخورند **غذا** آش جو با شیره خشخاش و اسفناج خورند
و اگر زحیر بسیار کهنه شده و سالها بر آن گذشته علاج بیش را که زحیر
گویند و بهندی متیه نامند بسوزانند و خاکستر آن یکمثقال
و تخم باتوره و عاقرقرحا و افیون هر یک یک و نیم مثقال همه را
نرم سوده و با آب دانه ماش حب سازند و بوقت خواب یکی
یا دو بخورند **و اگر** با سرفه خون و خلط آید و تب باشد علاج آن
افیون و تخم کاسنی و صمغ عربی و بزرالبنج و پوست بیخ لفاح و رب
السوس و زعفران هر یک یکمثقال همه را کوفته و بیخته با لعاب
بهدانه حب سازند شربتی بمقدار دانه ماش یکبار صبح
و یکبار شام بخورند یا آنکه تخم مورد را در قدری آب بجوشانند
و صاف کرده بخورند از هر قسم سرفه که باشد برطرف شود
و غذا آش جو با برگ که اسفناج گویند و شیره و روغن بادام

باشیرهٔ خشخاش خورند و اگر به تنگ نفس با سرفه خون جمع شود
و کثیرا و گلنار را مساوی سوده و سفوف کنند و شربت الجبار
بخورند شربت الجبار نیم کوفته شش مثقال در یک پیاله آب بجوشانند
تا نیمه آید مالیده صاف نموده با شش مثقال نبات بلیسند ضیق النفس تنگی
نفس باشد به سبب امتلاء اخلاط از جهت فشارنده حوالی قصبه شش یا
و یا از بلغم علامت آنکه از بلغم است نبودن تشنگی و از هوای سرد
ناخوش بود و خوش آمدن از هوای گرم بود علاج در هر دو صورت
قی کردن متواتر بدین طریق که خردل و تخم ترب و سکنجبین
ع از هر یک قدری در یک پیاله آب جوش داده و صاف نموده
بخورند و پر مرغ را بروغن چرب کرده بحلق فرو برند
تا قی آورد و قی کنند یا آنکه شربت زوفا را با ایارج فیقرا
خورد و قی کنند و اگر مجربات روزی در میان بوزن نخودی [illegible]

سوده

قی کردن [illegible] بیماری نفس و سرفه در کسیکه [illegible] مفید است

سوده و با آب چهار لیمو ممزوج کرده بخورند و قی کنند
روز دیگر راحت کنند همچنین در شش روز سه روز [illegible] طوطیا را
با آب لیمو بخورند و قی کنند با مراقبه [illegible] هر قسم ضیق النفس
که باشد برطرف شود و بعضی گفته‌اند دو و نیم عدد تخم اک درست
فرو برند و یک پیاله بول آهو نیز بالای آن بخورند تا پنج روز از هر قسم
ضیق النفس که باشد برطرف شود و از مجربات شم کورخر را
در دیگ گلی بسوزانند و هر روز خاکستر آن را بنهار بخورند
مجرب است و برای قی کردن فلفل دار فلفل تخم کرفس
نمک نفطی شیطرج هندی انقوزه مساوی با آب سوده
هر روز ده درم آن آب بخورند و در قی کردن سعی تمام
نمایند آن قسم قی کردن انفع است غذا نخود آب
با چیزهای نرم بخورند چیزهائیکه ضیق النفس را مضر است

دو دو غبار و آب سر دو خواب صبح و امتلا و سدّه
از معده بود در امراض شش و سینه و سل و ذات الریه و ذات
الجنب و ذات الصّدر و نفث الدم و دق و خفقان
اگر با سرفه چرک و ریم آید آنرا سل گویند آنرا که از حرارت
اعالی شش بود واگر درد پهلوی چپ بود آنرا ذات الریه گویند
که از جانب اسفل شش بود واگر با سرفه خون بر آید
آنرا نفث الدّم گویند واگر نقص و باریکی و ضعف بدن
و کور افتادن چشم و سلب اشتها بود آنرا دق گویند
که از امراض و اورام دل است واگر در این حالت ها
تنگی نفس هم بود او را خفقان گویند که از کمال ضعف است
واگر درد سینه بود آنرا ذات الصّدر گویند
واگر پهلوی راست باشد آنرا ذات الجنب گویند بدانکه مجموع
اقسام

اقسام اینها را سبب از فکر و اندوه بسیار و فراق و ترس
مفرط و حرکت کردن زیاده و افتادن از جای بلند
یا از غذاها و چیزهای متضاده مثل شیر و ماهی و طعامهای
شور و ترش یا تلخ و تیز مفرط یا از امتداد امراض عارض
گردد و معالجه هریک به تفصیل معلوم خواهد شد علاج سل که
از حرارت ریه است بدواهای قابض باید کرد چون قرص کافور
با شیر خر خوردن و غذا کباب گوشت مرغ با دوپازه سرطان
بخورند واگر از خدا و غسل و ذات الرّیه با سرفه خون و ریم
آید و تب کنند و بدن لاغر شود و رخساره سرخ و برافروخته
بود یا آنکه بعد از خوردن طعام سرخ شود و تب شدّت
و درد پهلوی چپ بود بدانکه این نشان سل است و سبب
دایمی آنست که نوبه بدل بود مرض سبب سرخی رنگ

روی آنست که هرگاه بخار متصاعد گردد و رخساره سرخ
شود اگر در ابتدای علت دریابند و قوت تمام باشد **علاج**
فصد باسلیق کنند و خون از طرف راست بگیرند
اما تغاریق و صندل و کافور و گلاب بر سینه طلا کنند
و غذا کشکاب جو خورند با لعاب بزرقطونا و روغن بادام
یا مزوره اسفناج بخورند و با گوشت سرطان یا آش جو
و نیلوفر و شیره خشخاش و گوشت خروس در ماش بدهند
یا گوشت بزغاله و در آن کوشند که طبیعت مجیب شود
و جلاب بنفشه بخورند **شربت آن** بنفشه عناب نیلوفر سپستان
با نبات در یک پیاله آب جوش داده صاف نموده
بخورند و تا سه روز شیر خر یا شیر زنی که دختر شیر دهد
بخورند **و علاج ورم حلق** تخم کدو را سه شبانه روز در روغن کنجد
بخیسانند

بخیسانند و بکارند کدو را بچشم یا بعد از آن کدو را در خمیر آرد
گرفته چون پخته شده در گل حکمت گیرند و بشدد تنور یا تون حمام زیر آتش
کرده صبح برآورده گل و خمیر آن را دور کرده بفشرند و آب آنرا
گرفته ترنجبین در آن حل کرده ناشتا بخورند **و نفث الدم** اگر طبیعت
از بالا و پایین دفع ماده کند دست از تداوی آن باید کشید
و اگر از یکجا باشد که از بالا یا پایین دفع ماده میکند معالجه کنند
اول رگ باسلیق زنند بعد از آن قرص کهربا بدهند
صفت آن گل مختوم و گل ارمنی و ورق گل سرخ از هر یک
چهار درم کهربا و حب الآس بریان کرده از هر یک
شش درم بسد و نشاسته و مغسول طباشیر کتیرا
از هر یک پنج درم صمغ عربی رب السوس از هر یک
هفت درم سرطان بریان کرده یا زده درم همه را کوفته

وحبه با گلاب بشنند و با شیره خرفه ساخته
هر روز ده درم بخورند و دیگر شیره خرفه و شیره برگ لسان الحمل
وگل ارمنی با سرکه و آب سرد بر سینه ضماد کنند یا خون سیاوشان
و اقاقیا و کندر و روغن بادام و طباشیر و گل ارمنی بر سینه
ضماد کنند. غذا مزوره عدس با آب غوره و سماق
و کشکاب گندم با زرده چوبه و قند بخورند ذات الجنب ورم گرم در حجاب
سینه متصل بدل و غشا اگر رو داده علامت تنگی نفس
بتواتر و درد پهلوی راست چنانکه معلوم شود که سوزن میزنند
وتب لازم و نبض منشاری و سرفه خشک در اول
علت و بوقت تزاید بر آمدن خون به تنخنخ یا تکانیدن نفس بهم زنند
با گرانی پهلو علاج اول رگ باسلیق از طرف چپ بزنند
وخون چندان بگیرند که رنگ بگرداند لیکن به حدی که دفعه ضعف
غالب نشود

غالب نشود تلیین طبیعت با آلوی بخارا و عناب و بنفشه
بخورند مطبوخ بنفشه عناب نیلوفر سپستان در یک کاسه آب
جوشانیده تا نیمه آید صاف نموده نبات ترنجبین و شیر خشت
در آن حل کرده با رصاف نموده بخورند غذا آش جو با مغز تخم
خیار و خشخاش و بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و روغن
بخورند و موم روغن و کتیرا و خطمی و بنفشه و نیلوفر بمالند
به پهلوها و سینه و از آب سرد و میوها ملاحظه
کنند و قرص طین بخورند نسخه آن گل ارمنی و گل مختوم
و صمغ عربی و خون سیاوشان و گلنار و کندر عصا الراعی
قرصها ساخته شربتی یک درم بخورند و اگر در ذات الجنب
بسرفه رطوبت بر آید در کشک جو بنفشه و سپستان
و اصل السوس و انجیر خشک در غذا بخورند و خوردن

آب پاچه نافعست و خوردن خربزه و اگر آن رطوبت
بدشواری برآید شربت زوفا و صفت آن در سرفه گذشت
بخورند علاج دق آب کدو که در سل گذشت بدهند و
هر روزه بحمام بروند و روغن بنفشه بادام در بدن مالند
و در جایهای خوش هوا و کنار آب روان و سبزه نشینند
و صداهای خوش و حزین و صدای باد که بر درختی وزد
شنیدن و خود را به عیش مشغول کردن و پارچه کتان را
یا غیر آن فصل بفصل بگلاب و کافور و صندل تر کرده سینه
اندازند و غذا ماهی کم نمک بریان کرده و آش جو با خروس
بچه و گوشت بزغاله خوردن و آب یخ و برف و خیارها بادرنگ
و شیره تخم خربزه خوردن و ریشه شیطرج هندی
و برگ و شاخ خشخاش را در آب جوشانیده صاف نموده هر روز یک پیاله

علاج دق

بخورند

بخورند و در ذات الصدر و ذات الریه و ذات الجنب علاج مسهل
نباید کرد و اگر ضرورت شد بحقنه اکتفا باید کرد و حقنه که درین
امراض مفید است صفت آن بنفشه ساق نیلوفر عنب الثعلب
گل خطمی از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یکی ده عدد
و آلوی بخارا پنج عدد و مغز کاچره هشت مثقال آب چقندر
نیم پیاله همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا نیمه آید
صاف نموده هفت مثقال شیرخشت در آن حل کرده صاف
نموده باضافه پنج مثقال روغن گاو و نیم گرم حقنه نماید در خفقان
خفقان حرکتیست اختلاجی که دل را حادث گردد و این علت
یا از سوء المزاج گرم بود یا سرد و آنچه از سوء المزاج
گرم بود سببش از اعراض نفسانی بود چون فکر و اندیشه
کارها نازک و یا از طعامهای گرم و شرابهای گرم خوردن

یا در گرمابه گرم بسیار نشستن یا در هوای بسیار گرم تردد
کردن یا تشنگی یا افراط گرسنگی یا افراط جماع کردن
یا بیماریهای بسیار کشیدن یا مسهل خوردن که استفراغ
بافراط شده باشد علامت تشنگی و سوزش حوالی دل
و طپیدن دل و راحت یافتن در هوای خنک علاج اگر
علامت خون غالب بود خون بگیرند یا باسلیق از همان جانب
و در جای خنک بنشینند و صندل و کافور بر سینه
طلا کنند و پیرهن بصندل تر کرده بپوشند و جلاب نیلوفر
و شراب خالص و عرق گل و عرق گاوزبان و عرق بید مشک
و شراب سیب خوردن و هر روز مفرح معتدل خوردن
و قرص کافور و ربّ اترج و مربای هلیله خوردن غذا
شوربای گوشت خروس بچه با زرشک یا آب غوره و شیره بادام
مقشر با

مقشر بخورند و شربتها بدهند و اگر از سوء المزاج سرد باشد
علامت سفیدی رنگ روی و نبودن تشنگی و راحت یافتن در هوای
گرم علاج شراب لیمون و شراب ریحان و شراب اصل السوس
خوردن و قشور ترنج و عنبر و عود بوئیدن و غالیه بر سینه طلا کردن
صفت آن عنبر یک مثقال در قند بگدازند و مشک نیم مثقال و روغن
پسته که حب البسان گویند چهار مثقال با روغن نیلوفر باهم آمیخته
بسایند تا خوب صلایه شود صفت روغن پسته مغز پسته شش مثقال
قند سفید پنج مثقال بکوبند بطریق روغن بادام و روغن نیلوفر
صفت آن گل نیلوفر ده [illegible] که بزبان هند کول گویند یک شب در
یک کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید مالیده صاف کنند و نیم پاو
روغن بادام داخل کرده بجوشانند تا روغن بماند خفقان
دموی هم هست چون از امتلاء خون باشد علامت پری نبض و سرخی

و سرخی چشم و رنگ و روی و رنگ قاروره و شیرینی طعم
دهان بود علاج سکنجبین ساده ده درم گلاب و شربت
سیب و شربت ریواس و شربت ترنج از هر کدام میسر شود
ده درم و دو دانگ قرص کافور در آن حل کرده بخورند
صفت قرص کافور طباشیر تخم خرفه تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک
پنج درم رب السوس صندل سفید سوده از هر یک سه درم مغز
تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یک هفت درم ترنجبین ده
درم کافور یک درم همه را کوفته بلعاب بزرقطونا قرص سازند
غذا آش زرشک با نخود و یکوفته با ترشی برنج که اهل هند کهچری
گویند با سرکه با گوشت مرغ یا زغاله بخورند صفت ترشی برنج یکصد درم
صفت ترشی برنج
برنج را در آب بجوشانند تا پخته و مهرا شود در ظرفی کرده هشتصد درم
آب صاف جوش داده بر آن ریزند و در آفتاب یا مکانی

گرم گذارند

[illegible]

گرم گذارند تا ترش شود و اگر خفقان یا درد پهلو یا ناف
بود از فساد معده است علاج آنچنانکه در امراض
معده خواهد آمد بکنند غشی باطل شدن و از کار رفتن
جمله قوتهای متحرکه و حاسه را گویند و سبب آن به تحلیل رفتن
روح است که از استفراغ و تحلیل مفرط باشد چون جماع بسیار
و دردهای بافراط چون قولنج و امتلاء معده علامت سردی بدن و صغیر
و ضعیف و بطی بودن نبض و زردی رنگ روی و قاروره
بود علاج در وقت عارض شدن گلاب و آب سرد بر روی زدن
و صندل و گلاب بهم در حلق چکانیدن و کاکل کهنه را تر کرده
بدماغ او داشتن و خیار با درنگ سرد کرده خورانند
و شربت سیب و شراب حماض و شراب نیلوفر خورانند
و آنچه از سبب دردها بود مداوا العلاج همان دردها کنند

غذا ماء اللحم و مرغ بریان کرده و کباب و زرده تخم
مرغ نیم برشت خوردن اگر از خون بود فصد و حجامت کردن
و اگر آماس و ورم باشد بر همه جا آرد باقلا با سکنجبین طلا کردن
باب نهم در امراض معده و پیچش شکم و فواق و جوع البقر و شهوة الکلبیه
و ذهاب شهوت و هیضه و اسهال و امراض جگر بدانکه ضعف معده و فواق
و کرم معده و قولنج و هیضه و ذحیر اگر از برودت و رطوبت
ردیه غیر طبیعیه بود معالجه آنها را به مسکنات و مفتحات و محللات
و مزلقات مثل جوارشات ریزه باید کرد چنانچه هرگاه معده
از سوء المزاج بارده یا رطوبت ردیه بلغم ضعیف شده باشد
علامت رطوبت رقیق بود و برودت ضعیف می آید
با رطوبت غلیظ حرارت هم باشد رطوبت غلیظ را نتواند تحلیل
داد باره نفخ شده قراقر و نفخ شکم بهم رساند و گاه باشد
که دارد شکم

درد شکم از اسباب دیگر مثل حبس بول بهم رساند
چون مر خروج نیابد باد شود و یا آنکه از کمال جوع و آب سرد
بهار خوردن باد بهم رسد یا آنکه بعد از جماع یا حمام گرم آب
سرد خورده موجب شدت گردیده و ریاح تولد کرده
و یا از رطوبت زایده و غلیظه از آنچه بهم رسیده و حرارت
بحد اعتدال هست پس با اجتماع و انقباض اجزای معده
برای دفع خلط ردیه طبیعت حرکت و لهان میدهد
شاید به تحلیل برد از آن فواق گویند اگر رطوبت
زایده رقیق و حرارت در درجه اعتدال بود باعث کرمهای
خراطین و حب القرع و امثال آن گردد علامتش دل
و شبها آب رفتن از دهان بود و اگر در طبیعت رطوبت
جمع آمده و بلغم منجمد و ملطخ شده باعث ضعف معده و کمی اشتها

کردند علامت طپش دل و خفقان باشد و اگر رطوبت لزجه با
برودت در معده جمع شده علامت درد امعاء علیا وجع و نفخ در
امعاء بهم رسیده روده قولون متورم و متشنج شده
و درهم کشیده از این سبب رگهای پشت سطبر گردیده
و درد عظیم حادث گشته صورت قولنج گردد و اگر رطوبت
لزجه با حرارت در امعاء سفلی موجود شده باشد باعث زحیر
و اسهال و پیچش گردند و اگر اسباب فاسد مذکوره در معده
و امعاء هر دو باشد و غذا وارد معده و بفساد آمده و سوء
الهضم بوده در هیضه منجر گشته اگر قوت حرارت زیاده
باشد متواتر قی کنند و اگر برودت زیاده است متواتر اطلاق
دست دهد و اگر هر دو برابر باشند هم قی و هم اطلاق بوقوع آید
و مشرف بهلاکت گردانند زیرا که تخمه از مواد و حب الله زیاده است در

که در عضو ر

در اعضای رئیسه بوده و امتلاء اوعیه نیز واقع شده
و از حال هم روی داده که غذا با تحلیل نرفته غذای دیگر
وارد و داخل معده شده و موجب تحریک تمام مواد فاسده
در جمیع اعضا گردیده که باید که ریاحت بکلی دفعه تحریک آمده
و راه نفس افشرده موجب خفه کردن دل و مفارقت روح
گردیده بدین سبب در هیضه نیز هیجان مواد باعث هلاک باشد
در ضعف معده یا از سوء المزاج سرد و یا از بسیاری بلغم
در معده جمع شده علامت اگر از سوء المزاج سرد بود
قراقر و نفخ باشد و گاه گاه درد و تشنگی ظاهر بود علاج
جوارش زیره و مربای زنجبیل و فلفل و نانخواه و مصطکی خورند
و روغن مصطکی در معده مالند حقنه آن روغن زیت
با روغن کنجد پنج درم مصطکی ده درم شیره

کرده دیگی را تا نیمه آب کرده شیشه را در میان دیگ
بنا و نزد و سر دیگ را سرپوش گذاشته بجوشانند
تا مصطکی در آن حل شود و خوردن ماء الحیوه که فلاسفه
نیز گویند صفت آن زنجبیل و دار فلفل و دارچینی و آمله مقشر
و هلیله زرد و شیطرج هندی و زراوند مدحرج
خصیة الثعلب و مغز جلغوزه و عروق بابونه تا رجل تازه
از هر یک ده درم تخم بابونه یک درم مویز منقی سی درم
همه را کوفته بیخته و دو وزن تمام ادویه عسل بقوام
آورده بسرشند شربتی دو درم بخورند و خوردن
اطریفل کشنیزی که صفت آن در صداع گذشت بر اعاد
نخود رنگ با دارچینی و فلفل خورند و علامت آنکه زرد
بلغم در معده باشد قی و غثیان و تهوع بود اما تشنگی نبود

علاج آب

علاج آب برگ ترب و تره تیزک و خردل با عسل یک
قدح بخورند و خوردن حب شبیار صفت آن صبر سقوطری
سه درم پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ و
مصطکی و تربد سفید از هر یک یک درم سقمونیا نیم درم
کوفته و بیخته با آب حب سازند شربتی یک مثقال
بوقت خواب بخورند و معجون خیارچنبر که در امراض
بلغمی گذشت بخورند وجع المعده درد معده چون از باد باشد
علامت انتقال درد است از موضعی بموضعی علاج زیره
چینی با شراب دینار باید خورد و از هر باد انگیز احتراز
نماید صفت شراب دینار تخم کاسنی بکوفته گل سرخ از هر یک ده مثقال
پوست بیخ کاسنی گاوزبان کشوث از هر یک یک مثقال همه را
کوفته در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کرده

بیست مثقال قند بقوام آورده هر صبح دوازده درم بخورند.
حب کهه یکمثقال ریوند سوده و از حب نیمه نیم گرم ماشه تا بخورند
غذا نخود آب خورند و بعد از آن اگر درد ساکن شود
معجون کمونی مداومت نمایند صفت زیره کرمانی یکشبانروز
در سرکه خیسانیده و خشک و بریان کرده یکصد مثقال فلفل
سی مثقال زنجبیل سداب نعناع از هر یک چهار مثقال بورق
ارمنی یا نمک ده مثقال کوفته و بیخته با سه وزن عسل بقوام
آورده سرشته شربتی یکمثقال یا دو مثقال صبح ناشتا و وقت
شام بخورند واگر از صفرا بود علامتش تشنگی و تلخی دهان
و زردی رنگ قاروره بود علاج مسهل صفراوی چنانکه
در امراض صفراوی گذشت بدهند واگر از استیلاء
بلغم بود علامتش آب رفتن از دهان و سفیدی رنگ
و علاج ترشان

و عدم تشنگی بود علاج زنیق و پیش باید داد صفت آن
زنیق پیش زنجبیل فلفل و دار فلفل و عاقرقرحا و میویزج
از هر یک یکمثقال نبات سفید مثقال کوفته و بیخته با سه وزن
دارو به قوام آورده سرشته هر صباح تا سه مثقال
از آن بخورند واگر از سودا بود علامتش شوری طعم
دهان و شورش فم معده و تیرگی رنگ رو بود علاج
از گوشت اقاق پرهیز کردن و مسهل سودا خوردن
و بعد تنقیه بدن دواء المسک حلو خوردن صفت آن
مروارید ناسفته گهر و مرجان سفید ابریشم مقرض
زرنباد درونج عقرب از هر یک یک مثقال بهمن سرخ
بهمن سفید سنبل الطیب هل و قرنفل شادنج هندی
اشنه جند بیدستر فلفل و زنجبیل از هر یک نیم مثقال

مشک خالص و انگبین عسل خام هم وزن تمام ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند
شربتی تا یکمثقال بخورند و خوردن نوشدارو صفت شیر آمله و ممله
از شیر آمله آنست که آمله را یکشب بزار در شیر گاو بخیسانند و در سایه
خشک کنند از آن صد مثقال را در هفتصد مثقال آب بجوشانند
تا سی صد مثقال بماند مالیده صاف کنند با دویست مثقال
قند سفید و هشتاد مثقال عسل بقوام آورده برگ گل سرخ
شش مثقال قاقله کبار سعد کوفی پنج مصطکی اسارون
هر یک سه مثقال قاقله صغار زرنباد زرقه جوزبوا سنبل الطیب
زرنباد از هر یک دو مثقال مشک و اندک قند با گلاب
سائیده بعد از آن با آن بسرشند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال
بخورند ورم معده علامتش درد موضع است و درد و سنگینی
دهان و زبان و رنگینی کاروره بود وصفرا و تب تیز

متغیر کردن و تلخی دهان و بی رغبتی و سستی بود و در بلغم آماس
و ورم نرم معده به نرمی بود و در سودا و ی سختی ورم نرم معده
بود علاج آن در دموی خون کم کنند و در خلطهای دیگر
قی فرمایند و غور کنند که اخلاط که بر قی آید اگر رنگ آن زرد و عجب
سبب صفراست و اگر سفید بود بلغم و اگر تیره بود سوداست
و اگر از صفراست شراب لیمو بدهند صفت آن آب بهی یکصد مثقال و اگر
بیشتر شود پنجاه درم آب لیمو بقوام آورند هشتاد مثقال
قند سفید و بیست مثقال رب بهی و زعفران بهلتد بهند تا بقوام
آید شربتی دو مثقال تا سه مثقال بخورند و اگر از بلغم یا اخلاط
دیگر باشد شراب می به و شراب حب الآس دهند صفت وی
زنجبیل قاقله صغار قرنفل عود از هر یک یکدرم بکوب کرده
در لته بسته در یکصد مثقال شراب انگوری بجوشانند

تا بجای منضج باشد خوب مالیده صاف نموده با بهار مثقال قند سفید بقوام
آورند و مصطکی و زعفران از هر یک دانگی در گلاب حل کرده
اضافه نمایند و جوش دیگر بدهند و در ظرفی کرده نگاه دارند
بقدر حاجت بخورند شراب آس تخم مورد بیست درم در یکصد پنجاه درم
آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده با شصت مثقال قند بقوام
آرند قی الدم چون با قی خون برآید علاج صمغ عربی کهربا سوده با شربت
حب الآس بخورند و غثی شوریدن معده را غثیان گویند
چه پیش از طعام بود یا بعد علامتش کم خوردن غذا بود علاج
آنچه پیش از طعام بود شراب بخورند و غذا آش انار دانه
و باین دواها آب ترب و آب ترتیزک بخورند و قی کنند
و بعد قی کردن شربت تخم بالنگو با نبات و شراب عناب و انار
بخورند حبس شکم اگر از رطوبت بود که حرارت در تحلیل آن
قادرنباشد

زاهی را : حکیم در حقنه باجگه در صورتی که
کرده و ... قرنفل و ... کرده ... کرده
تخم ... در میان ...
... ... زده

قادر نباشد از آن سبب بچش و نفخ در شکم و قراقر روی دهد
علاج جوارش زیره و زیره کرمانی و شراب ریحانی و آب بادیان
خوردن و یا کندر و زیره کرمانی با شبدر سائیدن در قصب بقصد
دستها را گرم کرده بر شکم نهادن و در حمام آب بسیار گرم
بر شکم ریختن و عرق کردن و یا یک مثقال الفوزه را در تنور
یا غلط بیده فرو بردن تا سه روز تا معده گرم شود و دفع
رطوبت و برودت کند غذا نخود آب با فلفل و دارچینی خوردن
و قسم دیگر حبس ز زحیر است که از خوردن گوشت یا شیرینی بسیار
بهم رسد علاج اگر از خوردن گوشت بسیار است یک قدح شربت
بسیار شیرین بخورد و اگر سبب شیرینی بسیار بوده گوشت را
کباب کرده بخورد من المجربات در تمام حبس بیست بخورم
بادیان را شب در آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا نیمه آید

لغو ... حکیم ... یعنی ... زده
... ...

صاف نموده چهار مثقال قند سیاه کهنه در آن حل کرده بخورند
تا سه روز هر مرض برطرف شود باذن الله تعالی **فواق** حرکت
طبیعت است براندرون معده واین حرکت مرکب است از تشنج
که انقباض بود وکشش معده از موذی وحرکت انبساط
بجهة دفع موذی واین موذی یا از خوردن چیزهای گرم وتیز
بود که در فم معده جمع آمده ومعده را می سوزد یا معده غلیظ
بود خواهد او را دفع کند **اگر** از چیزهای گرم وتیز از
غذا ودوای تیز بود **علاج** آب گرم با روغن بادام
یا سبوس با آب گرم خوردن وقی کردن وبعد از آن
آب انار بی نمک ونعناع خائیدن یا از شربت های ترش
خوردن **غذا** اشکنه جو نرم با روغن بادام وشکر بخورند
واگر معده غلیظ بود اول ماهی شور بخورند وآب شبت
دار

وآب تره تیزک با قدری نمک بر بالای آن خورده وقی کنند
واگر بدشواری آید پر مرغ را بروغن گل چرب کرده بحلق فرو
برند تا قی آورد وبعد از قی گلقند با تخم رازیانه بخورند
غذا نخود آب با گوشت کبک وگنجشک بخورند واگر در
فواق قی آید علامت خلاصی ماده است مراعی ندارد
نگذارند تا علت را دفع کند **ضعف معده** علامت آن دشوار
ودیر گذشتن طعام از فم معده بود **علاجش** اول تشخیص مواد **اگر**
از خون بود خون گیرد **واگر** اخلاط بود تنقیه بمسهلات که در هر علت
گذشت بکنند واز معاجین وغیره مقویات خورد
جوع البقر کنایه است از گرسنگی تمام اعضا یا مقعر معده از طعام
وبلغم لزج بود که در فم معده است **علامت** شور وعدم
تشنگی وتری دهان بود **علاجش** صبح وشام خوردن [illegible]

صفت آن گل سوسن چهار درم قسط نمکوفته قرنفل قصب الذریره نمکوفته
اسارون سنبل الطیب مصطکی از هر یک دو درم نمک
اندرانی سلیخه نمکوفته هر یک سه درم عود بلسان چهار درم
زعفران نیم درم مشک دو دانگ روغن بلسان با زیت
نیم درم مثلث شرعی چهار من همه را در شیشه کنند تا شش ماه بگذارند
بعد از آن استعمال کنند صفت مثلث شرعی آب انگور شیرین بجوشانند
وکف آن را بگیرند تا ده من بماند و بعد از آن آب صاف
اضافه نمایند جوش دیگر بدهند و در چیزی کرده سرش را
بپیچند و گرم بگذارند تا بجوش آید و در جوش ماند که
استعمال نمایند شهوت کلبیه عبارت از بسیار خوردن
طعام و عدم سیری است چون از بسیاری سودا در فم معده بود
علامتش تیرگی رنگ روی و خشکی دهان و ترشی آروغ بود

علاج بسهولت

علاج بسهولت باید کرد تا اخلاط عارضه را پاک کنند
و از چیزهای تیز و شور و ترش پرهیز کنند و معالجه فساد شهوت
هم همین است هیضه مرضی است که مواد فاسد بقی و اسهال
دفع شود علاج آش برنج با آب مرغ باید داد و لقمه از آنچه
تی که اخلاط صاف شد سنگ زهرمهره را پنج مثقال سوده
بخورند و خود را از هوا نگه دارند و تردد نکنند اسهال
بدانکه اسهال و هیضه بسبب ناگوارایی طعام و فاسد شدن
غذا اندر معده است که آنچه لطیف آن بود مستحیل بصفرا
و بقی دفع و آنچه کثیف و غلیظ بود باسهال فرو آید علاج
هرگاه احساس کنند که طعام در معده فاسد شد در حال قی کنند
تا معده از مفسده آن پاک شود و بعد از آن بوقت صبح حرکت
باید کرد و خود را در خواب باید داشت که هیضه را هیچ علاج

به از خواب بنیت و شراب غوره و شراب ریواس باید خورد
آش زرشک و سماق بخورند اگر اسهال مختلف الالوان
بود و بحیش نباشد و بعید العهد باشد بخوردن مسهل نباید است
اگر بحیش هم نباشد علاج قرص عود و قرص طباشیر و بانگ
و بنگو و تخم شاه سفرهم و صمغ عربی و تخم تر تیزک بریان کرده
با عرق گل باید دادن و غذا ماورس با شیرهٔ مغز بادام
بریان کرده و گوشت و تخم مرغ باید داد اقاقیا و صندل
و گل ارمنی و زیره کرمانی با آب مورد سرشته بر ناف و شکم
طلا کنند صفه قرص طباشیر گل سرخ پانزده درم
طباشیر صمغ عربی نشاسته تخم حماض گل ارمنی از هر یک
ده درم سماق زرشک بیدانه از هر یک هشت درم کوفته و بیخته
بگلاب بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال تا سه مثقال بود

صفه زمی بود

صفه قرص عود عود خام چهار درم کبابه چینی قرنفل مصطکی از هر یک
دوازده درم کوفته و بیخته اقراص سازند امعا بدانکه
امعا جمیع او ده است و آن شش بود اول اثنا عشری
طول او بمقدار دوازده انگشت بود و متصل است
بقعر معده و آن را فم است نزدیک معده که آن را بواب گویند
منفع می شود غایة لبوس او دوم معا صایم است که اکثر
اوقات خالی باشد و متصل است با معا اثنا عشر سیم معا
متصل است بمعای صایم چهارم معا اعور است که او جانب
و یکجهت دارد و منیت او را جز فم واحد پنجم معا
قولون است که متصل بمعاء اعور و فایده او تدریج دفع
فضلات بود ششم معا مستقیم را از جانب فوق بجا قولون
یکیست و اسهال مطلق خواه او را تدریج سببش خلط بود و خواه

صفرا و خواه غیر آن باید که خود را از باد سرد و غسل کردن
محافظت نماید که مضرت عظیم دارد و اسهال صفراوی است
و اجابت طبیعت از صفرا بود علامت آنکه زردی رنگ بود و غلبه
تشنگی با سوزش اندرون علاج شراب زرشک خوردن
غذا نخود آب با برنج بریان کرده با رب زرشک بخورند
صفت رب زرشک آب زرشک یک من قند سفید نیم من بجوشانند
تا بقوام آید و اسهال دموی هم پیش از این منقسم می‌شود بدو قسم
کبدی و معوی و دوسنطاریا علامت کبدی آنست که اگر در
روز واقع شود و مقدار اش بسیار بود علامت دوسنطاریا
آن بود که اگر در روزها دفع شود و مقدار اش اندک بود
علاج هر دو نوع آنست که هر صباح پنج مثقال تخم خرفه را
نقف داده بکوبند و شیره آن را ده مثقال شربت

صندل

صندل اضافه نموده بپالایند که پنج مثقال الخیار ریکوفته و چهار مثقال آبسر
در آن جوشانیده باشند بخورند غذا برنج ناشسته را بریان
کرده با گشنیز بریان کرده سائیده و با آب زرشک یا آب
سماق و یا ماست کهنه بخورند و از اهل تجربه در اسهال خونین
ریشه سلوخجه که هندی چولائی گویند حک کرده و نرم
کوفته هر روز یک درم سفوف نمایند و یک پیاله لعاب برنج
پخته را بر سر آن بخورند مجرب است اسهال حراری آنرا گویند
که هر چه بخورند هضم ناشده سلامت بر آید و این مرض بدترین
همه اسهالات و مهلک است علاج پوست بیرون پسته محروم
سائیده سفوف کنند و آب بر روی آن بخورند نوع دیگر مصطکی
رومی با دیتانیخ و تریاک مصری یک تنبول از هر یک دو مثقال
همه را نرم سائیده با ماست کیسه حب سازند بقدر نخودی

یکی را صبح و یکی را شام بوقت خواب بخورد و اگر طفل باشد
ربع آن را صبح و ربع شام بخورد و دیگر نسخه در اسهال مرا از نسخه مجرب
رسانید شخصی آمد و گفت یکسال است اسهال شده ام و در روزی
پنجاه نشست بار اتفاق می شود و هرچه می خورم سلامت بر می آید
و حکما بسیار علاج کردند فایده نکرد و بعد از آن فرمودند که هر چه دولت
خواهد بخور که کار تو از طبابت گذشته و تو خواهی مرد و فقیر
سه روز هر روز یک کف آرد گوکنار جنگلی را که بزبان
هندی چیچ پوست گویند باو بخورانیدم ناشتا و غذا شکر و برنج
دادم شفا یافت و برای هر اسهال مجرب باشد و اگر خون در
اسهال باشد دو درم حب الآس را در یک پیاله آب
جوش داده بخورد مجرب است بدانکه اسهال نوبه هم میباشد
که هر چند روز بدواند و چند روز واگذارد و سبب
آن اسهال

آن اسهال از نزله ایست که از دماغ بمعده ریخته و مضرت آن
بیدن بیشتر میرسد علاج تنقیه دماغ باید کرد و بعد از آن
قرص کهربا با شیره خرفه بریان کرده خشک سفوف نمایند
سحج روده یعنی ریش روده علامت ظاهر شدن خون با اجابت
و درد حوالی ناف بود علاج خوردن شربت انجبار صفت آن
انجبار را نیم کوفته شش مثقال قند سفید سی مثقال اول انجبار را
در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده با قند بقوام
آورند و اگر چرک در اجابت ظاهر شود شیره خشخاش را جوش
داده صاف نموده با شراب حب الآس و شربت سیب بخورند
صفت شربت حب الآس تخم مورد کوفته پنج مثقال در یک
پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده با هشتاد مثقال
قند بقوام آورند صفت شربت سیب آب سیب شیرین شصت مثقال

غذا از زیر باج با گوشت کبوتر و گنجشک بخورند و سکنجبین زوری
صفت آن پوست بیخ کاسنی هشت درم سه تخم از هر یک پنج درم نیم کوفته
در یک چار ریگ آب یکشبان روز خیسانیده بعد از آن
بجوشانند و صاف کرده با یکمن قند بقوام آورند شربتی
از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب بنوشند عطش مفرط که از
حد اعتدال بیرون باشد از گرمی معده و جگر بود علامت آرزوی
سرد زیاد شود و بر آب سرد رغبت یابد علاج آب انار
میخوش صد درم قند سفید پنجاه درم بجوشانند تا بقوام
آید و پنج مثقال رب انار داخل نموده میدن نمایند و اگر
آن میسر نشود هشتاد مثقال قند را بقوام آورده
رب انار داخل نموده بخورند صفت کبد ضعف جگر علامتش
زردی و تیرگی رنگ و بی رغبتی علاج شربت زرشک
وصفتش

وصفتش در اسهال گذشت بخورند غذا آش جو با انار دانه
و گوشت و مور بخورند بدانکه در ضعف جگر خوردن انار
بسیار نافع است و ترشیهای دیگر مضر بود باب دهم در بیان
استسقا و سوء القنیه گویند و یرقان و سپرز و قولنج
و کرمهای شکم و زحیر و بواسیر و امراض مقعد بدانکه
سوء القنیه که مقدمه استسقاست هرگاه مزاج جگر از حال
طبیعی خود بگردد و ضعفی پدید آید و رنگ روی و بدن
زرد شود یا سفید و ورم زیر چشمان و دست و پایها بهم رسد
آن را سوء القنیه گویند و آن مرضی است بادی و بادی سرد
قوی در فروج متخلخل شود و مرض را زیاده کند و اقسام سه است
اول لحمی دویم زقی سیوم طبلی و سبب لحمی سوء المزاج سرد بود
که جگر و رگها همه بدنگان بسبب ناقص شدن هضم ثالث بهم رسد

تند سفید سی مثقال بجوشانند تا بقوام آید درمان مغص روده
و گرد ناف اگویند علامت درد پیچیدن او شکم و انقطاع باد نیش
بخروج باد از شکم بود و در صفراوی تشنگی و شدت بود
و در بلغمی خروج بلغم بود و در سوداوی ظهور سودا بود علاج
اگر از باد بود شربت دینار بخورند صفت او تخم کاسنی بنفشه گل سرخ
از هر یک دو مثقال پوست بیخ کاسنی گاوزبان کشوث از هر یک
یکمثقال کوفته در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده
و سی مثقال قند بقوام آورند و هر صباح ناهار دوازده
مثقال در آب گلاب حل کرده و اگر سبب بلغم یا خلط دیگر بود
لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی گرفته و روغن بادام بر آن
ریخته بخورانند و شش درم بادیان را شب در آب خیسانند
صبح در یک آثار آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده

وچهار درم

وچهار درم قند سفید کهنه در آن حل کرده ناهار بخورند بخود
آب با شیره بادام بخورند اوجاع جگر بدانکه ضعف اکثر جگر
بسبب خفقان بود علامت تب دائمی و زردی رنگ رو و قی روده
و درد و گرانی در سر و سرفه خشک و حکه بود علاج نقصه
و خوردن جلاب و کاسنی و عنب الثعلب با نبات و صندل با
مقاصیری و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند غذا اکشکاب جو
با غوره با نان جو بخورند صفت جلاب کاسنی پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی اصل السوس پوست
ریشه خطمی از هر یک دو درم تخم کاسنی رازیانه کرفس
تخم بنجان زیره کرمانی نانخواه از هر یک چند درم تخم خشک
هفت درم مویز منقی هفت درم در سه رطل آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف نموده هر روز سی درم با گلقند بخورند

اول آنها بواورم کند و بعد از آن شکم ایشان و بعد از آن
رو و اندام ها چنانکه چون انگشت بگذارند تا زمانی گود باشد
و این نوع اسلم انواع است علاج اول قی باید کرد تفاریق
و بعد از آن که قی کند در روی اسهال باید داد و از آب سرد
و چیزهای سرد پرهیز باید کرد و راه گذار شد را باید گشود
و ماء الاصول با سکنجبین باید داد و دوغ را با غوره
خوردن پاک کردن و دواها که در این علت نافع است
حب ایارج فیقرا و حب ریوند و قرص زرشک خوردن
و در آب دریا و آب شور صبح و شام نشستن و مستقی را
در ریگ گرم دفن کردن و همیشه در آب گرم نشاندن
بهتر از تمام معالجات است و جلاب تخم کاسنی و پوست بیخ
کرفس و نبات باید داد و شربت بزوری باید داد

واول

و اول آنست که یک روز بملاحظه ورم بزوری گرم بخورند
و یک روز دیگر بملاحظه تشنگی بزوری سرد بخورند اقرب
صفت بزوری گرم بادیان بستانی و بادیان رومی و تخم کرفس
از هر یک دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید
صاف نموده با هفتاد مثقال قند سفید بقوام آورده هر روز
یکمثقال در هفت مثقال آب کاسنی یا عرق کاسنی حل کرده بخورند
صفت بزوری سرد تخم کاسنی نیم کوفته تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه
همه را علیحده کوفته از هر یک هشت مثقال پوست بیخ کاسنی دو مثقال
قند سفید هشتاد مثقال بدستور بزوری گرم بقوام آورند
و یک مثقال را در هفت مثقال آب بادیان یا عرق بادیان
حل کرده بنوشند و هرگاه که خواهند ممزوج نمایند نیم مثقال از این
و نیم مثقال از آن در سه نیم مثقال عرق حل کرده بخورند غذا

زیره با ج با نخود دیم کوفته و کشمش و شیره مغز بادام مقشر
و چاشنی سرکه و زعفران با گوشت مرغ بخورند سبب استسقاء
زقی چنان معلوم میشود که آب که در رودها میبتی جمع شود
مجرای آن بسبب سده یا ورم بسته شود آن برمیگذرد بضرورت
ترشح کرده و بدین سبب مزاج جگر سرد شود و تولد خون
مائی رقیق کند چنانچه معلوم شود که رودها در میان آب شناور
میکنند و این نوع بدترین انواع استسقاهاست علامت
آماس اطراف بدن بود و سرفه خشک پدید آید و ضعف زیاده
کند و در آخر اسهال پیدا شود و تشنگی شدت آب بود
علاج اول تدبیر این کردن که آماس و سوء المزاج زایل گردد
و بعد از آن تدبیر استفراغ کردن چنانکه گفته تدبیر استفراغ
مائی کنند بطریق اسهال یا بطریق ادرار بول جلاب از کاسنی

و عنب الثعلب

و عنب الثعلب و تخم رازیانه و تخم کاسنی و تخم کرفس با ماء
باید دادن و با آب کاسنی سی درم جوشانیده صاف نموده
بطریق جلاب بخورند و آب را منع و عوض آب شیره شتر
و عرق برگ نیم باید دادن و بول گاو را اگر
از پارچه گذرانیده بخورند جگر قند را لقی خواهد آورد
و موجب شفاست و مجرب و آزموده است و سبب استسقاء
طبلی آنست که باد غلیظ در آن موضعی که آب زقی جمع گردد
باندک رطوبتی جمع شود و سبب آن رطوبت و غلظت از گرمی
مزاج جگر بود یا سردی مزاج معده باشد علامت آنست که ناف
بیرون آید و شکم بغایت بزرگ شود و چون دست
بر شکم زنند آواز طبل بدهد و از برآمدن خشک آید
باید علاج اگر از گرمی باشد سکنجبین بزوری سرد بدهند

و جلاب تخم کاسنی و تخم کرفس بخورند و بعوض آب عرق کاسنی بخورند
و طلاها از صندل و عود و لادن کردن و زمان زمان با آب
عنب الثعلب تازه طلا کردن و شنبلیله بر جگر بستن غذا فروج
با زرشک دادن و اگر از سردی بود تخم کرفس و تخم رازیانه
و سکنجبین و سنبل الطیب و دواء الاصول و معجون حب الغار
خوردن نخود آب با شیره مغز بادام و شیره خسک دانه
خورند صفت معجون حب الغار سداب بیخ بلدرم نانخواه و زیره
کرمانی و وج و کاشم و شونیز و سعتر و کرویا و فطراسالیون
و مغز بادام تلخ فلفل و زوفا و حب الغار و جند بیدستر
از هر یک دو درم جاوشیر سه درم سکنجبین چهار درم
صمغها را در شراب حل کرده داروها را کوفته و بیخته بوزن
تمام ادویه عسل بقوام آورده بسرشند و شربتی دو مثقال بخورند

در بیان یرقان

در بیان یرقان یرقان تغیر رنگ روی و سفیدی چشم و رنگ
تمام بدن را گویند و یرقان سه قسم میشود سفید و زرد
و سیاه سبب تولد آنکه زردی از بسیاری صفراست که در
جگر شده که از منفذ بیرون آمدن از جگر یا از منفذ
فرود آمدن بجانب رودها رخنه و یا از زهر یا دفع طبیعت
بود که منفذ صفرا را به سبب بحران ظاهر بدن دفع کرد علامت
آنکه از تولد صفرا بود سبب حرارت جگر و تشنگی و تلخی طعم دهان
و زردی رنگ روی و چشم و زبان و قاروره و کف کردن
زرد بود علاج جلاب تخم کاسنی و تمر هندی و آلو بخارا و نبات
و ترنجبین باید داد و سکنجبین و عرق کاسنی و آب خیار
و آب کدو و آب انار رین و شیره عنب الثعلب و قرص کافور
معتدل و قرص طباشیر نرم و قرص زرشک و دوغ گاو

وماهی خورد و زنده ز زور بردن غذا افزوره ماش و برنج با تمر هندی بخورند و خوردن مطبوخ هلیله حقنه هلیله زرد شش مثقال آلو سیاه یا آلو بخارا بیست عدد سپستان بیست عدد شاهتره سنای مکی از هر یک پنج درم گل سرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در سه رطل آب جوشانیده تا نیمه آید مالیده صاف نموده شیر خشت تمر هندی از هر یک ده درم ترنجبین مغز خیار چنبر روغن بادام چرب کرده هر یک پانزده درم حل کرده بخورند قرص طباشیر طباشیر سفید تخم چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو نشاسته صمغ خشخاش کثیرا از هر یک دو درم کوفته بلعاب بزرقطونا

ادرار

۲ حب سازند قرص کافور زرشک بیدانه طباشیر گل سرخ از هر یک ۲ مثقال درم تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه مغز کدو از هر یک ده درم کوفته و بیخته بگلاب سرشته و اقراص سازند شربتی ۲ مثقال با سکنجبین و آب عنب الثعلب بخورند یرقان اگر تب باشد اوّل رگ باسلیق زنند و شیره تخم خیارین و آب کاسنی و عرق کاسنی و یا بادنجان با شیره تخم کاسنی و یا بادیان یا تخم خرفه و قرص کافوری و عرق بید مشک و جوشانده هلیله زرد با مویز منقی و غاریقون و خیار چنبر و تمر هندی و تخم کشوث با فانید بخورند و فانید با فزوره با تمر هندی و آب انارین خوردن و در جای خنک نشستن و در آب سرد غسل کردن و هر روز صبح سکنجبین بزوری سرد خوردن و اگر تب نباشد رگ اسلیم از دست زدن و حب غافث خوردن

شقه آن صبر سقوطری هلیله زرد غافث هر سه مساوی کوفته با بکر فس حب سازند و شب بوقت خواب بخورند و هر روز صبح بحمام رفته و سرکه تند و کافور بویند و یا ماء الجبن فلوس خیار چنبر و افسنتین خوردن و قی کردن بدانکه در اقسام یرقان سعوف ریشه بید الجرول ان العصافیر و زنجبیل و دار فلفل و قلیاب و بوره ارمنی و چوب انار همه مساوی و سیم حصه وزن همه زنگار آهن مثل غبار کرده داخل نمایند و هر روز صبح نهار دو درم سعوف نمایند و از نباتات و ترشیها و شیرینیها ملاحظه نمایند و اگر ظهور یرقان از دفع طبیعت شود در امراض حاده چون قبل از مقیم بحران ظاهر شود یا آنکه رطوبت بسیار بطریق اسهال یا ادرار بول دفع شود و در مقیم ظاهر شود نشان صحت است یرقان سیاه بدانکه

این علت

این علت پیشتر از سبب سپرز است و سبب آن سده بود در منفذ میان سپرز و جگر است علاج زدن رگ اسلیم از دست چپ بدانکه رگ اسلیم را شامل نیز گویند جا و مکان این رگ از هر دو دست میان کاسه و انگشت دوم و بوقت گشودن دست را میان آب گرم و بوقت بستن تمامک و روغن بر دهن آن بندند و برای جگر از دست راست گشایند و برای یرقان و سپرز از دست چپ و بمطبوخ افتیمون استفراغ ماده کنند شقه آن سنا مکی مثقال درم گل سرخ چهار درم افتیمون را در لته بسته پنج درم هلیله زرد و بلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج درم لفایج فستقی رب السوس رازیانه هر یک دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره کاوزبان بادرنجبویه

مجرب است ... صحیح شده با نسخه ... کرده ... برتب را باره ...

بنفشه نیلوفر هریک سه درم مویز منقی سه درم سپستان
بیست عدد همه را نیم کوب کرده در سه رطل آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف نموده ده درم فلوس خیارچنبر ده درم
گل قند بروغن بادام چرب کرده با پانزده درم ترنجبین در آن
حل کنند و بنوشند **طحال** علامت سپرز آنست که چون دست
بر موضع آن نهند و بفشرند درد بکند **علاج** اگر رنگ بدن
سیاه بود و لون زرد رگ اسلیم زنند از دست چپ و جلاب
عنب الثعلب و تخم کاسنی و سکنجبین بزوری بدهند **و اگر** رنگ
بدن تیره بود معده ضعیف و هضم نیک نبود **علاج** ایارج فیقرا
دهند و ورق سداب و تخم ترتیزک بجوشانند و بخورند
و قدری نمک موافق سپرز در سرکه کرده بر سر سپرز ببندند
و صبح نهار ریگ پیاله سرکه بخورند و این ترکیب را نوشته بر سپرز
ببندند

ببندند البته برطرف شود و برای تجربه اگر گوسفند ببندند و ذبح کنند
البته سپرز نداشته باشد مجرب صحیح ح م ا ر د ه ه ک د ل ر
ع د ا ل ب ص ه ا ص ح ا ا ک س ر ح لا ا ل ن غ و ه و ز ر ه
بابچ با زرشک بخورند **و آن** سپرز که از دست فشردن درد نکند
علاج قرص کبر با سکنجبین بخورند **صفت آن** پوست کبر یکدرم زراوند
طویل دو درم تخم کشوث قلقل از هر یک شش درم با سرکه کهنه
و چهار درم اشق در آن حل کرده باشند کوفته بسرشند
و قرصها سازند و هر صباح یکمثقال را در ده مثقال سکنجبین
و بیست مثقال عرق بادیان حل کرده بخورند **و غذا** نخود آب
با سرکه تند بخورند **و اگر** با سپرز نفخ باشد علامت آنکه چون
دست بر آن فشارند درد کم کند اما بوقت امتلا قراقر
در شکم باشد **علاج** شربت دینار که در امراض معده

گذشت بخورند **عمل المجرب** دست ما را مشق کرده بربالای سپرز
نهند و پوست نارجیل یا عاشقی بربالای دست نال نهاده چند
انگشت در آن نهاده و این شکل را در آن ابو زانند بیک
سپرز برطرف شود **در بیان قولنج**
قولنج مرضی است مخوف سبب آن از بلغم غلیظ یا باد
غلیظ بود که از روده ها پدید آید و یا بسبب ثقل یا بود که از خوردن
غذاهای خشک پیدا شود آنکه سبب باد غلیظ یا ثقل غلیظ باشد
بود روده اعور ممتلی شود و بود از امتلاء روده قولون باد
رسد **علامت** آنکه طبیعت محبوس شود و شهوت طعام ضعیف باشد
و چیزهای ترش و شور و تیز آرزو کند و شکم به پیچد و درد در پشت
پا و ساق پدید آید و آب بسیار خورد **علاج** ابتدا تخم کرفس
و عنب الثعلب و بادیان و سنا مکی هر یک مساوی در آب جوش داده
صاف نموده

صاف نموده بخورانند تا تلیین طبیعت کند **مجرب** اگر نافه
طفل را که بوقت تولد بریده میسر آید برای قولنج ببندند
شفا و مجرب است و جوارش بزرم و معجون خیارچنبر و جوارش
تمرهندی با سنامکی و گلقند و شکر بخورند اگر شکم نرم نشود
حقنه ریشه کنند تا اندرون از ماده پاک شود و شیافه
از تخم حنظل و بوره ارمنی و انزروت و اشق و صابون
و ورق سداب همه ها و ساخته عمل کنند تا بماده
متوجه پایین شود و از آب سرد و میوه ها اجتناب کنند
و هر روز جلاب گرم از گل قند و تخم رازیانه مبین خانند و ...
و بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و عنب الثعلب و خطمی و
خسک و نمک در آب جوشانیده در میان آب آن بنشینند
و غذا نخود آب با گوشت مرغ و کبک و گنجشک بخورند **دیگر**

دیگر حقنه که در انواع قولنج نافع بود سنا آنکه مجفف افتیمون
و بادیان تخم کرفس شبت حلبه هر یک سه مثقال گل خطمی بنفشه
از هر یک دو مثقال تخم کاجره بکوفته ده مثقال آب چقندر
نیم پیاله همه را در یک و نیم کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید
مالیده صاف نموده شکر سرخ فلوس خیار چنبر هر یک ده مثقال
بوره ارمنی یا نمک هندی یک مثقال در آن حل کرده باز صاف
نمایند و دو مثقال روغن بادام اضافه نموده بگرم حقنه
کنند **و غذا** شوربای گوشت خروس بچه و شوربای ماش
و برنج یا نخود آب بخورند و چون قولنج نرم شد بعد استفراغ
ماده معجون خیار چنبر بکنند **صفة آن** تربد سفید چهار مثقال تخم
هندی رب السوس از هر یک نیم مثقال بنفشه سه مثقال
محموده مشوی پنج مثقال بادیان افتیمون مصطکی هر یک
دو مثقال

پنج مثقال همه را کوفته و بیخته با چهل مثقال مغز خیار چنبر با روغن بادام
چرب کرده و صد مثقال شکر سفید و صد مثقال عسل بقوام آورده
سرشته و شربتی دو مثقال بخورند **صفة** خیار چنبر فلوس خیار چنبر را
با اندک آب گرم حل و قدری عسل داخل و بقوام آورند
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال صبحها کرده فرو برند **درد کرم**
شکم و رودها سبب آن رطوبت غلیظ بود در سطح رودها
جمع شده و حرارت از ضعیف آن نتوانسته تحلیل دادن
رطوبت فاسد و متعفن شده کرمها شده و سبب بهم رسیدن
آن از خوردن طعامهای غلیظ و ناگوار و میوه‌های خام
و ترشی و پنیر و ماست خوردن و بر امتلا جماع کردن بود
علامت درد شکم و جهیدن ناف و آمدن لعاب از دهن
خاصه بوقت خواب و زردی رنگ رو و بدبوی دهان و درد

دیگر سنه شدن و قبض طبیعت بود **علاج** ناگهفته هر بامداد یکصد درم
شیر خام باده درم شکر بخورند **و غذا** نخود آب با چنگ دانه
و سعتر بخورند بروز هشتم بر نک کابلی مقشر و شیح ترکی و قسط
تلخ و ترمس و تربد سفید و سرخس و قنبیل و حب النیل
از هر کدام یکدرم کوفته و بیخته بر سر شیر ریخته بخورند
تا کرمها کشته شوند و بیرون آیند و اگر طبیعت لیساراجابت
نکند جرعه سرکه تند با آب ممزوج کرده بخورند کشک جو
ساده با شیر بخورند و شیاف زهره گاو و سائیده
بر ناف طلا کنند **کرم کدو** که شبیه کرم سرکه باشد
علامتش آنست در سر سفره بخارد و ظهور آن با اجابت
طبیعت بود **علاج** صبر و سیاه دانه کوفته ناشتا بخورند تا کرمها
همه طرف شود **زحیر صادق** کنایه از استی کود **علامتش** نرم
شدن

زحیر صادق

شدن طبیعت بود **علاج آن** تخم ریحان و کبوچه و اسفغول هر یک
و امثال اینها را با قند و گلاب شربت کرده بخورند چون از گرمی
بود رب سیب و رب ترنج رب به و رب ترنج بخورند **و اگر** از سردی بود
ترش عصا بند **و غذا** برنج بریان کرده بخورند **زحیر کاذب**
که کنایه از دروغ گویند **علامتش** آنست که بعد از قبض طبیعت بهم رسد
علاج تخم ریحان و بارتنگ و با رتنگ و امثال اینها را با قند و گلاب
شربت کرده بخورند و معجون بنفشه بخورند **صفة** بنفشه ده مثقال
تربد سفید پنج مثقال رب السوس دو مثقال عسل با قند بیست
مثقال محموده مشوی یکدرم بادیان افتیمون هر یک
نیم درم عسل با قند بقوام آورده و ادویه را کوفته
بیخته سرشته شربتی سه مثقال چرب کرده فرو برند و آب گرم
بر سر آن بنوشند **و غذا** ماش و برنج با اسفناج بخورند

زحیر کاذب

معجون ارش
... بجهت سهال ...
مجرب است

مقعد
اماس

بدانکه بواسیر چون درد و ضربان بهم رسد آن از ورم
گرم باشد که در مقعد حادث شده علاج فصد باسلیق و در آب
سبوس خطمی و بنفشه و خشخاش و جو نکوفته و ورق لوبیا نشستن
و زرده تخم مرغ با روغن بادام ضماد کردن و عناب جوشانده
با نبات خوردن باید غذا مزوره ماش و نخود با اسفناج
و سوره قل هو الله احد تا صبح روز الطرف چینی نوشته و شسته
بخورد و این دعا خوانند یا الله یا فتاح یا وهاب یا قادر
یا ستار یا غفور یا عزیز یا مقتدر برحمتک یا ارحم الراحمین
و اگر بر غره دانها باشد از فساد غذا حادث شده
علامتش از اندرون و بیرون سرخ بود علاج خوردن
قرص کلنار و قرص کهربا با شیره مورد صفته قرص کلنار بلخیه
کل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار مثقال کل سرخ و کلنار

اقاقیا

اقاقیا هر یک سه درم کتیرا دو درم همه کوفته با کلنار
قرص زنند شربتی تا دو مثقال قرص کهربا کهربا مرجان مروارید سفته
تخم خرفه از هر یک چند درم شاخ بز کوهی سوخته و پوست بیضه
مرغ سوخته صمغ عربی هر یک سه درم کشنیز خشک بریان
کرده خشخاش سفید و سیاه هر یک شش درم و ودع سوخته
بزر البنج از هر یک دو درم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا
حب زنند شربتی دو مثقال بخورند شراب مورد تخم مورد امرود
خشک هر یک پنجاه درم قرظ و قرانیت هر یک ده درم
آب به آب سیب آب انار از هر یک نیم من ادویه را
کوفته با این آبها بجوشانند تا به ثلث آید آنگاه مالیده
صاف نمایند باز بجوشانند تا بقوام آید و اگر خون از او
باید حب مقل و اطریفل بخورند غذا نخود آب بخورند

شراب مورد

مفلح جب مقل یا بسیاه هلیله آمله مقشر هریک جزوی و مقل برابر همه جو ادر حل کنند و ادویه را کوفته
با آن سرشته کنند و حب سازند شربتی دو درم تا سه درم بود صفت
اطریفل پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر
هریک ده درم مقل سی درم مقل را در آب حل کنند با بیست
مثقال بقوام آورده بسرشند شربتی تا سه مثقال بود و خوردن
حب مقل صفت آن پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هریک ده درم
سکنجبین سه درم خولنجان سفید دو درم کوفته با سی درم آب
گندنا که پانزده درم مقل در آن حل کرده باشند بسرشند
و حب سازند هر صباح دو درم فرو برند و غذا مرغ جوان
با ماش و سفناج بخورند ورم مقعد بواسیر که باشد خوره
و را رخوردن نافع بود تا سه روز و هر روز دو مثقال
حب او شیه را در آب گرم حل کرده ناشتا بخورند و کسانی فین زنند

و غذا مزوره

و غذا مزوره مرغ و زرشک خورند درشت شدن سر مقعده اینها
داشته باشد و اگر [illegible] باشد مرهم بر آن نهادن مفید
بود مرهم موم سفید یکمثقال و نیم روغن گاو [illegible] بیست یا پانزده
مثقال صاف کرده آب کنند تا ده مثقال مقل [illegible]
شش مثقال در آن حل کرده همه را در هم کرده بجوشانند
تا آب برود و مرهم کنند و بدارند زعلاجات [illegible] شب پره برگ را
در سرگین گاو گرفته خشک کنند و همراه سرگین ها دیگر
بر سر آتش نهند و دود آن را بر مقعد بگیرند از هر قسم
بواسیر که باشد برطرف شود و اگر مقعد ورم کند برگ
مورد را بر آب بجوشانند و در آن نشینند تا کاهل خوب
شود ورم مقعد علامتش درد موی درد کردن و گرانی
مقعد و در صفراوی خلیدن و تیرک زدن مثل سوزن

با عسل بقوام آورند سرشته شربتی دو درم و اگر سلس البول هم بود
اطریفل بزرگ و کهگل و شاه بلوط و شکر و قرص کندر خورند غذا
مرغ کباب کرده خورند و برای سلس البول تره تیزک را بریان بخورند دی
کندر سه درم مشک کافور هریک دانگ قرنفل یکدرم [illegible] چند درم
کل به جینی مل هریک ده درم کوفته بیخته با آب [illegible] سازند شربتی یکمثقال
با ده درم شراب انار بخورند حصات [illegible] چون رنگ زرد و سرخ در بول
پدید آید سنگ کرده است علامت درد و تیرک زدن بود
خاکستر جو را در آب حل کرده بخورند ریح الکلیه بدانکه علامت باد گرده
انتقال درد است از موضعی بموضعی و عدم گرانی علاج سبوس آرد
با نمک گرم کرده فصل بفصل بر آن بندند و ماء الاصول بخورند صفت
پوست بیخ کبر چند درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان بیخ اذخر هریک
چهار درم حب بلسان [illegible] هریک سه درم سلیخه حنظیانا هریک [illegible]
[illegible] بجوشانند دل ها [illegible] هریک سه درم [illegible] بیست درم

در دو من آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کرده شربتی سی مثقال با ده مثقال
روغن بید انجیر و چند درم روغن بادام نهار بخورند ضعف گرده
علامت آن بول غلیظ چون رنگ بول [illegible] شایه آب گوشت در آن [illegible] باشد
علاج خوردن فلونیا صفت آن فلفل بزرالبنج هریک پنج درم افیون
ده درم زعفران چند درم سنبل الطیب اقرقرحا فرفیون هریک [illegible] درم
جند بیدستر یکدرم زرنباد درونج عقرب هریک [illegible] درم مشک
مروارید هریک نیم مثقال کوفته و بیخته به نود مثقال قند بقوام آورده
بسرشند شربتی دانگی بود غذا زرده تخم مرغ نیم برشت با صمغ عربی
بود بخورند ورم الکلیه چون گرده ورم کند علامتش درد موی تب تیز
و درد و پری رگها و نبض بود و در صفراوی تب تیز هر روزه
و پیچو لبها و زردی رنگ روی و تلخی دهان و در بلغمی گرانی و قلت درد
و سفیدی رنگ روی و قاروره بود و در سوداوی رقت و قلت بول

علاج اگر خون سبب باشد فصد باسلیق و اگر صفرا بود مسهل بخورند
صفت آن سنا دیکی سه مثقال تمر هندی ده مثقال بنفشه گل سرخ
تخم کاسنی بکوفته هر یکی دو مثقال سپستان سی عدد همه را
در یک کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کرده بیست
مثقال شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده نیم گرم بخورند

باب یازدهم در امراض گرده و مثانه و تقطیر البول و سوزاک
و سلس البول و بول الدم و امثال آن و باد فتق و قضیب هرگاه
درد گرده با خراب و بول سرخ رنگ بود علاج فصد باسلیق
و جلاب تخم خیارین و تخم خربزه با نبات خورند و اگر غلبه خون
باشد طبع را بمطبوخ فواکه و خیارچنبر و ترنجبین نرم گردانند
بدل حقنه فلوس خیارچنبر سه مثقال شب در آب خیسانیده
و صبح جوش داده صاف نموده یک مثقال ترنجبین در آن حل کرده
بخورند

بخورند و غذا آش برنج با شیره بادام بخورند و اگر بول
سیاه و رنگ خون آید قرص کهربا بگل ارمنی با [illegible]
کرده بخورند و یا قرص گلنار و خون سیاوشان و کندر از هر یک
قدری بنهار بخورند و قرص کهربا و قرص گلنار در امراض معده
گذشت غذا مزوره با سماق و شیره مغز بادام و [illegible]
[illegible] بخورند و اگر در بول ریگها ظاهر شود معجون حجر الیهود
بخورند و معجون عقرب و جلاب تخم رازیانه و شیره خرفه
با نبات غذا نخود آب خورند معجون حجر الیهود مغز تخم خربزه
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو حب کاکنج هر یک پنج درم
حجر الیهود [illegible] چهار درم همه را نرم کوفته با عسل بقوام آورده
[illegible] شربتی از دو تا سه درم بخورند معجون عقرب [illegible]
[illegible] نیم درم خطمی [illegible] درم زنجبیل یک درم فلفل دراز [illegible]
ده درم کاکنج پنج درم و نیم [illegible] چهار درم کوفته [illegible]

و تیرگی رنگ علاج [illegible] خون کم کند و در اخلاطهای دیگر مطابق
[illegible] که در امراض و صداع گذشت تنقیه بدن بکنند
قرحة الکلیه ریش شدن کلیه علامتش ظهور قشرها لحمی و حرکت در بول
علاج هرگاه در بول قشرها برنگ گوشت بنظر آید مداوا [illegible]
بکنند ورم مثانه هرگاه [illegible] ورمی که در مثانه بهم رسد اگر از گرمی بود
علامتش درد کردن سخت و تیزی بول و تب محرق و سیاهی رنگ زبان
و [illegible] گشن و ورم خصیه بود علاج فصد باسلیق و در آب [illegible] که با خطمی
و [illegible] بنفشه و عنب الثعلب در آب جوش داده باشند نشستن
و بنفشه و عنب الثعلب از هر یک مشتی در آب جوش داده تا نیمه آید
صاف نموده با نبات شیرین کرده بخورند و طبع نرم دارند بمطبوخ فواکه
و غذا مزوره ماش و برنج با شیره بادام بخورند و ورم مثانه در جمیع اقسام
عسر البول بود و [illegible] تب گرم و [illegible] درد عانه و در صفراوی [illegible]

هر روزه و [illegible] گشن و درد عانه بر وجهی بود که گوئی سوزن بر آن
میزنند علاج اگر سببش از خون بود خون بگیرند و اگر از صفرا بود
مسهل صفراوی علاج کنند. در سنگ مثانه علامتش ظهور ریگهای سفید
و خاکستری رنگ بول بود علاج حجر الیهود [illegible] صفت آن تخم خطمی
تخم کرفس سنبل الطیب هر یک یک مثقال در آب بجوشانند
و صاف کرده نیم مثقال صمغ آلو و صمغ عربی نیم مثقال در آن حل کرده
با قند شیرین نموده سه دانگ حجر الیهود سوده اضافه نموده نیم گرم بخورند
غذا نخود آب [illegible] دانه قرحة المثانه ریش شدن مثانه علامت
خروج چرک و خون و چیزها [illegible] به سبوس آرد در بول
و سوزاک و بدبوئی بول بود علاج سفوف [illegible] خوردن
صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک [illegible] مثقال
گل ارمنی گل مختوم کتیرا نشاسته شلغم آلو تخم خرفه طباشیر

از هر یک نیم درم ریوند چینی یک درم کوفته وبیخته هر روز دو مثقال
در شربت ریواس حل کرده بخورند وشربت ریواس در عطش گذشت
ریح مثانه علامتش درد وعسر البول وعدم گرانی بود علاج الاول ماء جو
با روغن بید انجیر که صفت آن در ریح الکلیه گذشت بخورند صفت
روغن بید انجیر مغز دانه بید انجیر را بکوبند وآب دو چندان
بجوشانند تا بروغن آید وبقاشق برمیداشته باشند
تا تمام روغن آنرا بردارند دمل مثانه علامتش خارش مثانه
بود وبدبوئی بول وسوزاک ولاغر شدن بدن باشد علاج
خوردن شیره خرفه وشراب خشخاش وشراب بنفشه ولعاب بهیدانه و
بهیدانه غذا ماش وبرنج با اسفناج وکبوتر بچه وچوزه مرغ
باید خوردن [illegible] تولد ریگ وسنگ گرده اگر کودکان
ومردم فربه را بود وسببش از رطوبت لزج وغذاهای غلیظ
بود

ومن الخروع

بود وهرگاه بول برنگ اسفیداج وشیاف یا زرد یا سفید باشد کمتر رنگ
بدر در آید باید دانست که علامت سنگ است اول تفریح باید
آن باید که وچیزها که سهل وادرار آورد باید داد
چون جلاب تخم کدو وتخم کرفس وماء الاصول وسکنجبین بزوری
وقرص بنفشه خوردن ومعجون خیار چنبر خوردن وآب جگر وآب
اکلیل الملک وشبت وورق نخیل وخطمی وپرسیاوشان ومرزنگوش
همه را در آب جوش داده ودر آن نشستن ومعجون حجر الیهود
با خبازی وکاسنی خوردن وعنب الثعلب را با تخم وبرگ
جوش داده برخصیه تمام آلت بستن نفع بسیار دارد وبعد از
آن را فرو نشاند چون مثانه از جائی برود علامتش
عسر البول ودرد پشت وکمر بود علاج علقوم خروس را سوخته
خاکستر آنرا دو درم در آب زده ناشتا بخورند تقطیر البول بعضی

قطره قطره آمدن بول چون از سردی مثانه بود علامتش سفیدی رنگ
بول وخروج آن پیش از چیزهای سرد وآرام یافتن از چیزهای گرم بود
علاج صبح وشام خوردن اطریفل کبیر بود صفت آن پوست
هلیله کابلی پوست هلیله زرد وهلیله سیاه وآمله وفلفل ودارفلفل
از هر یک سی درم زنجبیل نوزیدوان بسباسه شیطرج هندی
شقاقل مصری تودری زرد وگلکون وبهمن سرخ وسفید لسان
العصافیر تخم خشخاش هر یک ده درم همه را کوفته وبیخته
با مسکه تازه چرب کرده با سه وزن تمام ادویه عسل بقوام
آورده بسرشند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال بخورند
غذا کباب بخورند حبس البول چون بول بند شود از سردی مزاج
بود علامت عدم تشنگی ودیر جستن نبض وسفیدی رنگ روی
وقاروره بود علاج بوره ارمنی فتیله کرده در احلیل نهند
ودانک

ودو دانگ حلتیت را در شیر خر حل کرده در احلیل چکانند وتا
در میان آب گرم نشینند ویا آب زمان زمان آب گرم بر خصیه
وزهار بریزند وعنب الثعلب را با برگ وبار جوشانند بر
بر عانه بندند وآب آنرا نیمگرم بخورند وهرگاه بول حرکت کند
بر پای ایستند تا گشاید وغذا نخود آب مرغ با شیره تخم
کاهو بخورند ویک پیاله روغن در روغن کهنه گاو را با شکر
بر آتش گرما گرم وشکم مرغ سیاه را شکافته همچنان زنده
گرما گرم بر ذکر وخصیه بندند وکافور را فتیله کرده در احلیل نهند
والبته بگشاید حرقة البول بدانکه حدوث سوزاک
از غلبه خون یا از حرارت یا جماع زن حایض ووطی غلام
بود یا آنکه بوقت صحبت وانزال حرکت کرده بجای واقع شده
یا بوقت احتلام ذکر را بدست گرفته بقیه منی در مجرا ماند

ورازآن حرکت متعفن بهم رسید واندرون قضیب را
جراحت که سبب آن علت شده **علامت** خون سرخی رنگ رو
دقا روزه بود ورگها پر و بر آمده باشد **علاج** خون کم کنند
واگر سبب از صفرا و خلط دیگر باشد شیره خرفه وشیره تخم
خیارین با قند بخورند و هر روز دو درم قرص کاکنج در یک پیاله
شیره خرفه حل کرده بخورد و بعوض آب یک آثار شیر
گاو در ده آثار آب ریخته از همان بخورند **قرص کاکنج**
مغز تخم خیارین مغز بادام رب السوس نشاسته صمغ عربی
کثیرا خون سیاوشان کندر رومی که لبان گویند کاکنج که
پشت پرده گویند هر یک ده درم تخم کرفس چهار درم افیون
یک درم همه را کوفته و بیخته به شیره بادیان سرشته قرصها
سازند شربتی دو درم در شیره خرفه حل کرده با ده مثقال

قند صبح

قند صبح ناهار بخورند **غذا** اگر گشنیز تر و ماش مقشر و شیره
خشخاش بخورند **نسخه مجرب** گشنیز خشک و حنا و پنبه دانه
کوفته دگل و ناک از هر یک سه ماشه شب در آب
خیسانیده صبح صاف کرده و بر پا ایستاده بخورند یا روغن
گنجد را در ظرفی که قضیب خود را در میان آن تا یک ساعت نگاه دارند
و کمتر رعایت را کنند **و مجرب** خود به تجربه رسانیده که در میان
کوزه آب یا ته های تخمها جمع می شود گرفته بر خصیه و عانه تا ناف
ضماد کنند مجرب است و پی آزار را در او را آورد و شفا یابد
اگر جراحت باشد مومیایی را فتیله کرده در احلیل نهند
و شیره خرفه با شیره تخم خیارین فصد بعضد بخورند
و خیارین را شیره گرفته با شیر دختر الذ در احلیل
چکانند و بزرقطونا را با قند شربت کرده بخورند و جماع کم کنند

نافع است و اگر جماع با زن حایض یا زن پیر یا ماده الاغ
واقع افتد بهترین باشد و آب کاسنی با آب ریشه موز که
کیله گویند خوردن و طباشیر در آب انداخته میخورده باشند
و آب هندوانه صاف کرده بخورند **غذا** ماش با اگر او گشنیز
تر و شیره خشخاش و شیره تخم خیارین مفید بود **سلس البول**
بی اختیار آمدن بول علامتش علامتش تشنگی و خروج بول با سوزش
علاج کندر سعید کوفته از هر یک دو درم گرفته صبح ناهار سفوف کنند
و عرق گل زرد بر سر آن نوشند **بول الدم** چون از سستی
عضله و یا غلبه رطوبت بود **علامت** سردی لبها و تیره گی
قاروره بود **علاج** کم خوردن غذا و هر روز یکدانگ
برش عصا خوردن **صفت** فلفل سفید بزر البنج هر یک
هفت درم کوفته و یک شب در شیر گاو خیسانیده

وافیون

وافیون ده درم و عاقرقرحا و فرفیون سنبل الطیب
هر یک یکدرم زعفران نیم درم همه را کوفته با سه چند آن
تمام ادویه عسل بقوام آورده سرشته شربتی یکدانگ
بخورند **درد ادرار و اخراج دلیک** لعاب بهدانه و بزرقطونا
با قند شربت کرده بخورند و کبابه چینی را همیشه در دهان
نگاه دارند **و غذا** قلیه کدو با آب غوره بخورند **آمدن خون**
عوض بول چون از ضعف جگر بود **علامت** مایل بود با قی
علاج شربت زرشک و آب خرفه خورند تا کامل آید
ورم انثیان آب گشنیز تر در ظرف مس کرده با آب بسایند
تا سیاه شود و طلا کنند و سنگ آسیا را با سرکه شوند
و آب گشنیز سایند طلا کنند و با گلاب طعام از هم دارند
و آب عنب الثعلب تازه را گرفته طلا کنند و عنب الثعلب را

باهرک وبا رخته برخصیه بندند ویا ریحان را پخته بر آن
بندند غذا مزوره سماق وغوره با شیره مغز بادام
بخورند خارش خصیتین سبب آن ماده تیزی بود که در آن منحدر شده
باشد علاج اول فصد قیفال یا باسلیق وبعد از آن مطبوخ
هلیله زرد بخورند تا خلطهای تیز را استفراغ کند و صندل
سرخ وشیاف مامیثا با گلاب سائیده وطلا کنند وبعد از
آن ورق نیلوفر بر روی آنها بندند فتق عظیم سبب این مرض از
زور آمدن بعضی امعا ویا باد غلیظ بود که یکی از خصیتین زیرد
و آن به سبب انقطاع مجاری است ویا آنکه از جای بلند جسته
ورگی گسیخته باد با آن راه یافته بوقت خوردن چیزهای
بادی ونفاخ زیاده می شود وبخوردن محللات تخفیف می یابد
در هر صورت علاج آنست که رانهارا برهم فشارند

تا بجای خود برود و بربالا بندند و از باده رشتن وجماع بسیار کردن
واطعمه های نفاخ خوردن اجتناب کنند و جوارش زیره
ومعجون حب الغار واطلای قابض چون اقاقیا وصبر سقوطری و پوست
انار وما زو وبرگ مورد وگلنار وجوز سرو وبرشیم از این
قسم چیزها را طلا کنند ومعجون حب الغار خوردن صفت آن
سداب بخذرم نانخواه وزیره کرمانی تخم کاجیره شونیز
مغز بادام تخم گرد یا مطر اسالیون فلفل دارفلفل پودنه
وج وفاحب الغار حب بلسان هر یک دو درم جاوشیر
سه درم سکنجبین چهار درم صمغها در شراب حل و داروها را
کوفته وبیخته با دو چندان عسل بقوام آورده سرشند شربتی دو مثقال
و غذا نخود آب مرغ جوان به خورند ورم الخصیه ورد موی بر خصیه زنکه
ورم و رنگ رو و تارو ره بود و در صفراوی زردی رنگ اینها

علاج دموی خون کم کند وصفراوی را مرداسنگ و تریاک از هر یک
نیم مثقال حنا و آب گشنیز سبز هر یک پنج مثقال با روغن کنجد
بسایند و زمان زمان طلا کنند نوعی دیگر پنبه دانه را کوفته در
ظرف سفال بر سر آتش نهند و کم کم روغن کنجد بر آن پاشند
تا خوب گرم شود بر خصیه بندند و من المجربات مغز پنبه دانه را برآورده
با کنجد سیاه و زنجبیل ماوی کوفته با روغن بیدانجیر حلوا پخته
بر خصیه بندند تا ورم برطرف شود مجرب است و هر روز
پنج درم دارفلفل را سوده بنهار بخورند هم قوت باه بدهد و هم
ورم را از دست نشاند اگر خصیه سخت شود موم کافوری نیم مثقال
در هشت مثقال روغن گل سرخ گرم کند و سه مثقال انار دانه
بریان کرده و چهار مثقال مرداسنگ نرم کرده بقدری آب برگ
نیم مرهم حشیش بالند و اگر خصیه سفت شود سفیداب با دانه تمر هندی

نرم کرده بر آن پاشند با موم و روغن گل مرهم کرده بر آن نهند
ورم قضیب بدین طریق سه روز روغن بیدانجیر بخورد
روز دوم مقدار چند درم شیره گاوجوشش داده با چهار درم
روغن بیدانجیر بخورد روز سیم یکصد درم شیره را با شش درم
روغن بیدانجیر بخورد و ورم بر طرف گردد باذن الله تعالی باب چهارم

در ضعف باه و امور مجامعت و سستی قضیب ضعف باه
و سستی قضیب ونقصان شهوت یا از سستی مثانه بود یا از
ضعف بدن و اعضای رئیسه و یا از کم خوردن چیزهای
سرد و یا معاجین گرم یا افراط جماع یا با افراط مسهلات
خوردن علاج چون از لاغری بود وضعف اعضای رئیسه
که دل و دماغ و جگر وخصیه باشد تقویت دل و دماغ بچیزهای
مقوی باید کرد تا بحال آید چون خوردن معاجین و غذاهای

مقوی مثل کباب و زرده تخم مرغ و قلیه نرگسی مع پیاز و مصالح
چون سستی از ضعف مثانه بود باید چند مدت ترک جماع
کرد و دواهای مقوی و مسهل خورد و خواب بارام کرد
و غذاهای لطیف خوردن تا طبیعت بحال آید و خورد و معجون
مقوی دل و دماغ و مثانه و شهوت **صفت** معجون قرنفل و زنجبیل
و بادرنجبویه و گل سرخ هر یک پنج درم خولنجان کبابه چینی قرنفل
سنبل الطیب قاقله کبار و صغار جوز بوا تخم فرنجمشک مصطکی
توت ترنج لسان العصافیر بسباسه هر یک سه درم
اشنه چهار درم مروارید سازج هندی سعد کوفی
عنبر اشهب هر یک دو درم زنجبیل و دار فلفل هر یک خصیة
الثعلب ده درم مشک و ورق طلا حل کرده هر پنج درم
لعل و کهربا و یاقوت و لبد هر یک یک درم بهمن سرخ

و سفید ابریشم

و سفید ابریشم مقرض ابریشم سوخته هر یک سه درم با
روغن خیری و عظم دوازده درم عسل دو جزو ادویه کوفته
و بیخته با آن بسرشند شربتی صبح ناهار ناشتا دو مثقال
بخورند **غذا** کباب و قلیه نرگسی پر پیاز و دارچینی و قرنفل و فلفل
و زیره با چلاو بخورند **و یا اگر مزاج** غذاهای مرطب خوردن و حلوای
ترنجبین و هریسه با گوشت بره و معجون لبوب و زنجبیل پرورده
خوردن و مویز منقی و طایفی را نقل کنند **و یا این** طریق فرنی
خوردن مغز بادام نغشه نبات هر یک ده درم نشاسته
پنج درم کوفته و یکصد درم شیر گاو را بجوشانند تا غلیظ
آید آنگاه داخل کرده لت بدهند و در رکابی ریخته تا خشک شود
و ناهار بخورند و دیگر غذا نخورند تا شام کباب و قلیه
نرگسی و چلاو بخورند تا هفته و قلیه پر نخود و لوبیا و شلغم

و کندر نیز نافع بود **و اگر** سبب سستی قضیب اطریفل بزرگ
و اطریفل کشنیزی بخورند و هر روز صبح یک مثقال دار فلفل کوفته
با شیر گاو سفوف نمایند **و غذا** کباب و قلیه نرگسی پر پیاز
با قلیه شلغم با نخود آب و لوبیا و گوشت گنجشک و کبوتر بچه
با مغز سر گنجشک با تخم کبوتر بخورند **از ترکیب حکما مفید** تا که حلبی
گیاهی است که چون ببویند عطسه آورد اگر میسر آید نیم آثار
آب آن و در نیم آثار در آن جو کوب کرده در چهار یخ
آثار شیر گاو انداخته بجوشانند تا بنیمه آید مایه زده
ماست کنند و روغن آن را گرفته ربع سیر اکرم خرما
بجوشانند تا گرمها در آن سرخ شوند و خشک صاف کرده
در ظرف نموده نگاه دارد صبح شام بر قضیب مالند و هر روز
ناهار دو مثقال از آن روغن بخورند و بعد یک پاس چاشتی بخورند

منی میفزاید

منی میفزاید و قضیب را سخت کند **طلای** دیگر که قضیب را قوت
بخشد و لذت جماع دهد مکرر در زهره گاو و با آب پیاز نرگس
و عاقر قرحا و مویزج مسا و مثل مرهم ساز و پیش
از صحبت بر قضیب طلا کنند و بعد از آن بکام دل بر
نوع دیگر دارچینی کبابه چینی دانه هیل زنجبیل عاقر قرحا مویزج
هر یک جزوی زاج سفید نیم جزو با عسل مرهم کرده
بر قضیب طلا کنند لذت عجیب یابد **بخور** دیگر از سر مجفی اطبات
برای قوت باه اثر عظیم دارد چون در دهان بخایند
تا در دهن باشد انزال نشود و اگر خواهند انزال شود
از دهان برآرند **صفة آن** بلادر را دانه برآورده پیدا ارند
و پوست آن را گرفته خوب بشویند و خود بسایند
هفت مثقال و روغن حبة الخضرا که بن گویند دوازده درم

نیم کند سفید بیت درم این هر سه را خوب نرم کوبند در دیگ سنگی
یا گل کرده با تش نرم بجوشانند تا مثل علق شود برآورده
در ظرف چینی یا شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت
یکدرم از آن در دهان گرفته بخایند نغوذ او آورده و ذکر را
سخت گردانند و قوت عجیب پدید آید و بعد از صحبت برآورده
نگاه دارند که بهر یکدرم سه مرتبه جماع توان کرد و فرو
نبرند که نقصان دارد واگر فرو برد یا از کثرت نغوذ
زحمتی رسد روغن کنجد تازه سی درم قند سفید کندر
سفید کافور هر یک ... درم همه را در دیگ کرده
با تش نرم بجوشانند تا منعقد شود برآورده نگاه دارد
و بوقت حاجت یکدرم از آن چون بخایند نغوذ فرو نشیند
و اولی آنست که این هر دو علوق را ساخته نگاه دارند

و افرقند

و بوقت حاجت یکدرم از آن فرو برند که از اسرار مخفی اطبا است
و بکسی نداده اند برای قوت باه زر جالینوس حکیم مروارید نا سفته مرجان
قاقله اذخر سعد کوفی کرنا زنج سلیخه دارچینی اسارون مصطکی
از هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا از هر یک یکمثقال همه را نرم کوفته
و بیخته با یکچند آن عسل بقوام آورده برشند و هر شب بوقت
خواب یکمثقال از آن بخورند و آب گرم بر سر آن نوشند
واگر ذکر بسیار سست و ناکاره شده باشد یک آثار نخود سیاه
یکرنگ و کوکچی سفید و تخم داتوره سیاه هر یک ... توله و جو کوفته
یکشبانروز در آب بخیسانند چنانچه آب بر بالای آنها باید و روز
دیگر یک نیم آثار روغن کنجد داخل آنها کرده در دیگ کند و بر آتش
نهد و بجوشانند تا آن آب بسوزد و ادویه در آن بریان
و خشک که آنگاه صاف نموده در ظرفی کنند و نگاه دارد و صبح و شام

بر قضیب و خصیه بمالند اما بر سپاری یعنی حشفه نمالند و زعفران خطمی گاه
تا بن ذکر و خصیه و مقعد نیز قضیب سخت شود و قوت بگیرد چنانچه
سستی در آن نماند نوعی دیگر کرم جوالدوز که از شکم آدمی
افتد آنرا بگیرند و با سه ماکه سماق و نمک مثل چوجان ...
و بوقت حاجت یکرا بر سوراخ احلیل نهند واگر آن کرم را
بمالند و آب او را بگیرند و زیره را در آن خشک و یکرا ...
در احلیل نهند همین عمل کند نوعی دیگر هر صباح زرده بیضه نیمبرشت ده یکمثقال
بخورند و یا آنکه هر روز شیره خرما در حاضری بخورند و معجون که بخورند
صفت آن عود چهار درم سنبل الطیب سه درم مشک خالص
چهار دانگ سعد کوفی چهار درم همه را کوفته با عسل بقوام آورده
برشند شربتی یکدرم تا دو درم بخورند یا آنکه نهار کنجد را بریان
کرده بخورند با شکر و دو درم بادیان و یکدرم ابریشم مقرض

و چهار درم عسل معجون که بخورند که هم فرح آورد و هم شهوت
زیاده کند و دل و دماغ و جگر و خصیه را قوت و قضیب را سخت کند
نوعی دیگر لسان العصافیر و کنجد سیاه هر یک ... درم کوفته با شکر سرشته
و هر صباح بخورند و یک آثار شیر ماده گاو بر سر آن بنوشند
تا هفت روز قوت کامل بهم رسد و غذا کباب و پاره
پرهاز و زرده تخم مرغ با نان گندم بخورند نوعی دیگر هفت بخیه درم
فلفل دراز را در پیاز بادنجان کرده در گل گرفته در آتش نهند
تا پخته شود و برآورده در سایه خشک و کوفته با شش درم
شیره گاو بجوشانند تا بقوام آید آنگاه زعفران چهار درم
و هیل و دارچینی هر یک سه درم قرنفل زنجبیل هر یک ده درم
نبات پنجاه درم کوفته داخل کنند و شام از آن بخورند
و روغنی در قوت عظیم آورد منقول از اهل تجربه بالکنکی

ربع سیر افیون دو توله جوز بوا چهار عدد قرنفل چهار عدد بوت و ریشه
اگ بوت و ریشه لکان هر یک ربع سیر همه را کوفته
کرده در شیشه گل حکمت گرفته کنند و تنکیس نماید و روغن را
در ظرف شیشه کرده هر روز یک سرخ تا دو سرخ با پان بخورند
عنین را مرد کند و اگر بر خارش اعضا بمالند شفا است نوعی دیگر
قوت باه و قضیب را سخت و امساک آورد بیخ خر زهره سفید را
هندی کنیر گویند تخم تا توره سیاه و کرم زلو خراطین و سهوبا
و عاقرقرحا و چوب پاشیر و ریشه بید انجیر و ریشه اک
که در فارسی خرک گویند و بیخ موت جنگا همه را او رق گه
برابر کوفته بهم بسرشند و در بوته کهنه روغن خورده که ترش را
محکم کهنه تنکیس و آتش سیاه دهند که تا شش ساعت بسوزد و
بگذارند خنک شود و روغن را بردارند و هر گاه خواهند اندک

به پنبه بر

پنبه بر سر چوب پیچیده عقب حشفه کالمیت خطی از آن روغن
بر پشت قضیب و یک خط بر یک پهلو و یک خط بر آن پهلوی قضیب بکشند
در دم بخشکد و نفوذ آورد و قوت عظیم بکند و هر گاه خواهد
انزال شود شست با آب بخورد و انزال شود دیگر معجون مشهوری
مخصوص قوت باه است بروز بخورند زنجبیل و دار چینی ثعلب مصری
مثقال جوز بوا لسان العصافیر مصطکی زعفران و دار فلفل جوز بویا
گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید تخم پلیون تخم گندنا هر یک
ده مثقال مشک عنبر هر یک یکمثقال حب الفلفل مثقال عاقرقرحا الاکبر
بسیت بخادرم عسل القوام آورده سه وزن ادویه و ادویه را
کوفته بیخته با آب بسرشند و عنبر را در آن عسل اندازند
و مشک را در گلاب حل کرده در آن کنند و لت دهند تا مزوج شود
شربتی یکمثقال تا دو مثقال بخورند تجربه است حب معتبری

در برابر شاه عباس ترتیب داده اند تا در دهن باشد
قضیب سخت و انزال نمی شود چون از دهن برآورند انزال شود
صفت آن عنبر دو مثقال مشک یکمثقال پنیر مایه بزغاله دو مثقال
ثعلب مصری دو مثقال قرنفل یکمثقال همه را کوفته و بیخته بمقدار نخود
حب سازند بوقت حاجت در دهان گیرند و اگر عنین بود بکار است صبح
بخورد دو یک آثار شیر گاو بر سر آن بنوشد می شود مجرب است
نوعی دیگر مصطکی رومی قرنفل مشک زنجبیل مساوی کوفته
با عسل حب سازند و بوقت حاجت یکی را بخورند نوعی دیگر
تریاک افیون هر یک یک درم شکر دو درم کوفته حب سازند
نوعی دیگر تخم ترب با جوز بوا مساوی پخته هر روز بر سر زرده
تخم مرغ پاشند تا دو درم نیمگرم بخورند برای امساک و قوت باه
زهره مرغ سیاه را با زنجبیل و عسل پخته مساوی بر قضیب طلا کنند

نوعی دیگر

نوعی دیگر بچه گنجشک را گرفته پر و موی آنها را پاک کرده
و شکم آنها را شسته بچه جوز بوا را میان خالی کرده
از تریاک پر کنند هر قدر تریاک بگیرد و در شکم آن گنجشک
گذاشته و بهم پیچیده در روغن تا توره سیاه چندان
بجوشانند که سرخ شود و خشک گردد بر آورده با استخوان
گوشت و همه در هم بکوبند که مثل حلوا شود بقدر نخود حب ساخته
بوقت حاجت یکی بخورد صفت روغن تا توره چهار آثار شیر
بگیرند و نیم آثار تخم تا توره سیاه را کوفته در آن بریزند
و جوش بدهند تا نیمه آید راست کنند و بزنند و مسکه
آن را بگیرند و گنجشکها را مع جوزها در آن سرخ کنند
نوعی دیگر بوت و ریشه دهاک را گرفته در سایه خشک
کرده با نبات ساییده تا هفت روز هر روز دو درم

روغن تا توره

از آن سفوف نمایند قضیب استحکام کند نوعی دیگر مجربست
روز سه شنبه پیش از طلوع آفتاب ریشه درخت کهو ده را
برآرند و در سایه خشک کنند بقدر یک ارزن وقت صحبت
در دهان گرفته نگاه دارند و امیکه آن در دهان است انزال
نشود نوعی دیگر هر روز یک درم شیر گاو را بجوشانند
تا نیمه آید و با شکر ناهار بخورند و وقت خواب ربع آثار
نخود سیاه نیم کوفته سفوف نمایند هم قوت باه دهد
اما تا یک هفته بلا فاصله باید خورد نوعی دیگر هر روز صبح
ناهار یک فنجان کوکنار را با یک فنجان روغن مسکه گاو
بخورند بجای منی هر چه برآید نطفه آید نوعی دیگر یک عدد
زرده تخم مرغ را با یک مثقال افیون مخلوط کرده باز در تخم ریزد
و به خمیر گرفته در آتش پخته کنند بعد از آن پوست تخم را

دور کن

دور کنند کوفته بقدر نخود حب سازند وقت خواب یکی از آن
بخورند امساک عجیبی دهد باید که یکدرم عاقرقرحا و جوز بوا
و مصطکی زعفران هر یک یکدرم با آن زرده تخم مرغ
و افیون کوفته حب سازند نوعی دیگر عود قرنفل جوز بوا
کبابه چینی فلفل تخم بابونه قرو دارچینی هر یک چهار درم
کوفته و بیخته با قند بقوام آورند سرشته سازند و مقدار نخود
حب سازند وقت حاجت یکی از آن بخورند بسیار قوت دهد
نوعی دیگر کافور را با تخم ترب و پیه خوک ماده کوفته
بر قضیب طلا کنند سخت شود و اگر سستی جماع از سردی طبیعت بود
این معجون مداوا کنند معجون عشره منقول است
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام اگر شخصی از فرزند نا امید باشد
از خوردن این بابا بد نطفه فرزند بسته شود

صفت آن زنجبیل دارچینی فلفل دار فلفل قرفه قرنفل کبابه چینی هر یک
دو درم کوفته با عسل هم وزن ادویه بقوام آورده سرشته
شربتی یک مثقال بخورند نوعی دیگر برای قوت باه و مسکه
در نهارت عاجز باشد صبح شام از این بخورد اشتها آورد
و دل و گرده و دماغ را قوت دهد و قضیب را سخت کند
و منی و شهوت زیاده گردد و در امر مجامعت نظیر ندارد
و مجربست زنجبیل دارچینی ثعلب مصری جوز بوا اشقاقل
لسان العصافیر مصطکی زعفران دار فلفل بوزیدان
ورق گل سرخ بهمن سرخ و سفید تخم هلیون تخم
گزر هر یک یکدرم زبدة الاکفار بیست درم همه را
کوفته بیخته با چند آن تمام ادویه عسل بقوام آورده
سرشته شربتی یک مثقال بند گشاد آنرا گویند

که بمجرد

که بمجرد رسیدن زن انزال شود علاج نخود سیاه کشنیز
خشک زیره کرمانی آمله هر یک مشتی در یک کاسه آب
در شب بخیسانند و صبح صاف نموده یک قدح ناهار بخورند تا هفت
روز نوعی دیگر نخود سیاه بیست درم تخم کرفس پانزده درم
دار فلفل ده درم کنجد سیاه ده درم همه را کوفته با عسل
معجون و هر روز ده درم از آن ناهار بخورند علاج پرمیون
بدانکه پرمیون آنرا گویند که بی اختیار و بی سبب آب منی
از او روان شود علاج زیره کرمانی عود برگ تنبول
هر سه مساوی کوفته هر روز یک مثقال از آن صبح سفوف
و یک قدح آب برگ پان بر سر آن بخورند نوعی دیگر
بلادر را سر برید و چهار پاره نموده بیست درم
کنجد سیاه بیست درم و دانه کاسه بیست درم قند سیاه

کهنه بیست درم هر چهار را کوفته صبح بهار تا دو مثقال بخورد

در اقلام سبب این مرض از انجماد منی و سستی مثانه بود

علاج زیره سپیده و زنجبیل در طعام بخورند با گوشت کبوتر بچه و از

چیزهای سرد اجتناب کنند و صبح شام دانگی برشعثا بخورند

در بیان ابنه ابنه مرضی است که مردان را مثل زنان

خواهش باشد و آن را حکه نیز گویند **علاج** خارش کردن

اندرون مقعد و فرو نشستن از آنکه شخصی دخول کند

علاج خوردن حب صبر **صفة آن** صبر سقوطری یک درم

تربد سفید حب النیل انیسون از هر یک نیم درم تخم حنظل

تخم حنظل تلخ نمک مقل ارزق از هر یک سفید درم همه را

کوفته و بیخته نیم درم غاریقون بیخته جدا کرده

با آب کرفس با ونیا خمیر کرده حب سازند و در عسل مالید

صبح بهار بخورند

صبح بهار بخورند **یا آنکه** کوهان شتر را گداخته اگر گرم مقعد خود را

بر آن نهند و در آن چوب نشینند و ساعتی بر آن

سوار باشند البته این علت بر طرف شود

یا آنکه نه دانه حب السلاطین پوست از آن از

چوب دور کرده با مثقال زرنباد حب حشیش

بنهار بخورند و یک قدح آب گرم

بر سر آن بنوشند تا چند مجلس

خوب فعل کند در دست شیم با چهار درم

گرمها نیطلس آید و صبر نشسته تا اطلاق

کامل کند بعد از آن ماست را در دوغ که بخورد

و غذا چلاو با ماست بخورند آرام شوند و از این

علت نجات یابند باذن الله تعالی

غذا از گوشت بره و گوشت مرغ و ... بخورند

غذیوطه این علت از سستی عضلات مقعد بود از کثرت

تزارت **علاج** شیاف باز و راصبح شام عمل کنند

صفة آن بازوی سبز سوراخ نداشته باشد

بقدر حبه کوبیده با شربت حب الآس که در آن

گذاشته باشند و شیافها ضماد یکی را صبح

و یکی را شام بوقت خواب عمل کنند و چند روز

خود را از جماع نگاه دارد **غذا** آش سماق با غوره باشد

و برنج بخورند **باب سیزدهم** در امراض پشت و کمر و سرین

و نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد و رگ

و دوالی بدانکه امراض پشت و کمر و سرین و درد

و با و حدبه که حاش را گوژ گویند و خم شدن

کمر چون از رطوبت بود علامتش علامت گرانی اعضا

و درد

و سرد در موضع علت بود **علاج** قصب الذریره بکوبند

و با عسل نیم گرم طلا کنند و بر دنبه‌های گرم

بمالند و خود را چیده نگاه دارند **درد پشت**

چون از بلغم بود و خوردن مسهلات بلغم است

و علاج آنکه از بار گران برداشتن بود روغن گل سرخ

گرم کرده بمالند و خود را گرم پیچیده دارند

تا عرق کنند **در نقرس** بدانکه حدبه را گویند

و او را لنگی نیز گویند و درد مفاصل

و عرق النسا و درد و رگ آنهم یکی است

درد انجه بپوند انگشتان پا بود آن را نقرس **و انجه** در حقه ران

بود آن را ورک گویند **و انجه** در سرین در اطراف

و ساق و پی با زو ریزد آن را عرق النسا گویند

و رنجه درمهره پشت بود آن را حدبه گویند و رنجه در دستها
و زانوها بود آن را مفاصل گویند علاج این همه
اگر از زیادتی خون بود اول اخراج خون کنند
از جانب مخالف و بعد از آن تخم شبت و تخم
ترتیزک و عسل و نمک مساوی
در آب جوشانیده صاف کرده بخورند و سعی کنند
تا قی آورد و اگر قی نیاید پر مرغ را بروغن چرب کرده
بحلق فرو برند تا قی آورد و بعد از قی کردن حب
اصطمخیقون و حب صبر و حب ایارج فیقرا
چنانچه در امراض سابقه گذشت بخورند
و بعد از اسهال استفراغ بدن کنند و روغن
قسط و روغن بید انجیر و روغن شبت و روغن
بابونه

[illegible]

و بابونه مالیدن و حقنهای تیز کردن و زرباد
و زنجبیل با روغن کنجد گرم کرده مالیدن
و چهرا اگر مچیدن یا از باد مخالطه کردن و غذا
نخود آب با گوشت گنجشک و کبوتر بچه بخورند دوای وجع
المفاصل حب غاریقون نافع است صفت آن سنای مکی
پنج مثقال اسطوخودوس و گل سرخ پرسیاوشان
و بادیان تخم کاسنی هر یک دو مثقال سورنجان
یک نیم مثقال همه را جو کوب کرده با سی عدد سپستان
و پنج عدد آلوی بخارا در یک کاسه آب جوشانیده
تا نیمه آید مالیده صاف کرده و یکمثقال غاریقون
بوته نیمه و شانزده مثقال شیرخشت
در آن حل کرده نیم گرم بخورند و غذا نخود آب گوشت

مرغ جوان و گشنیز تر و ماش مقشر بخورند وجع الورک
علاج آن شب بوقت خواب سه مثقال اطریفل گشنیزی
حب کرده بخورند و آب گرم بر سر آن بنوشند
داء الفیل رگهای ساق پا غلیظ و گره گره گردد و بر یکدیگر
پیچیده باشد سبب این علت خون غلیظ سوداوی که در رگها
منبعث شده و این علت بیشتر حمالان و خدمتکاران
و آنکه همیشه بر سر پا ایستاده میمانند عارض شود علامت
آنست که ساق پا ورم کند مثل ساق فیل سطبر گردد
علاج اول رگ باسلیق زنند و مکرر قی کنند
و یا از بن رانها تا قدمها بر بسته محکم پیچیده رگ صافن
زنند و مطبوخ افتیمون بخورند بعد از آن حب سورنجان
و مطبوخ سورنجان بخورند و بعد از آن خاکشیر و سنگ انگور
و تخم

و تخم جرجیر و تخم ترب و سرگین بز دارد ضماد با روغن
زیت یا کنجد مرهم کرده فصل بفصل ضماد کنند و غذا شوربا
و برنج با نخود نیم کوفته با گوشت گندم بخورند صفت
مطبوخ افتیمون در پیش گذشت حب سورنجان
صفت آن صبر سقوطری ماهی زهره هر یک یکدرم سورنجان
زنجبیل هر یک یکمثقال کتیرا دو دانگ تخم حنظل
دو دانگ غاریقون نیم درم همه را کوفته با آب دهان
حب ساخته بخورند صفت آن مطبوخ سورنجان سنا مکی
هفت درم گل سرخ هلیله زرد هر یک چهار درم
سورنجان رازیانه افتیمون قنطوریون دقیق از هر یک
یکدرم پرسیاوشان گاو زبان بادرنجبویه هر یک
سه درم در یک کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید

بایدُ صاف کنند پنج مثقال ترنجبین و پنج مثقال گلقند

و در آن حل کرده نیمگرم ناهار بخورند باب چهاردهم

در تب

تب و اقسام مباشد و اجناس کلیه سه است اول

حمی یوم دویم حمی دق سیم حمی عفن آن تبی که زمان آن کی

باشد آن را حمی یوم گویند و سبب آن از گرمی هوا بود

در فصل تابستان یا از تب آتش و آفتاب گرم نشستن

یا از غذاهای بسیار گرم خوردن یا از ریاضت کشیدن

یا جماع بسیار کردن علامت چنانچه اندوه و غم و اندیشه

و در چشم سیلان بود علاج شربتهای سرد

چون سکنجبین و تمر هندی در آب سرد و شربت بکه

خوردن و آب کاسنی خوردن و برف و یخ و برز

قطونا با قند شربت کرده بخورند غذا کشکاب جو هر روز

بیاشی

ماش و برنج با تمر هندی بخورد و بعد از زوال تب گوشت بزغاله حمی دق

بخورند و به حمام روند تب دق سبب آن بیشتر بعد از تب های عفن

پدید آید و مستعدی دق حرارت دلست و گاه باشد حرارت

جگر و حدت بدق کشد و آن حرارت در عضوهای اصلی جا کند

و آب رطوبات در آن اعضا کم علامت نبض صلب و دقیق بود

و ضعیف و متواتر باشد و چشمها در گو افتد و بینی باریک

و بعد از خوردن غذا تب ظاهر شود علاج خوردن کشک جو و گوشت

سرطان با نیلوفر و در هوای خنک نشستن و صداهای خوش شنیدن

و طبع را از غم و غصه خالی داشتن و آب کدو با شیر خشت خوردن

صفت آن کدوی بزرگی را خمیر آرد جو گرفته بالای آن را بگل بگیرند

و شب در تنور گرمی یا گلخن حمام بر سر آتش بگذارند و صبح برآورده

از گل و خمیر پاک کرده یک قدح آب صاف از آن بکشند و پنج مثقال

ترنجبین یا شیر خشت در آن حل کرده ناهار بخورند تا سه روز یا یک ... تی

و هر روز بگرمابه رفته در جاهای خوش هوا نشسته آب خاطر استعمال نمایند

و صدای خوش با رنگ شنیدن و روغن بنفشه بادام و تخم کدو

بر بدن مالیدن و شیر خری که تازه زائیده باشد و علف و گیاه

سبز خورده بدهند و آب انار شیرین و آب خیار و شیره

خشخاش و کاهو سبز و سیب شیرین و شراب صندل

و قرص کاهو و قرصهای معتدل خوردن و غذا ماش و برنج با گوشت

بزغاله فربه خوردن و طبع را محافظت نمایند که نرم شود و در غم و غصه

و ملال خاطر خود را نگاه دارد تب عفن اگر سبب عفونت خون باشد حمی عفن

آن را مطبقه گویند و پیوسته بدن گرم بود تا آنکه منقطع شود

علامت سرخی رنگ چشم و روی و شیرینی طعم دهان و سرخی رنگ

قاروره بود علاج آن اول خون بگیرند و طبع را بمطبوخ فواکه

والمطبوخ بهلیله

و مطبوخ هلیله زرد نرم دارند و جلاب آلو بخارا و آلوی

سیاه و عناب و تمر هندی با نبات بدهند بعد از آن استفراغ

با آب خیار و آب عنب الثعلب و سکنجبین بخورند و آنچه از خلط زردان

از عرق متعفن شود از آن تب و ایره حادث شود یا از سبب صفرا

و در اندرون متعفن گردد آن را محرقه گویند علامت حرارت لازم

و اندرون گرمتر از بیرون بود بدین سبب خشکی بدید آید

رنگ و زبان سیاه شود یا زرد و با این تب سرفه و ناقص بود و فرق

میان محرقه و مطبقه آنست که محرقه نوبت عنا استنداد کند

و مطبقه نه چنین بود علاج آن جلاب تخم کاسنی و بنفشه و آلوی سیاه

و تمر هندی و آب انارین و نبات و ترنجبین باید داد

یا استفراغ صفرا المطبوخ فواکه که در آن مغز خیار چنبر و شیر خشت

و برگ گل سرخ و هلیله زرد باشد بکنند و بعد از آن

استفراغ تمام بدن با آب خیار و کدو و آب تخم عنب الثعلب
و سکنجبین و قرص کافور شیر نرم و آب نقوع فواکه بکنند
و غذا کشکاب جو با لحم کاسنی و نیلوفر و عناب با شیره خشخاش
بخورند و هوای خانه را خنک کنند و برگ بید و برگ کدو
و برگ خشخاش در جایگه خواب بسیار ریزند و آنچه از صفرا
بیرون رگها رامتعفن کند آن را غب گویند و آن دو گونه بود
غیر خالصه و دیگر خالصه و زمان خالصه تا دوازده ساعت بود
و زمان غیر خالصه زیاده بر هشت بکشد علامت آنست
که نبض سریع و مختلف و قاروره رقیق و ناری و زعفرانی
بود علاج آلوی سیاه و آلوی بخارا و ورق گل سرخ و نیلوفر و نبات
و ترنجبین باید در آب جوشانیده طریق جلاب بخورند و غذا
کشکاب جو بخورند و طبع را مطبوخ فواکه نرم دارند و استفراغ صفرا

بکنند

بکنند و بعد از آن قرص طباشیر نرم و قرص معتدل بدهند
و ادرار صفرا به سکنجبین بزوری که در امراض جگر گذشت بکنند
صفت قرص طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین
و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش و کثیرا از هر یک
دو درم کوفته بلعاب بزرقطونا قرص سازند و علامت دیگر
آنکه در یک نوبت دو بار یا سه بار سرما غالب شود و بلرزاند
علاج جلاب بیخ سوس تراشیده و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم کشوث
در یک کاسه آب جوشانیده و مالیده صاف نموده و نبات
و ترنجبین داخل کرده از هر یک قدری بخورند و آب گرم
با سکنجبین خوردن و قی کردن و استفراغ بلغم و صفرا معجون
خیار چنبر و سنا مکی و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله باید کرد که در آن ترید
و تخم رازیانه باشد بخورانند غب بلغمی از عفونت بلغم بود علامت

آنست که نبض ضعیف و قاروره ابتدا سفید تیره آید و در آخر
نارنجی بود و در زمان آن سرما و لرزه قوی بود و قی و غثیان بسیار کنند
علاج اول علاج تیار السکنجبین عسل و آب گرم و جلاب گلشکر
خوردن بکنند و غذا کشکاب جو با نخود و بادیان بخورند
و استفراغ بلغم مطبوخ ترید و قرص بنفشه و معجون خیار چنبر
باید کرد تب ربع از عفونت سودا بود و این تب بعد از دو روز
یا سه روز بیاید و اگر در اندرون عروق متعفن شود همیشه
بنوبت اشتداد کند علامت در ابتدا سرما و لرزه بود بدانند
که این تب در استخوان و بندها بود و بسیار بلرزاند و ناتوانی
ملک آن هیئت و چهار ساعت بود و نبض صلب و بطی جهد علاج اول الحمیات
و حفظ قوت بکنند که این تب از امراض مزمنه است تا قوت وفا کند
و روز نوبت باید که غذا او آب سرد بخورد و قی کنند و جلاب

ترنجبین

سکنجبین و گلقند بخورد و غذا نخود آب گوشت مرغ جوان بخورند
و بعد آنکه تا نضج کامل نشود مسهل نباید داد و بعد از آن که نضج داده شد
استفراغ سودا مطبوخ افتیمون باید کرد و خوردن معجون نجاح و دوا
تب حمی و سکسکه و سبع زیرجاین دوا باید داد و صفت مطبوخ و معجون
حزنون و در امراض سودا وی گذشت و صفت حب افتیمون ده مثقال فلفل دارچینی
زنجبیل کثیرا صمغ عربی زعفران بسباسه هر یک مثقال حب بلسان
مرمکی عاقرقرحا اسارون زرنباد درونج عقرب ناخنه خام هر یک
نیم مثقال قرنفل تخم کرفس فلفل دراز جنطیانا قرنفل هر یک سه مثقال
مشک یک مثقال جندبیدستر جدوار خطائی هر یک دو مثقال با تا ده مثقال
همه را کوفته و بیخته با گلاب سرشته بقدر نخودی حبها سازند
باب یازدهم در بیماریهای ظاهر اعضا چون سعفه و کری و خارش
و داء الثعلب و سرخ بادها و کلف و جذام و حصبه و بنات اللیل و آبله و زگیل

وجوشش و پهن و چکنها بر ظاهر اعضا پدید آید و خیارک و سرطان و خنازیر
بدانکه سعفه و کری و خارش معاده نزدیک اند و در ظاهر بدن علاج آنها
فصد باسلیق یا نهر البدن یا پیزرو یا حجامت باید که و بعد از آن تنقیه بدن
بمطبوخ هلیله زرد و مطبوخ افتیمون باید که و جذب کرده حجامت کهه جلاب
عناب و نبات و ترنجبین بخورند و روغن بنفشه در بینی چکانند و موم روغن
از روغن بادام و موم سفید بر جای سعفه بمالند و غذا نخود آب
خوردن و روغن تازه با شکر گرم کرده خوردن کری و خارش
سبب آن علتها از ماده غلیظ و عفن است از غلبه خون که در رگها جمع شده
و در بطون آن از انجا بر اعضا دفع کرده شد علاج این هر دو قسم رنج اول فصد
باسلیق آنگاه استفراغ ماده بمطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره
بکنند و جلاب عناب و بنفشه و آلوی سیاه و آلوی بخارا و تمر هندی
و نبات و ترنجبین بخورند و غذا مزوره ماش و برنج با آلوی بخارا و تمر هندی

[illegible]

[illegible]

بخورند و آب شیر با سکنجبین خوردن و در آب شور نشستن و کوکرد
آب لیمو بر بدن مالیدن و تخم ریواس و دانه زرد آلو
و کوکرد و صبر سقوطری و سیماب مقتول همه را با سرکه با
ترش [illegible] بر بدن طلا کنند و در آفتاب گرم یا حمام نشستن تا عرق کنند
و بعد از آن با آب گرم بشویند و خوردن ملحهای شور و شیرینی
و جماع کردن نگاه دارند و از خوردن گوشت بسیار اجتناب کنند علاج خارشی
که در اصطلاح هند کاج کرج گویند این مرض اقسام است بعضی آبله زرد
خارش میکند و بعد خاریدن زرداب از آن روان میشود و بعضی جوشش
زرد و خارش میکند اما زرداب نمیدهد و بعضی مثل آبله جوشش زرداب
دارد اما خارش نمیکند و بعضی خطی بر بدن حلقه کشیده خارش میکند
و آنچه برنگ بدن است آنرا داد دهه گویند و آنچه رنگ آن سیاهی و تیرگی
مایل که آنرا اکاهیه داد دهه گویند علاج اقسام اول فصد یا حجامت

تنقیه [illegible] سنا دکی یکمثقال تمر هندی پنج درم شب در آب خیسانیده
صبح بجوشانند و صاف کرده چهار مثقال خون سیاوشان در آن حل کرده
بار صاف نموده بکرم بخورند تا سه روز غذا نخود آب ماش برنج
بخورند و مطبوخ هلیله زرد با شاهتره بخورند و روغن سکه
و سیماب بمالند مجرب است صفت آن سکه گاو بیست درم با پنج
یک آب بشویند و پنج درم کوکرد زرد کوفته و دو درم نیله توتیا
سوده با یک و نیم مثقال سیماب مجموع را در طبق کاشی که نم داشته باشد
ریخته کف مالی کنند تا مثل مرهم شود بر آورده در ظرفی که نگاه دارند
و هر روز صبح موضع خارش را با آب گرم بسیار بشویند و خشک کرده از آن
مرهم بر آن بمالند شفا یابد و در این خارشها مکرر تجربه شده و گاه باشد
جای خارش جراحت شود علاج آن مردار سنگ و کات هندی
هر یک یکمثقال در آتش بسوزانند و خاکستر آنرا با نیم مثقال

نیله توتیا

نیله توتیا و دوازده درم روغن سرشف چندان بسایند
که مثل مرهم شود و در ظرفی کرده لته بر سر چوبی پیچیده از آن مرهم زنند
و بر آن جراحت بمالند تا برطرف شود و این مرهم برای
جراحت آتشک نیز مجرب است نوعی دیگر کوکنار از هر یک یکمثقال
هلیله زرد و سیماب و شیطرج هندی هر یک نیم مثقال عفص دانکی
روغن کنجد بیست مثقال همه را مثل مرهم کرده شب بر بدن بمالند
و صبح در حمام یا خارج حمام با آب گرم بشویند نوعی دیگر زفت رومی
شش مثقال مردار سنگ شش مثقال نرم بکوبند و در دوازده
مثقال روغن سرشف یا روغن کنجد بجوشانند و صبح و شام موضع
کرج کاج را شسته و خشک کرده بمالند مجرب است نوعی دیگر حنا و زیره سبز
و هلیله زرد با آب بسایند بمالند و اگر بدن را [illegible] آبله کرده
غده ها بر آورد بکرد چشم کوبند و آب آنرا گرفته فصد بر آن

بالد تا بر طرف شود ورم اعضا هر عضوی از اعضا که ورم کند اگر علامات خون
ظاهر شود فصد باید کرد و اگر بر اخلاط دیگر بود بطلاها و ضمادات که در ان
امراض مذکور شد علاج کنند فلغمونی ورمی بود در اعضا با تب و غلبه حرارت تیز و درد بسیار
و بیم تب زدن علاج خوردن شراب نارنج صفت آن قند سفید
هشتاد مثقال بقوام آورند و دیگر از سر آتش فرود آورند و شش مثقال آب
نارنج در اندک گلاب دهند و در ظرف کنند هر روز یک مثقال آن در هفت مثقال
آب سرد حل کرده ناشتا بخورند و نشاسته و سرکه مساوی بر ورم طلا
کنند ورم بنا گوش و شقیقه اول آن را با سرکه بجوشانند تا خون از آن
برآید یا رگ پیشانی بزنند و دست مالی در گوش نهند تا خون خوب از آن
برآید نشاسته و سرکه را بر بنا گوش و شقیقه طلا کنند سرخ باد اول مسهل صفرا
بخورند و بعد از آن آب کدو چنانچه در امراض دق گذشت بخورند
انار مثقال سکنجبین داخل کنند ورمی سپید باد بود علامت آرام یافتن

آن بار ده

در علاج ... شربت زوفا ... نیست

آن یا آن زود علاج چیزهای ملین خوردن و از چیزهای نفاخ ملاحظه کردن
و خوردن شربت زوفا صفت آن زوفا هفت درم عناب بیست دانه
انجیر دانه بنفشه چهار درم اصل السوس مکوک هفت درم پرسیاوشان هشت
پرسیاوشان هشت درم تخم خطمی از هر یک چند درم همه را
در آب جوش دهند تا محرارتش رود بالیند صاف کنند با کمی قند
بقوام آورده و چند درم از این یکجا داخل کنند هر صبح بهار درم مثقال
بخورند ورمی که زرد بود این علت از بلغم رقیق بود علاج ترک دادن
مکرر و بعد از آن طلاها کردن صفت آنها نطرون بوره ارمنی هر یک
یک مثقال کوفته با چند اوقیه سرکه و آب مورد با آب زرد لانه
و قدری عسل در آن حل کرده طلا کنند جذام مرضی است که آن را
سرطان جمیع اعضا گویند علامت سرخ رنگ مایل بسیاهی و تیرگی و تنگ نفس
و گرفتگی آواز و عطسه زدن بسیار و بسته شدن منفذ بینی و ظهور

عذدها در اعضا بود علاج فصد بدن و بعد مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله
سیاه و استفراغ سوداوی باید کرد چنانکه در امراض سوداوی گذشت
و روغن بنفشه و کدو و دارچینی چکانیدن و هر روز بحمام رفتن
و خوردن این سفوف مجرب صفت آن ریشه کرفس چکار با خلل منیه
مساوی کوفته هر روز صبح ناشتا یک مثقال از آن سفوف نمایند
شرا شرا را دمه ... گویند چون از غلبه خون باشد علامتش
پری رگها و سرخی رنگ ... بسیار علامات خون بود علاج اول
خون کم کردن و بعد از آن آن ملین را خوردن که بجمیع امراض
دموی نافع است صفت آن عناب سپستان هر یک بیست دانه تمر هندی آلوی
بخارا هر یک ده مثقال عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک
هر یک سه درم همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید
مالیده صاف کنند چهارده مثقال ترنجبین در آن حل و با زصاف

دیگر

دیگر بخورند غذا عدس مقشر اگر باشد یا تمر هندی بخورند و شربت
آب لیمو یا آب غوره یا سرکه یا گلاب و روغن کنجد بمالند و صبح بحمام
رفته بشویند و رینا صفت ... جوششهای ریزه را گویند
که بر ظاهر اعضا پدید آید و بدن را بگزد چنانکه گویی سوزن میزنند
و حدوث این علت از غلبه اخلاط تیز بود علاج شوری عرق
بود از سبب ناشستن بدن و حرکت کردن و در آفتاب رفتن علاج
استفراغ صفرا از بدن کردن بمطبوخ فواکه و ورق گل
و تمر هندی و سکنجبین مساوی بخورند و بحمام رفتن
و بدن شستن و آب سرد بسیار بر بدن ریختن و در جای خنک
نشستن و غذا مزوره بنوماش و کدو خوردن و آب انار
ترش و شیرین گیلان و تخم خرپزه با گلاب ساییده طلا کنند
بنات اللیل یعنی جوششهای خورد یا خارش بر ظاهر اعضا

پدید آید بدانکه حدوث این مرض از خشونت ریشهای سر و روی بدن
مولد بود از مسامات را بسته حرارت محتبس گردد متحلل نتواند شد
علاج گلاب با سرکه در روغن کنجد بمالند جوششهای
که بر سر پدید آید از آن چرک مثل عسل یا رقیق تر ظاهر شود و قسمی را
در آن چرک رقیق آید خشک بود علاج هر دو قسم زاج سفید
با اشنان کوفته و با سرکه ضماد کنند جرب این از قسم
عفونت است و آنرا پشه خواره نیز گویند مثل جائی که پشه
گزیده شود دانهای ریزه بر بدن ظاهر آید و چنین معلوم شود که سوزن
بر بدن میزنند علاج اول تنقیه بدن و دماغ و بعد از آن
اشق و صبر را مساوی سائیده بر بدن ضماد کنند و به آب گرم
بشویند آبله فرنگ علامتش جوشش اعضا و درد بندها
بود علاج ناگهان بسیار و از طعامهای گوشت و از مقوی نگاه کردن
و ماش

و ماش و برنج خوردن و چون بدیر کشد فصد کردن و اگر
باین تدبیر بر طرف نشود بسیماب بدهند صفت آن سرو کوهی را
خوب چندانکه کهنه ببرد و روز بر بسته و دو مثقال سیماب را
در ظرف آهنی اندخته آتش ذغال بر آن نهند تا دود
آن ببدن برود و ملاحظه کنند که دود آن بدماغ برسد و حب سیماب
بخورند صفت آن فلفل چهار مثقال هلیله سیاه چهار مثقال کوفته و بیخته
و هفت مثقال سیماب در انجیر آن که کف مال کنند تا سیماب در آن
کشته شود آنگاه چهارده بخش کنند و هر روز یکبخش آن را
حب کرده یکی را صبح ناهار و دیگر را بوقت خواب بخورند و غذا
نان با نمک از خمیر بر آمده و شیر برنج با قند و نبات
بخورند و پاچه بره یا بزغاله یا گوسفند بخورند یا اگر سفوف
سیماب بخورند صفت آن هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست

بلیله فلفل هر یک دو مثقال شکر سفید سیزده مثقال ادویه را
کوفته و بیخته با هفت مثقال سیماب درهم کف مال کنند
تا سیماب در آن کشته شود آنگاه چهارده بخش نمایند هر روز
یکبخش را صبح و دیگر را شب بوقت خواب سفوف نمایند
و گلاب بر سر آن بنوشند و غذا و پرهیز بدستور سابق
آبله مرغان علامت آن آبله بزرگ مثل آبله اطفال پر آب بر اعضا   آبله مرغان
ظاهر شود اما از آبله اطفال بزرگتر و پر آب تر بود علاج اول
خون کم کنند و تا سه روز هر روز سه مثقال سنا مکی را کوفته با سه مثقال
تمر هندی در یک پیاله آب بجوشانند و صاف کرده بخورند و بیدار
سوزانیده و خاکستر آن را بر ماستی بر زمین انداخته تا شتا
باید مرهم که بر آن بمالند شفا یابد درد جوشش دهان بنفشه و خطمی و خاری
را مساوی در آب جوشانیده غرغره کنند و سعتر در دهان
نگاه دارند

نگاه دارند و بریزند تا لعاب دهان شسته شود بعد از آن خرفه و
طباشیر و سماق را مساوی کوفته بر آن پاشند و مرهم نوره را
صبح و شام بمالند صفت آن موم سفید سه مثقال در ده مثقال روغن
گل سرخ یا روغن کنجد گداخته و آهک را سه بار در آب زده
و در سایه خشک کرده یک مثقال کتیرا سفید نرم کرده دو مثقال همه را
در ظرف مس کرده بسایند تا مرهم شود بمالند دیگر [illegible]
رنگ عضو از دست یا پا بهم رسد فلفل را بجوشانند و بخار
آن بدارند تا خوب عرق کنند و آن آب را بر آن بمالند
قوبا چون از ماده رقیق بود علامتش ظهور زرد و درشت
علاج خردل پنج مثقال بکوبند و با سرکه ضماد کنند یا روغن گندم را
گرفته بر آن بمالند در حالتی که بگوشت فرو نرفته باشد صفت روغن
گندم ظرف آهنی را گندم در آن کنند و پارچه آهنی را در آتش گرم

کرده بر سر آن نهند تا روغن از آن بر آید بمالند و اگر
بگوشت فرو رفته باشد گوگرد زرد کوفته و سیماب از هر یک پارچه گذرانیده
از هر یک دو مثقال روغن گاو و پیه بز در سر آب شسته
باشند باین طریق که پیه را بگدازند و در آب سرد ریزند
و باز بگدازند و در آب ریزند تا هر قدر خواهند از هر یک
به مثقال همه را باهم آمیخته چندان بمالند که سیماب در آن کشته
و بحبش کنند و هر روز یک بخش را پیش آتش یا
آفتاب گرم بر بدن بمالند و تا دو ساعت خوب
بگذارند بعد از آن بحمام بیرون با آب گرم بشویند
سرطان ورم سخت در بدن چیده آن را پنهان بسیار است
حدوث آن از ماده سودا که در اعضای رسیده بزم
بتحلیل ریزد و زنان را در رحم و مردان را در خنیشان
و دوالی قضیب

و دوالی قضیب ریزد و گاه باشد در بالا کران و در پاشنه‌ها
باطراف در آرند علاج در ابتدا فصد اکحل و بگذارند
زیاده شود و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و حب آن
و در ربع گذشت بکنند و انچه در جذام گذشت بکنند
و ماء الجبن و سکنجبین بخورانند صفت ماء الجبن بز سرخ
صحیح و جوان را که چهار روز بود که زائیده و چند روز گشنیز تر
و کاهو و کاسنی با بادیان علف جو بخورد و او دهند
با شاهتره و دو رطل شیر از او بدوشند که یکصد
هشتاد مثقال بود و در دیگ سنگ یا گل کهنه بجوشانند
تا نیمه آید هشتاد مثقال سکنجبین دهند و بچوب انجیر
پوست کنده در آن اغاز زنند و بگذارند تا بسته شود
آنگاه از آتش فرود آورند و در کیسه اندازند و چادر

و ظرفی در ته آن نهند تا تمام آب آن را بگیرند باز آن آب را
در دیگ کهنه بجوشانند و کف آن را گرفته دور کنند و هر روز
یک رطل با سکنجبین سه دفعه بخورند هر دفعه سی مثقال و فاصله
میان هر دفعه دو ساعت بکنند ادبا کوچک حدوث این مرض
از سوء الهضم و تخمه بود و آن اماس کوچکهاست سخت
علاج در ابتدا این شکل را بر آن بنویسند و شکل این است
لحرلولح اگر برطرف نشود فلفل دو مثقال
گل خطمی یک مثقال کوفته و ده مثقال زفت را
گداخته داخل نموده بر پارچه کشیده بر آن چسبانیده و فصد کنند
و استفراغ به مسهل و حب اصطمخیقون و حب ایارج
فیقرا و مطبوخ ترید بکنند و بعد از آن جلاب با دیاغ و تخم
بالنگو و گل قند بخورند حبوب و مسهل در امراض سابقه گذشت
و غذا

و غذا نخود آب با دارچینی خورند و اگر زیاده شود مرهم
داخلیون بمالند صفت آن مرداسنگ ده درم سائیده
با پنج درم روغن زیت یا کنجد جوشانیده تا رنگ بگرداند
و فرو گرفته در کاسه و نیمه لعاب حلبه و شیره بزرک و لعاب
بزرقطونا و لعاب خطمی و لعاب مرو هر یک بیست و چند درم داخل کهنه
باز بر سر آتش نهند و بجوشانند و التیام دهند تا مرهم شود
خنازیر ورم سخت و طولانی که در بن گوش یا کش ران
بهم رسد علاج در ابتدا فصد و ارباب سلخه طلا کنند یا آن موضع را
بروغن کنجد چرب کهنه خردل را با آب سائیده بر آن بندند
یا سرکین که در ته های کوهنداران می چسبد در آب جوشانیده
بر آن بندند و اگر باین تدبیرها برطرف نشده یا ریش شود
باید شکافت و بر آنها بیکه بر جراحت می نهند علاج کنند.
خنازیر

ریشته ریشته آن را گویند که اول ورم کند و درد سخت کند
بعد از آن بشکند تخم ریسمان برآید **علاج** خون خرگوش
یا آرد جو یا تخم سپند بخیر پوست کنده یا آرد جو سوده
بر آن بندند یا آهک را با قلیاب بر آن بندند یا فضله کبوتر
این تدبیرها علاج بکند تا تمام بر آید و به شود و مجرّب تر انچه
ما خود تجربه کرده ایم چوب داغی که بر دست سبب بسیار شده
و با قند سیاه حب کرده بخورند بکیبار بر آید خلاص شود **لولو لا زنخ**
که لکالوس مشهور است و مرسی سخت و تولد این ورم
از علّة غلیظ بلغمی باشد او یا مرکب از هر دو **علاج** سوزانیدن
داغست تا بر طرف شود **باب شانزدهم** در امراض آتشک
و داء خوق آکله و طاعون و کلف و بهق و برص و کنده بغل
و داء الحیه و داء الثعلب یعنی و شدن موی در جوانی و درهم

امن دا

موی و لاغر سر و درهای بدن **آتشک** مرضی است مهلک
و زایل کننده مغز استخوان و سست کننده و از کار برنده
تمام اعضا باشد و سبب حدوث این مرض اکثر از صحبت زنان فاحشه
باشد یا از اکل و شرب با صاحبان این علة یا بحمام رفتن با ایشان
یا از اعراض دیگر و چیزهای مخالف خوردن بهم **علامت**
پر آب شدن چشمها و آب در حلقه چشمها گردیدن و ریختن
موی مژه و ریش و ابرو و گرفتن صدا بود و بوی تعفن از
مریض آید **علامه** زخمش آنست قضیب شود یا اطراف
یا بر زبان پدید آید و آبله بزند و کنارش زرد یا سفید بر آید
باشد و میانش کود و سیاه رنگ بود و از هوای خاک و باد و کثرت
درد عظیم بگیرد **علاج** عمده آنست که چون اثر این مرض ظاهر شود
اول یکبار بول خود را گرفته صبح نهار اندک خاکی بر آن زخم

در کل آلوده شود بخورد تا صدا پیش گرفته نشود و مرض در عمق بدن
جا بگیرد و ریشه بدرون ندوانده و سر و ریش و مژه چشم
بول خود شوید تا از ریختن محفوظ و تا سه روز بول خود را
کل آلوده کرده بخورد و بعد از آن فصد و حجامت متعدد بکنند
و خون را هر سه دفعه کم کنند تا ضعف غالب نشود و آزار
از قوت باشد و نقدی شوانکرد بعد از آن بدواها پردازند
هر نصف با دکان حنکا شش مثقال فلفل بیست یکجا کوفته
و بیخته با آب حب ها زند و صبح نهار بخورند تا سه روز بهمین
طریق پرهیز ندارد هرچه خواهد بخورد **و از مجربات**
ریشه درخت چوب چینی ریوری پروری بگیرد و بکوبد و با آب
ادرک حبها زند و شربتی یکمثقال هر روز نهار بخورد
تا سه روز **و غذا** نان از آرد ارزن خود با روغن بسیار

دو ملک

و با نمک بخورد و از همه چیز پرهیز کند تا به شود **علاج زخم**
آن رال و مصطکی و سیماب مساوی کوفته باهم چندان
بمالند که سیماب در آن کشته شود و با موم و روغن کنجد مرهم
ساخته بر زخم نهند **و مجرب تر از آن** هلیله بزرگ کابلی را
با آب لیمو بر پشت تاوه که نان می پزند چندان بسایند
که مثل مرهم شود و بر زخم نهند فوراً خشک شود و شفا یابد.
نوعی دیگر تا بچلی بسیاری سوزانده و سوده و خاکستر آن
بر زخم پاشند خشک کند و برطرف شود **نوعی دیگر** کوپاریرا
کله بسوزانند با قدری نیل توتیا سوده بر زخم پاشند
جلاب کابلی و مسهل و منضج بخورند **اگر** هر پرگشید باشد
تا سه روز سه مثقال ریشه خطمی را که بزبان هند
ابدر این کاجر گویند جو کوب کرده شب در آب بخیسانند

وصبح بجوشانند تا یک آثار به نیم آثار آید صاف کرده
بخورند وغذا نان آرد بی نمک نخود با روغن بخورند
ودر این سه روز از همه چیز پرهیز کنند که ما خود چند کرت
همین دوا را به تجربه رسانیده ایم ومردم بسیار از این دوا
نجات داده ایم واگر از خوردن ریشه حنظل بسیار
حرارت کند بعد از آن سه روز هم هر روز یک پیاله
شیره برگ درخت نیم را بخورد وغذا همان آرد نخود
بی نمک نان کرده با روغن بسیار بخورند واز همه چیز
پرهیز کنند که شفاست علاج دیگر نسخه فرنگ که آتشک
فرنگی ده ساله را علاج کرده مجرب است روز یکشنبه
قبل از طلوع آفتاب ریشه درخت آک را بدست مسک
بر آرند که آهن براو نرسد ودر سایه خشک کنند

وخوار

وخوار باید بود که سایه آدم بروی نرسد وبعد از
خشک شدن پوست آن را گرفته بسایند بوزن
یک دانه هل هر روز وزن کرده حب سازند وصبح با آب
نهار فرو برند وتا ده روز چیزی به سر آن بخورند
وغذا بوقت دو پاس یا سه پاس نان بی نمک با روغن
تازه هر قدر خواهند بخورند وروز دیگر اگر بشره ضعیف باشد
رخت بفرمایند وبروز سیم نیز بوزن همان دانه هل بندی
با آب حب کرده بخورند وغذا همان نان بی نمک با روغن تازه خود را
در شش روز بخورند بعنایة الله اگر آتشک ده ساله
باشد شفا یابد چنانچه فرنگ در حضور آتشک ده ساله را معالجه
وخود مکرر تجربه نموده ایم وبعد از شفا یافتن آتشک درد
استخوان خواهد بود واکثر را دیدیم که از نطفه افتاده

بهتر آنست که در عین آزار که دوا بخورند سه روز هر روز
پنج درم ترنجبین با شیره ورگ را گرفته لبنه درم
انقوزه در آن حل کرده بخورند که نجات نافع است واثر
از باد آتشک در اعضا نخواهد ماند واگر دواهای دیگر خورده
شفا یافته اند که ضرورست خوردن انقوزه تا بدن را
از آفت آتشک پاک کند ودر علاج مرض ودواهای بسیار
مشهورست سیماب وسیماب خوردن ورس کپور وغیر
ذالک وچیزهاییکه ما خود به تجربه رسانیده ایم ونفع دیدیم
بیان نمودیم وزینهار از خوردن سیماب ورس کپور احتراض
کنند که نقصان به دندان ونطفه دارد والله اعلم
آنچه خوره را گویند علاج سرخی یا سیاهی یا زردی رنگ
آن بود علاج کلال ارمنی را با سرکه بدور آن

بالیده طلا کنند

همیشه طلا کنند که زایل شود وفصد نفس گوشت تازه را
بر آن نهند وبار بار روها ومرهم ها که متعارف است مداوا
کنند ونسخه به تجربه رسانیدیم روغن فضله آدم بود که
خوره را شفا داد وبرص را برنگ بدن آورد وناسور را
شفا داد صفت روغن فضله شیشه را بگل حکمت بگیرند
وبار نه فضله اقسام مردم را از بقال وعطار
وقصاب واطفال وپیران همه را خشک کرده ریزه
ریزه کنند ودر آن شیشه کرده تا پر شود وسر آن بموم
دم بسته بندند وتنکیس نموده ظرفی پر آب بزیر دهن
شیشه بگذارند تا روغن در آن بچکد وللته بر سر خوره
چکیده از آن بر خوره وناسور بمالند وبرای بهق
وبرص هر روز یک از آن بخورند وبر ظاهر اعضا نیز بمالند

برنگ بدن آید کلف آنرا گویند که نقطهای سرخ
یا زرد یا سیاه بر بشره بهم رسد و عوام آن را
لکّه گویند علاج اول حجامت یا زلو بر زنخ بچسبانند
یا رگ باسلیق بزنند بعد از آن حب ایارج فیقرا یا
ایارج لوغاذیا بخورند و مکرر قی بکنند تا دفع شود
و بعد از خولنجان کهل خولنجان را با شیر حل نمایند
و بر روی طلا کنند یا تخم کلم را با شیره کلم کنجد را
سوده طلا کنند و اگر از این تدبیرها برطرف نشود
از زروت و کتیرا با شیر گاو سوده بر روی طلا کنند
و یا قاپ های گاو را با کتیرا و زهره بز با هم سوده
طلا کنند و بمطبوخ هلیله زرد و افتیمون استفراغ
اخلاط بکنند و بعد از آن تخم ترب را با مغز خیار در آب

گل معصفر

طاعون

بهق برص

گل معصفر نرم سوده طلا کنند طاعون ورم سیاه رنگ یا خاکستری
رنگ یا سرخ رنگ یا زرد رنگ بود که در کشاله ران یا بن
گوش یا زیر بغل پدید آید باید دانست که این مرض مهلک است
چاره باید کرد علاج سرکه و سیاه دانه را با هم سائیده ضماد کنند
مکرر تا برطرف شود بهق برص سفید یا سیاه بر ظاهر اعضا پدید آید
اول ملاحظه نمایند که بگوشت فرو نرود علامتش آنست که چون سوزن
بر او فرو برند خون برآید که علاج خواهد شد و اگر نیاید علاج نخواهد شد
و چون تازه بود مبروص پوست و ریشه کوله سرخ را خشک کرده
و سوده هر روز ناهار یک مثقال سفوف کنند و از همان پوست های
سائیده بر بدن مالد برنگ اصلی خواهد آمد دیگر علاج بمنضج
و مسهل ها در پی بکنند و نیز از خاک روق بمالند صفت آن زاج سفید
صد درم شوره موش و ... پنجاه درم با کدوی تازه بکوبند

عرق کردن بسیار

و با زنبق مشرق گوگرد بکشند بمالند برنگ اصلی خواهد آید در باب عرق
کردن بسیار اگر بد بوی بود علاج نباید کرد که عفونت های کثیف است
و عرق دفع می شود و اگر بد بو نبود البته علاج کنند که موجب ضعف
و سستی بدن است علاج صندل و گل را با آب سرکه یا آب غوره
سائیده بر بدن بمالند تا برطرف شود خوردن که حبس عرق
بکند و برای غش و سیلان منی و سستی اعضا و ضعف
روده و دور ... که از سردی بود نافعست صفت آن کشمش سبز را
پانزده درم هلیله زرد هفت درم در هم کوفته حبها سازند
و شربتی چند درم ناهار بخورند و آب گرم بر سر آن بنوشند
کند لغل از تعفن خلطی است که در حوالی دل بهم رسد
علاج اول باید بمنضج و مسهل خوردن دفع اخلاط کنند
و آب سیب و مرد ارسنگ و آب بهی و توتیا را سائیده

با عسل طلا کنند

بوی بغل

سفید شدن موی در جوانان

با عسل طلا کنند یا سعد کوفی و بیخ بنفشه سوده بمالند یا آنکه توتیا و مرداسنگ
و زاج سفید و صبر سقوطری و مرمکی و مشک و کافور از هر یک قدری با گلاب سائیده
جهت زخم و خشک کرده نگاه دارند و هر گاه خواهند یکی از آن ها را با گلاب آمیخته
بمالند و کم مسهل خوردن است بغل خوشبو شود و اگر عضوی با آتش بسوزد
کافور و سرکه را سوده بمالند داء الحیه و داء الثعلب هر دو علت ریختن
موی را گویند چنانچه موی بریزد و جایش صاف باشد علامت آن سرخی رنگ آن جا بود
و ورم دموی و در صفراوی زردی رنگ و در بلغمی سفیدی و در سوداوی
تیرگی رنگ بود علاج اگر مکان مورثه سرخ بود خون بگیرند و اگر برنگ علتهای
دیگر بود منضج و مسهل بخورند و بیاز عنصل با سرکه طلا کنند و پوست حب السلاطین را
دور کرده بر سر سنگ نرم سائیده بر آن موضع بمالند البته موی بروید
موی در جوانان سفید شدن چون از خشکی بود علامتش تشنگی و آب خوردن
بسیار بود علاج خوردن انگور و خربزه بسیار بود اگر موی سر و ریش چون موی

موی بکنیان و مرهم چند از کرمی و صبر تا بود خرفه و کافور علامتش بقطع یافتن
از چیزهای سرد و تر بود خرفه و کافور با لعاب بزر قطونا باشد و بزر قطونا را
با روغن بادام بپزند و عسل و زنجبیل و چیزهای گرم نخورند
در شق شدن موی سر و ریش علامتش رطوبت مزاج منی و کمی خواب
و خشک دهان بود علاج بزر قطونا و لعاب خطمی با مسکه گاو صبح و شام بمالند
در علاج فرو دن اسباب خواه سبش گرم چون باشد و خواه غیر آن که باید خود را
از غم و غصه دور دارد و خواب با آرام بکند و غذاهای لطیف خوردن
و خود را بصحبت مشغول داشتن و بکنار سبزه و آب روان نشستن
و اگر ذهنی بسیار بود از رطوبت بسیار بود خود را بشغل و مهمی را مشغول داشت باید
و از خواب گران بسیار محترز باید بود قمله کرمی است در اندرون شکم
بر یکجانب تهی گاه و زیر ناف بهم رسد علامت چون دست بر آن نهند
و بیفشارند حرکتی معلوم شود که گویا تیز که میزنند و همیشه مریض را بی آرام دارد

علاج

علاج هفت مثقال خولنجان و سه مثقال نمک را کوفته و در یک قدح آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده بیکدم ناهار بخورند تا سه روز
بهمین طریق بر طرف شود طبله آن نیز کرمی است که بالا یا زیر ناف
بود علاج هفت مثقال خولنجان با سه مثقال نمک در عرق دارچینی
بیکدم بخورند تا سه روز بهمین طریق رشفا است باب پانزدهم
در یکی یاد امراض چشم بدانکه چشم مرکب است و از
هفت طبقه و سه رطوبت ظهور این مرض اکثر از بخار
معده و غلبه خون بود و اقسام در امراض چشم بسیار شد
و اکثر اشتداد آن از خون بود و اقل از بخار معده
چون سرخی و آماس چشم زیاده بود رگ باسلیق و قیفال
زنند و اولی آنست که حجامت پس سر بکنند و خون زیاده بگشند
و بعد از آن مداوا کنند به برد و علامت آن برد دانه بود در اندرون

چشم و در موضعی ... مژه میرود علاج سکنجبین و صبر و کندر
زرد هر یک قدری سائیده بر چشم طلا کنند شعر منقلب
و شعر زاید بدانکه کج شدن و بر آمدن مژه و زیاده
که بر آید اول باید تنقیه دماغ بکنند اگر دانه در اندرون پلک
باشد بر گردانند و به کف دریا بمالند تا هموار شود
و بعد از آن تریاک و نبات بمالند تا خون بسیار از آن بر آید
و غذا شوربای چرب بشرحه گوشت بخورند و اگر موی زاید باشد
بمنقاش بکنند و خون خروس سفید در آن جا چکانند یا آب
منی که مجرب است دیگر نروید در علاج درد چشم
آب لیمو را در ظرفی کرده بر سر آتش نهند تا بجوش آید و زاج
سفید سرخ رنگ را سوده در آن اندازند و بر اطراف چشم
بمالند و حب با ضمه تا خشک شود آنگاه با آب دهان سوده

براطراف

براطراف چشم بمالند درد ساکن شود سبل غلظت
و حمرت کرانه پلک و ریخته شدن مژه گویند این مرض از
رطوبت معده بود علاج سفیده تخم مرغ و برگ خرفه را با روغن
گل سرخ کوفته بر آن ضماد کنند شرناق یعنی زیاده پیه چشم
و پلک باید آن پلک را بر گردانند و کف دریا را آهسته
بر آن بمالند تا بسیار خون از آن بر آید بعد از آن
کتیرا را با شیر دختران مرهم کرده بر پشت چشم ببندند
و بعد از سه روز این دارو را مثل غبار کرده در چشم
اندازند صفت آن چشم زج را در میان پیاز سفید کرده
در آتش کنند تا پخته شود بر آورده از پیاز پاک کنند
و در سایه خشک نمایند و کتیرا اسفید و نبات و از زرد
همه را آسا و کرده و از پارچه گذرانیده در چشم اندازند

غرب

تا به شود **غرب** ریشی بود که در کنج چشم بهم رسد در جانب
دماغ و چون دست بر آن فشارند چرک بر آید
علاج زنگار و اقلیمیا نقره و سفیداب ارزیز و صمغ عربی
از هر یک دو درم در آب سداب که دو درم اشق در آن
حل کرده باشند بسایند و شیاف کرده و خشک نموده
بگاه حاجت با آب دهان سائیده و بر پر کرفته در چشم کشند

سبل

سبل که پیدا شود در رکهای در هم بافته بر سفیدی چشم
علاج شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته
و زاج سفید سوخته هر یک دو درم زنگار دو و نیم درم زعفران
قرنفل هر یک دانکی صبر سقوطری و افیون هر یک نیم دانک
همه را سوده با میل در چشم کشند **و اکر** سبل و جرب هر دو با هم
باشد بصر و غبار علاج نمایند **صفت** آن توتیای شسته در فقره زیک
سوخته

درد چشم

سوخته هر یک دو درم نبات سفید پنج درم همه را مثل غبار
سائیده در چشم کشند **درد چشم** **علاج** آن نبات
و چشیزج در پارچه و مامیران مساوی مثل غبار سوده
در چشم اندازند **طرفه** نقطه سرخ یا کبود یا سفید که در چشم

طرفه

بهم رسد **علاج** کندر را بر آتش اندازند و دود آن را
به چشم بگیرند تا بر طرف شود **ظفره** یعنی ناخنه رکهای سرخ بود

ظفره

که از کنج چشم بطرف مردمک کشیده شود **علاج**
مس سوخته و شادنج مغسول هر یک دو درم فلفل
دار فلفل زعفران تخم حنظل هر یک یک نیم دانک
اقلیمیای طلا یک دانک همه را مثل غبار سوده بر میل با آب دهن تر کرده
کرفته در کنج چشم نهند مجرب است و خون کسیا و شان را
کرفته و سر میل را با آب دهن تر کرده با آن غلطانند و در کنج چشم

دمعه

نهند تا تمام رکها بر طرف کنند **دمعه** آب رفتن از چشم
چون از کرمی باشد **علامت** سرخی چشم **و چون** از سردی باشد
سفیدی رنگ چشم باشد **علاج** آنکه از کرمی بود صبح و شام
جواهر سرمه در چشم کشند **صفت آن** راسخت چلپی سرمه اصفهانی
از هر یک دو درم مروارید ناسفته سه درم یاقوت دو درم
موم کافوری ده درم تمام ادویه را کوفته در ظرفی از آهن
کرده بر سر آتش نهاده موم را در آن اندازند و آتش را تند
کنند تا در میان آن افتد و روشن شود و بگذارند تا موم سوخته شود
آنگاه بر آورده در هاون دسته انداخته یکمثقال ورق نقره
داخل کرده بسایند تا مثل غبار شود و بمیل نقره صبح و شام در چشم
کشند **نوعی دیگر** مس سوخته پانزده درم کف دریا اقلیمیای طلا
نمک سنگ شادنج مغسول جدا جدا یکسر سرمه اصفهانی اسبید

هر یک دو درم

هر یک دو درم قرنفل شسته هر یک یک درم صبر سقوطری مامیثا هر یک
پنج درم مرمکی نشاسته زردچوبه هر یک سه درم پوست هلیله
کابلی چهار درم همه را مثل غبار کرده با میل طلا صبح و شام در چشم کشند
قرحه چشم ریش شدن چشم **علامتش** روان چرک از چشم با
درد بسیار و زردی رنگ روی بود **علاج** انزروت
یکشبانروز در شیر خر خیسانیده و در سایه خشک کرده زباک و کتیرا
سفید هر یک یک درم کندر دریائی نیم درم سفیداب پوست تخم مرغ
هر یک هشت درم صمغ عربی چهار درم همه را کوفته مثل غبار
سوده با سفیده تخم مرغ شیاف سازند و با آب و دهان بمیل در چشم
کشند **بیاض** سفیدی که بر سیاهی چشم افتد آب برگ شقایق با عسل در چشم
کشند تا بر طرف شود **انتشار** کشیده شدن ثقبه عنبیه از موضع
روشنائی چشم چون از کثرت رطوبت ثقبه بود علامتش نفع یافتن از

کرسنه و ریاضت ایله تنقیه دماغ کنند حب صبر صفة آن صبر سقوطری تربد سفید
پوست هلیله زرد هر یک یک درم تخم خطمی یک دانگ برگ سنا
یک نیم دانگ مقل ازرق یک درم و نیم مصطکی و کتیرا هر یک دانگ
همه را کوفته نیم درم غاریقون از مویینه کنند رسنیده حب کهه
با آب بادیان حب سازند و به عسل غلطانیده بنهار بخورند ضیق الحدقه
یعنی تنگ شدن چشم چون از رطوبت ایله علامتش علامات ظهور
رگهای چشم بو علاج شیاف زعفران در چشم کشند
صفة آن زعفران اقاقیا هر یک درم مامیثا گل سرخ جو
مرمکی نشاسته صمغ عربی از هر یک نیم درم همه را نرم
سائیده با آب پاکیزه دو درم افیون در آن حل کرده باشند
برشند و شیاف ساخته با آب دهان بمالند در چشم کشند
رمد که چشم سرخ شود و درد داشته باشد چون از انجا ر

رمد

بعده

ارح کسیه زنکار

معده ایله علامتش زیاده شدن از امتلاء معده و قصور هضم ایله
علاج مسهل بخورند تا معده از اخلاط پاک شود صفة آن صبر سقوطری
کوفته و بیخته یک درم غاریقون بمویینه بیخته ده درم اطریفل کشنیزی
چهار درم با هم سرشته و حب ساخته در شربت بنفشه غلطانیده
فرو برند نزول الماء فی العین فرود آمدن آب در چشم آنچه رقیق ایله
آن را مروارید گویند چنانچه تمام عالم سفید نماید آن را ابتدا
بدوا و داروها علاج توان کرد و انتها بدت کاری و بخور آب
سیاه و آب کبود و آب سبز ایله هیچ علاج نشو مگر خوردنی
صفة آن صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد مصطکی کتیرا محموده
زعفران هر یک دانگی گل سرخ دو دانگ همه را کوفته بیخته
با آب خمیر حب کنند و در شربت بنفشه غلطانیده فرو برند شربت بنفشه
گل بنفشه بیست پنج درم شب در یک کاسه آب گرم بنهند و صبح

بجوشانند تا نیمه آید پالایند و صاف ایله با یک اتار قند سفید
بقوام آورند اگر در چشم گل سفیدی بهم رسد آب گیرد از انقلاب
رگها با برنج اندازند و با کودی چندان بپایند که غلیظ شود
و در همان رگها بیاویزند تا خشک شود اکاهبرک نیم را آتش بخته
رگها را ببرد و آن بداند تا خوب بگیرد و هر روز باقدری شیر
دختران در آن بشیده بر انگشت حل کرده بمیل در چشم کشند
تا بر طرف شود سفید شدن چشم که بدون درد من سبب باده ایله
در زمین نزی که مار گشته در آن زمین دفع کنند هر که با آن زمین
بول کند بخار از آن متصاعد شده بچشم رسد سفید شود
علاج بیار حجل کوکلان و میل سرمه را در مقعد او کرده
بگرداند تا به پیه او آغشته شود در چشم کشد و روشن شود
عشا یعنی شب کوری این علة بیشتر مردم را حادث گردد

چشم آنها

چشم آنها شیاف شود علاج بادیان را کوبیده و در عسل
جوش داده در چشم کشند و یا میل سرمه را در مقعد حجل کوکلان
کو رسنیده در چشم کشند و یا آب بار زیابحل نرگس کهه در چشم کشند
یا قدری در زنفل با قدری کج بیان دو قبر نرم ایله و چلر سفید کو غنه را
کاردی کشیده بر سر آتش نهند تا کف آید آن در زنفل با کج کهه را
بر آن کف باشند و میل کرده در چشم کشند یا جگر کوش آدمی با عسل
مخلوط کرده میل کرده در چشم کشند تا بر طرف شود جهر روز کوری
این مرض اکثر مردم را عارض شود چشمان کبود ایله علاج هر لیسه یا گوشت
گاو بخورند شفا بود ضعف البصر چون از رطوبت بلغم ایله علامت سفیدی رنگ
روی و چشم ایله علاج مسهلات بلغمی که در امراض بلغمی گذشت
بکنند و صبح شام در چشم بکشند صفة آن مروارید ناسفته یک مثقال
ماميران یک مثقال بوره ارمنی دو مثقال نیم مشک قیراط همه را مثل غبار

دمعه

بهیل در چشم کشند روشنائی بیفزاید **دمعه** که بی اختیار آب از چشم
فرو ریزد سبب این مرض یا از بریدن رگ ناخنه یا از داروهای تیز
در چشم کشیدن بود منفذ چشم را از طرف بینی گشاده کرده
بی اختیار آب فرو ریزد **علاج** پوست بصری با آب غوره پرورش داده
در چشم کشند یا ده درم توتیا را با ده درم دانه مقشر و ده درم
پوست هلیله کابلی نرم سائیده با گلاب سرشته شیاف سازند
و هر روز یکبار با گلاب بحل نمایند در چشم کشند **ژاله** پرده ایست
بالای چشم بطرف سر دنگ فرود آید **علاج** کف دریا و سنگ
بصری و توتیای سفید و توتیای سبز و چاکسو همه را مساوی سائیده
در چشم کشند **شره** دانه بود گرد یا دراز که بر پشت کاشره بهم رسد
علاج موم را گرم کرده بر آن بچسبانند تا به تحلیل رود یا آنکه مگس را گرفته
سرش را دور کنند و بر آن مالند و چشم را به بخارهای گرم بدارند

و یا جوی که درمیان

و یا جوی که در میان سرگین است به پیه سائیده بر آن طلا کنند اگر باین
تدبیرها علاج نشود آنرا به مقراض ببرند تا خون از آن برآید و بر طرف شود
و بعد از آن زاج سفید را با جراب آنچه بر آن طلا کنند **بیرون شدن
مردمک** چشم چون سبب ضربه بود بآن رسید باید آرد باقلا را
با گلاب و آب گشنیز بر پشت چشم طلا کنند تا بحال آید **ناسور چشم**
و ریم بود و از گوشه چشم طرف بینی بهم رسد چون انگشت
بر آن فشار دهند چرکی از آن برآید و بعد از آن زرد آبی
علاج زرد چوبه یک درم نانخواه چهار درم نرم کرده در آن سوراخ نهند
یا آنکه صبر سقوطری و انزروت و کندر و خون سیاوشان و زاج سفید
و مرداسنگ هر یک قدری بهم موافق آن منفذ فتیله را با علط پیچیده
و در آن سوراخ نهند **چپ** علامت آن بود که چون از خواب
بیدار شود چشم ها خشک باشند و به دشواری از هم جدا شوند **علاج** بحمام بیارد

گرم نشستن و عرق سپاکهان و چشم را به بخار آن داشتن یا عرق بکشد
و آب گرم بسیار بر سر ریختن و آب گشنیز قدری خوسعال و قدری
گرم کرده بر پشت چشم مالند **چون** چشم تیرگی کند زنجبیل و فلفل
و دار فلفل و نمک سنگ هلیله زرد و بلیله آمله کف دریا برنج کابلی
زرنیخ سرخ پوست تخم مرغ همه را مساوی کرده صبح و شام در چشم کشند
علاج ضعف چشم انواع است اگر از رطوبت غلیظه بود بر جستن
نبض و سفیدی رنگ بود و از آب گرم رغبت نماید و بعد از خوردن
طعام زیاده تا خواب و سستی و کاهلی بود و مژگان بسیار بود
و آب از چشم برود **علاج** اول تنقیه بدن بکنند بحلاهای
متعارف و از ترشی پرهیز کنند و شلغم پخته بسیار خورد
و صبر و توتیا و دارفلفل را در آب مرزنجوش بهم صلابه سازد
و به بیخ دهمن سوده در چشم کشند و یا زهره آهو بره یا زهره کبک

یا زهره گاو

یا زهره گاو سیاه را در چشم کشند روشنائی بیفزاید و روغن
چرب یا روغن بید انجیر و مغز بادام مقشر و دانه هلیله و دار
فلفل و آمله و دارچینی و سنگ بصری و رب السوس و همه در چشم
بکشند روشنائی بیفزاید و قوت تمام بگیرد **و اگر** از بخار معده
بود علامت آنست که بوقت پری معده ضعف زیاده شود و در خلای
معده کم شود **علاج** جوز ... دو درم نمک سنگ یکدرم نرم کرده سفوف سازند
و صبح نهار با آب گرم فرو برند معده صاف کند **و اگر** چشم
سرخ و بول زرد باشد اول خون کم کنند بعد از آن
هلیله زرد با بنفشه مکی مساوی با شکر بجوشانند و صاف کرده
بقدر ... رادویه فلوس خیار چنبر در آن حل کرده بیکدم بخورند تا دفع خلط
از معده بکنند **باب هجدهم** در فنون جراحی و دملها و جراحت ها
و زخمها و علاج آن ها **بدانکه** سبب دملها از کثرت و غلاظت غذاهای

محتلف بود و غلبهٔ خون که از اندرون بجلد برود کره و او را مها
و دملها و جوششها بر ظاهر اعضا پدید و بعضی از طلاها و ضمادها فرو نشیند
و بعضی سر گشوده اخلاط مجتمعه را دفع کند علاج خون ابتدا در جمیع بر
اعضا پدید آید بفصد یا حجامت دفع خون کند بعد از آن بطلاها و ضمادات
پردازند تا آنکه از حرارت بود فرو نشیند و آنچه از مادهٔ غلیظ بود
سر بکشاید صفت طلا و ضماد جدوار خطائی را با آب سوده طلا کنند
و اگر مادهٔ ورم بود بعد اول روغن کنجد چرب کنند و بعد از آن
خردل را با آب بازم سوده بر آن ضماد کنند یا دانهٔ تمر هندی را با جوزی
که بلس بهل گویند سائیده با آب طلا کنند یا آنکه تریاکرا
با نمک در آب بعه طلا کنند و اگر باین تدبیرها برنگشت و مادهٔ جمع
باید سرش را گشود باین ضمادها پخته کند یا آنکه کچوله را با پهلی
در آب بعه ضماد نهند یا ریشهٔ حنظل را با آب بعه ضماد کنند تا زود

سر بکشاید

سر بکشاید یا خاکستر چوب بید را در آب بعه ضماد کنند یا تخم حلبه را
با بیخ جوز القئ و جوز الکوثل نیز کوبند و در حجاب منقل کنند یا بر گوشه
و در آب جوشش داده گرماگرم بر آن بندند تا پخته شود یا آنکه زردهٔ
تخم مرغ را با فضلهٔ کبوتر و نمک مرهم کرده بر آن نهند اگر از این تدبیرها
سر نکشاید و درد بسیار داشته باشد برگ نی درخت را
با نمک سوده و گرم کرده بر آن بندند فوراً درد فرو نشیند و همان را
بگذارند تا سر بکشاید اگر پوست بدن اینها سخت بود و سر نکشاید
چونکه را با آهک سوده بقدری که خواهند بر آن بندند تا سوراخ
کند و اگر زرنیخ را با تلیاب سوده بر آن بندند هم سر بکشاید
و بعد از آنکه گشوده باین مرهمها علاج کنند سقز و زرد موم
از هر یک یکدرم و روغن کنجد چهار درم مرهم کرده بر آن نهند
تا به شود مرهم دیگر روغن کنجد و موم سفید یا روغن مادهٔ گاو

هر یک سه درم اگر که بهندی بچ گویند سه درم در آن روغنها
انداخته بجوشانند تا سوخته شود آنگاه بر زمین نهند و موم را در آن
اندازند و اگر را برآورده با دو درم زردچوبه بسایند
و با ده درم آب برگ نیم همه را در آن روغنها انداخته باز
بر سر آتش نهند و لت دهند تا مرهم شود و بر دمل نهند
مرهم ترکیب حکما هند شنجرف یکدرم کت کپور او کتیله رال موم
هر یک دو درم نیل توتیا سه ماشه آب برگ نیم ربع سیر
روغن گاو و شش سیر در روها را کوفته با روغن و آب و موم
بر سر آتش نهاده لت دهند تا مرهم شود مرهم دیگر نسخهٔ فرنگی مجرب
بر تمام دملها و زخمها و جراحتها نافع است هلیلهٔ زرد کتیله
و پرکش و آهک سنگ مرمر هر یک سه درم نیلهٔ توتیا
یکدرم همه را مثل سرمه علیحده سائیده بعد از آن وزن

ملهم

بهم داخل کنند و با آب شسته قرصها زنند و خشک کرده نگاه دارند
و هر گاه خواهند بقدر حاجت روغن گاو را بیک آب بشویند
و یکی از آن قرصها با آن روغن سائیده بر پارچه کشند و بر دمل
و زخم نهند بزودی شفا یابد مرهم هوه چوبه برای زخم و دمل
و آتشک که باشد هوه چوده بزبان هند بها رنگی گویند یکدرم
زردچوبه رال هر یک یک و نیم درم روغن بزرک که بهندی
السی گویند هفت درم و پیه گردهٔ گاو صاف کرده ده درم
موم سفید دو درم اول پیه و موم و روغن و رال را
جوشش داده تا آب شوند از سر آتش برداشته با دواها
کوفته بیخته داخل نمایند و لت دهند تا مرهم شود مرهم که جراحت را
خشک کند و حرارت آن را بنشاند و گوشت برویاند
سفیداب ارزیر و موم سفید هر یک دو درم روغن گل سرخ

ده درم مرهم که بر زخم یا دمل نهند به شود اما باید دانست
که هرگاه زخم یا دمل بسیار بسته شده در میان دمل یا زخم بهم رسیده علاج آن غلیظ شود
پس اول باید علاج آن چرک سفید کنند علاج زاج سفید
سوخته را سوده بر میان دمل بریزند و مرهم بر سر آن نهند و تا
روز دیگر بگذارند تا آن چرک سفید بر آید و آب شود
یا آنکه نبیه توتیا را با قدری مرهم بر آن سوراخ نهاده و مرهم
بر سر آن نهند و چون دمل از آن چرک سفید پاک شود و این
مرهم را بر آن نهند برگ درخت نبیه را نرم سوده مثل مرهم نهند
یا موی سر آدمی را سوخته خاکستر آن را بر جراحت پاشند
مرهمی که برای سوختگی آتش نافع است مرداسنگ و قلب
طلا و سفیده تخم مرغ باهم سائیده بمالند مرهم دیگر برای سوخته
و ترقیدن لب و مقعد نافع بود مرداسنگ سفیداب از هر یک

دو درم موم سفید دو درم روغن گل سرخ پنج درم موم را
در روغن بگدازند و دواها را کوفته بدان آلت دهند تا مرهم
شود مرهمی که گوشت مرده را بخورد و جراحت کهنه را باصلاح آورد
زنگار سوده ده درم موم علک البطم بادیان از هر یک پنج درم
در بیست درم روغن گاو با دو درم انزروت در هاون
بسایند تا مرهم شود مرهم نیلاهی که گوشت مرده را بخورد و جراحت را
باصلاح آورد مرداسنگ دو درم زفت رومی یک درم
علک البطم نیم درم روغن کنجد چهار درم موم یک درم
مرداسنگ را سوده و بادیه را بر سر آتش گداخته در آن
ریزند و آلت دهند تا مرهم شود دفن الجراحات پارچه نیلیه را بسوزند
و خاکستر آن را بروغن بید انجیر مرهم کرده بر زخم نهند
سه روز به شود اگر خواهند یا دمل را خشک کنند فلفل و زنجبیل

فوفل سوخته کات هندی نیل توتیا را همه مساوی سائیده بر دمل
نهند زود شفا یابد مرهمی که علاج طاعون و اورام صلب را نرم کند
پوست در بندی اقاقیا از هر یک دو درم صندل سفید یک درم شیاف
مامیثا چهار درم روغن گل بوزن همه سائیده مرهم کنند
مرهم برای طاعون و خنازیر نافع است مرداسنگ پنج درم
کندر انار دانه موم از هر یک ده درم علک البطم سنج
هر یک بیست درم آنچه گداختنی بود با روغن بگدازند و کوفتنی را
کوفته در هاون با دسته بسایند تا مرهم شود در علاج ناصور
شب بیان را با عسل و روغن کنجد مساوی کرده بر آن نهند
یا آنکه مس سوخته و نمک و موم و روغن کنجد با هم بر آن نهند
یا آنکه پیاز را زیر آتش پخته با روغن گاو بر آن نهند تا به شود
که مجرب است یا آنکه مرهم سفیداب بر آن نهند تا باصلاح آورد

و آنکه کاغذ را با آب پیاز تر کرده بر آن نهند
تا به شود یا آنکه روغن گاو را با صد چند آب شسته
با سفیده تخم مرغ بر آن نهند من المجرب پیاز کوفته را بر آتش
نهند تا پخته شود بر آن بندند هرگاه سرد شود پارچه نو دیگر
هم چنین ببندند تا شفا یابد علاج جای زخمی که سفید شده
باشد هلیله بلیله آمله را با آب سوده طلا کنند یا روغن
گاو را صد آب شسته با خاکستر نی ضماد کنند
در علاج زخم شمشیر و خنجر و امثال آنها زرده تخم مرغ را
بر پارچه کرباس آب نادیده کشند و آهک را بر آن پاشیده
بجای ضرب بندند شفا یابد و پارچه دیگر هم چهار ته که بر آن
پیچند و محکم ببندند و اگر شخصی بزیر دیوار یا خانه مانده باشد
یا از ضرب چوب استخوان او درهم شکسته باشد

یکمثقال مومیایی را در روغن گاو حل کرده بخورانند و اگر آن
هم نشود چند عدد بادنجان را که بزرگ باشد در پارچه
پیچیده در زیر آتش کنند تا پخته شود و فشرده آب آنرا
یکقدح بگیرند و چند درم قند سیاه کهنه در آب حل کرده
بیکدم بخورانند **علاج** زخم تازه باشد اگر کاری نباشد سرگین
گاو یا کاغذ سوخته یا پر مرغ یا پر زاغ سوخته بر آن پاشند
و خشک بند کنند و اگر خون روان باشد و بند نشود
سرگین تازه اسپ بر آن بندند و برگ خار و اگر نه
بر آن بندند تا به شود **و اگر** زخم بسیار شگافته باشد اول آن
زخم را بعرق شراب بشویند و بعد از آن بخیه کنند بریسمان
پنبه و سوزن سه پهلو و اندک عقب تر بخیه بزنند که نگسلد
و سرهای ریسمان را گره زنند که وا نشود و فاصله هر بخیه زیاده بر نیم

انگشت نباشد **اگر** زخم کارد و خنجر و تیر بود از انگشت
با عرق شراب اول اندرون آن را بشویند
و بعد از آن به عسل و با روت پر کنند و به بندند
و اگر زخم بر شکم زده باشند و بر روده و فضا نرسیده
باشد آنکه آن را بکنند و با روت با عسل بر آن
بندند و ضرب شمشیر و نیزه و ضربهای باریک
نیز بشرح ایضا بکنند و به عسل و با روت پر کرده
به بندند **و اگر** زخم تفنگ باشد دهن آن را شگافته
و بخیه کرده و بعد از سه روز پنبه بروغن گنجد تر کرده
با عسل بر آن نهند تا به شود **قاعده** آنست که هر زخمی را
که بخیه کنند پیاز را در روغن گاو مرهم کنند و بر آن بندند
بعد از آن بمرهمها پردازند **یا پارد** آرد میده و زرد چوبه

با قدری آب برگ نیم و بروغن گاو مرهم کنند بر آن نهند
و نیز پیاز و زرد چوبه را با روغن گاو پخته مرهم کنند و بر زخم
تازه بندند زود تر بهبود آید **بعد از آنکه** بهبود آمد این
مرهم را بر آن بندند تا به شود **صفت آن** کنند رود (؟) که لادن
کوبند و خاکستر سرگین آهوی نر از هر یک یکدرم
سیماب ده درم روغن گاو بیست درم اول لادن
در هاون سنگ با سیماب بسایند تا مثل سرمه شود بعد از آن
خاکستر و روغن را داخل کرده بسایند تا مرهم شود که
برای جمیع جراحتها مجرب است **و مجرب تدبیر** تمام روغنها
و مرهمها چنانکه مکرر خود به تجربه رسانیده ایم که در یکروز
هر قسم زخمی باشد باصلاح آورد روغن زاغ این است
بگیرد زاغ آنچه را از مرغ آید سیاه کوبند و همیشه در ته آب

چپانه دکانه بر آمده یکبار در آب بر شاخهای درختان از بیم نشینند
و تمام پرهای او سیاه هست یکی از آن مرغها سیاه را
گرفته پرهای او را جدا کنند و بایه سر و پا و تمام آلایش
شکم همچنان درست آن را در میان پنج آثار روغن کنجد
در مرتبان شیشه انداخته و سرش را محکم کرده تا چهل
روز در آفتاب نهند و بعد از آن آن روغن را
بر هر زخم بندند با مر الله تعالی بر و رسیم باصلاح
آورد و بکرات تجربه شده **نسخه فرنگان** مرهم جراحت
هلیله زرد کپسته سرکت و آهک سنگ مر از هر یک
سه درم و نشاسته توتیا یکدرم همه را علیحده علیحده
سائیده بعد از آن وزن کرده و آب خمیر کرده
نرم کنند و خشک کرده و نگاه دارند و بوقت حاجت

یکی از آن قرص‌ها را با روغن گاو خالص سوده بر پارچه کشند
به زخم بندند نافعست روغن دو آب برده و تشنج کند
مرهم موم چوبه را که در دملها گذاشت بر آن بندند و برای
زخمها و جراحتها و مرهمها و روغنها اقسام است مثل
روغن شیخ صنعان و روغن جرم و امثال اینها
اما آنچه ما خود تجربه کرده‌ایم و بقرابت رسانیده‌ایم
درج نموده‌ایم باب نوزدهم در فصد و شناختن مکان رگ
بدانکه در بدن آدمی هفده رگ است که بسبب آزار
می‌گشایند اوّل قیفال است که جا و مکان او در میان
پیوند بازو طرف اندرون آرنج بجانب بالا برابر
سر انگشت است که انگشت ابهام باشد و در هر
دست این رگ بود خاصیت گشادن او برای سر و چشم

و غیره امراض که در جای خود مذکور است اما آنست که گشاده
بزنند تا بگیرد و دفع مواد غلیظه تواند کرد و فصل به فصد انگشتی
بر دهن او بگیرند تا مواد فاسده غلیظه جمع و دست برآرند
تا برود و بجز در رنگ کبود آمدن ببندند که ضعف غالب نشود
دوّم رگ باسلیق است جا و مکان او نیز در میان پیوند
بازو بطرف اندرون بجانب پایین برابر انگشت کوچک
بود خاصیت گشادن آن برای اندامهای اندرون و زیر
چشم و زیر سر و بدن و جگر و شش و سپرز و گرده
و پاها و زانوها بود و این رگ را نیز گشاده باید زد
تا اخلاط فاسده را دفع تواند کرد سیّم رگ اکحل است
که هفت اندام و اکحل نیز گویند جا و مکان او در میان
پیوندهای بازوی هر دو دست بود در میان رگ قیفال و رگ

باسلیق فاصله هر یک یک انگشت خاصیت گشودن این برای
تمام بدن نافع بود و برای خارشتها و دملها و غلبه خون
و این رگ را نیز گشاد باید زد و زمان زمان انگشتی بر
دهن او باید گرفت و باز گذاشت تا خون فاسد جمع شود
بواسطه آنکه خون رودخانه رقیق است و زود برمی‌آید
و خون فاسد غلیظ و بعد از آنکه قدری خون برآید یک قدح
آب بنوشند تا در عروق دویده اخراج خون فاسد
و غلیظ کند چهارم حبل الذراع است و مکان او نیز
در پیوند بازو بود اما به انگشت فاصله بطرف شست از
پیوند و این رگ را وقتی گشایند که رگهای دیگر بنظر نیاید
و آدم مرطوب باشد اما بوقت بستن رگ اندک نمک
و روغن بر دهن رگ بندند تا جراحت نکند پنجم رگ

شاملست و اسیلم نیز گویند و مکان او در پشت هر دو دست
در میان انگشتان کوچک بود از دست راست را برای جگر
گشایند و از دست چپ را برای سپرز و قاعده گشادن آنست
هر دو دست را در میان آب گرم نهند و بوقت بستن روغن و نمک
بر دهن آن بندند ششم رگ شباب است و صافن نیز گویند
و مکان آن در شتالنگ برابر شست پا بود و این رگ را
برای آن گشایند خون حیض را و کسی که نقرس در پا آید
و کهن شود و بیماریهای گرده و جگر و رحم زنان و بسته شدن
حیض باید گشود و قاعده آنست که از بن رانها تا قدم بریسمان
محکم بپیچند و سنگ زیر پا نهند و بگشایند اما نه بسیار باریک
و نه بسیار گشاد موافق باید گشود و بوقت خون برآمدن رشته
باید ایستاد هفتم رگ عرق النسا است و مکان او در پس شتالنگ

از طرف بیرون است از زیر پاشنه بچهار انگشت و قاعده آنست
که از بیخ ران تا شتالنگ محکم به پیچند که این رگ بسیار
دشوار بنظر می آید تا خوب نه پیچند بنظر نمی آید هشتم رگ
زیر زانوست که برای درد زانو گشایند نهم رگ پیشانیست
و مکان او در سجده گاه است و گشودن این رگ بر درد چشم
فایده دهد دهم رگ صدغ است و مکان آن بر دنباله
چشم بطرف گوش بود چون از چشم چرک بسیار
رود بزنند اما برای آب فرود آمدن آن رگ را ببرند و فورا
داغ کنند که منفذ او کشته شود یازدهم رگ چشم است
و مکان او در کرانه چشم از هر دو طرف بینی بود و این
رگ را کذرا گویند و دشوار بنظر آید و قاعده زدن آن آنست
که اول رومالی در گردن اندخته به پیچند تا آن رگ بر خاسته

بنظر آید

بنظر آید و این رگ را برای ناخنه و ریختن مژه و کمی روشنی چشم و گری
بابش و عالم و ریشش چشم باید بزنند دوازدهم رگ بینی بجه
مکان آن در میان هر دو پرده بینی بود چون انگشت بر آن
نهند چنین معلوم شود که چیزی بهم چسپیده چرک میکند
و این را برای ناصور و ریشهای بینی زنند سیزدهم
رگ اوداج است مکان او میان گردن و حلق از هر دو جانب
برابر گوشها که رگهای بزرگ بنظر آید و در پهلوی آنها رگهای
خورد است نزدیک به حلقوم و دو رگ دیگر هم هستند که
آنها را رگ جان گویند علامت آنها آنست که رگ جان
میجهد و رگ گلو آرامیده است چهاردهم رگ جهارند است
و مکان آن بر گوشت دندانهاست و به چهار رگ مشهور است
برای درد دندان و بینی گشایند پانزدهم رگ لب است

و مکان او در میان لب زیرین است و این رگ را برای ورم لب و شقاق
لب بزنند شانزدهم رگ محاقنت و مکان آن در پشت
از ابرو ها لازم است و آنرا برای سبوسه سر و ریش گشایند
هفدهم رگ پشت گوش است که بعد مالیدن بسیار بنظر آید
آنرا برای خارش گشایند باب بیستم در خوردن سمیات
و اصلاح آنها بدانکه چون شخصی چیزی سمی خورده باشد باید شبت را
در آب جوش داده و مالیده صاف کنند یکقدح و بوره ارمنی دو درم
روغن کنجد چهار درم در آن حل کرده بخورند و قی کنند یا آنکه شیر گاو و گلاب
جو با لعاب بزرگتان بخورانند و قی فرمایند و زمان زمان قی
فرمایند با دو درم تخم ترنج سوده را با تریاق اربعه یا فاروق
بدهند که دفع جمیع سمیات میکند اما بعد از تنقیه بخورانند
تریاق اربعه جنطیانا حب الغار زراوند طویل و مر مکی مساوی یکدیگر

کوفته

[illegible]

کوفته با عسل سرشته شربتی یکمثقال با آب گرم بخورانند خوردن شوکران
و نیخ بقی نیز گویند علامتش خناق سخت آورد و اطراف بدن را
سرد کند و چشمها تاریک شود علاج بقی متواتر و حقنه نیز باید که
و شیر گاو با افسنتین و فلفل زمان زمان باید داد و اگر چشم
سرخ و زبان سیاه و اندام سست شود روغن گاو و شیر گاو
زمان زمان باید داد و قی فرمود و چند بیضه مرغ متواتر بنوشند
و غذا چیزهای چرب بخورانند و نخوابند که اگر بخوابند رودها
مجروح شوند و خناق آورد و دست و پا بلرزه در آید و اگر این
علامتها پدید آید آب گرم با روغن بادام بدهند و قی فرمایند
و چیزهای نرم بخورانند و روغن گل با بادام را با شکر بخورانند
صفت روغن مرزنجوش یکمشت گل سرخ را در یک کاسه بزرگ آب
بجوشانند تا به ثلث آید یکمن روغن بادام در آن ریخته

بجوشانند تا گلاب بسوزد و روغن بماند صاف نموده وشکر در آن حل کرده
بخورانند و مسکه تازه گاو و لعاب بهدانه و لعاب اسبغول
و مغز و ... شکر بخورانند علاج تریاک خورده و علامت آن
سستی بدن و فواق تنگی نفس بود روغن گاو و آب نیمگرم
یا بوره ارمنی با شیر بدهند و قی کنند و اصل السوس را در آب
جوش داده صاف نموده بخورانند و گرم بپوشند تا عرق کنند
و اگر کار بهلاکت رسد تا یک مثقال جدوار بخورانند تا دفع آن
بکند و بعد از آن اگر حرارت بسیار شود قدری کافور را
در آب سوده بدهند تا دفع حرارت شود علاج تاتوره خورده
بیخ نی را با پنبه دانه کوفته در آب بجوشانند صاف نموده بخورانند
علاج موش شیر یا ناخن شیر خورده جگر بزغاله را پاره پاره کرده
خام بدهند تا فرو برد و بعد از ساعتی جوزقیه را در آب جوش داده

بدهند

مالیده صاف کرده یک پیاله بخورانند تا قی کنند و اگر قی نیاید
شاخی از بید انجیر را با روغن چرب کرده بحلق فرو برند تا قی کنند
و اگر ناخن شیر خورانده باشند ترب بسیار ریزه بخورانند
تا هضم شود یا برگ شیطرج هندی را با زیره کرمانی و دو دانه بزرگ
و خون خروس با هم سوده بخورانند درگزیدن مار یا افعی
البته آن موضع را باید برید و اگر جائی باشد که نتوان برید شاخ
حجامت را بر آن موضع نهاده بمکند و در وقت فرفیون و جاوشیر
و قند و بازرعنصل بر موضع گزیده طلا کنند مرغ یا خروس جانگار را
شکم شکافته بر آن بندند مکرر این عمل بکنند تا زهر را بکشد
و زهره گاو و خاکستر چوب انجیر و زهره بز و خاکستر چوب انجیر بر آن
طلا کنند و دو دانگ جدوار سوده را بخورانند و اگر
نعناع سبز را شیره گرفته و نعناع خشک را کوبیده در آن شیره

حل و صاف نموده بخورانند البته نجات بدهد و مارگزیده را خواب
نگذارند بکنند و حرکت دهند و تریاق فاروق با شراب یک مثقال
بدهند و او را بحمام گرم برند تا عرق کنند و اگر مهره مار بهم رسد
بر زخم بچسبانند تا زهر را بخود کشیده بر آرد و مهره مار را با جو
نگاه دارد و کف بندق هندی که بزبان هندی ریته گویند
با بخورانند و یکدانه جمال السلاطین را مقشر کرده سوده
با بخورانند و خون بسیاری شاخ حجامت از آن بمکند
و ریشه عنب الثعلب را سوده بر آن طلا کنند یا شکم غوک را
گرما گرم شکافته بچسبانند یا برگ تخم عنب الثعلب را سوده با بخورانند
یا کتیرا با انقوزه مساوی در روغن برشف حل کرده بخورانند
و یا آنکه حب النیل را با آب سوده یک پیاله بخورانند یا پوست نارجیل
دریائی را با ... درم سوده با بادیان بخورانند شفا یابد اگر

بول آدم را

بول آدم را با نمک در ظرف آهن بجوشانند و بخورانند مجرب است
و علامت ناامیدی در مارگزیده خنده زدن یا گریه کردن
و فریاد زدن یا فراخ شدن مقعد و تیغ کشیدن بینی است
چون این علامتها ظاهر شود قطع امید از او باید کرد درگزیدن
عقرب چون عقرب بگزد اول زهر او را باید مکید و جاورس
کوفته با نمک گرم کرده بر آن بندند یا عاقرقرحا را با شیر سوده
بر آن طلا کنند یا جدوار را با آب سوده طلا کنند و دانگ
جدوار سوده را بخورانند اگر قضیب را عقرب بگزد یا با زن
یا ایلاجی صحبت کند فورا درد ساکن شود درگزیدن
سگ دیوانه چون سگ بگزد و خواهد معلوم کند که آن سگ
دیوانه بوده یا نه پاره خمیر بر گزیدن آن نهند و بعد از ساعتی پیش
سگ دیگر اندازند اگر بخورد آن سگ دیوانه نبوده

واگر بخورد بعد از آن سگ دیوانه بوده آن موضع را شاخ حجامت
بکنند تا زهرش کم شود تا چهل روز آن موضع را کشاده دارند
و آن سگ را کشته از بالای آن بگذرانند و دل و جگر او را کباب
بخورند و آن سگ را در جایی که زیر خاک دفن کنند که آب بر آن
نرسد و تریاق فاروق بجای گزیدن آن طلا کنند و قدری
تریاق اربعه بخورند و سیر را با زوفرا دل‌ها هم کوفته بر زخم طلا کنند
و یا آنکه قلیاب و انقوزه و نمک و سرکه طلا کنند و اگر شدت کنند
و علامت جنون ظاهر شود بگیرند چهار عدد خروس سیاه را و ذبح کنند
و یک یک زهره آنها را بر آورده در یک بینی او چکانند و سر او را نگون
بگذارند تا ساعتی باشد و بعد از آن دو زهره را در دو بینی چکانند
و بعد از ساعتی برخیزد و خون از بینی روان شود آنگاه ملاحظه کنند
که مثل موشها به سینه سگ بچه یا مثل روده باریک چیزی از دماغ او

بخون برآید

به خون برآید آنگاه هر چهار دل و جگر خروسها کباب کرده باو بخورانند
شفا یابد باذن الله تعالی در گزیدن عنکبوت درد در شکم او گرد
و اطراف بدنش سرد شود و نعوذ آورد علاج بگرم آب نشستن و عرق
کردن و بهان علاج عقرب گزیده عمل کنند و سیاه دانه و سعد کوفی و سداب
با شیر آب سوده ضماد کنند در گزیدن هزارپا که بزبان هند
کنکجوره گویند علامتش سوزان باشد علاج نمک را با سرکه
بر آن طلا کنند و موضع گزیده را اول رو سوراخ کنند و روغن داغ
کرده بر آن ریزند و آب ترب با سکنجبین باو بخورانند
و قی کنند تا شفا یابد در گزیدن طبلا سیاه دانه را بکوبند و سفوف نمایند
و قلیا را با نمک بجوشانند و گرم گرم بموضع گزیده آن نهند شفا یابد
در گزیدن زنبور اگر بر خوردن نشسته باشد و بگزد هلاک شود و اگر بر گوشت بدن
نشسته ورم کند علاج لعاب بزرقطونا با سکنجبین بخورند

و سرکه بموضع گزیده طلا کنند یا آهن را در آتش گرم کرده
بر گزیده نهند سوزش فرو نشیند در علاج کسی که او را زهر
خورانیده باشند بدانکه زهر سه نوع است معدنی نباتی حیوانی
معدنی سیماب سم الفار مردار سنگ و زنگار و آهک زرنیخ
و زاج سفید و نباتی بیش است که بهندی میته گویند و بلادر
و تربد سیاه و افیون و هر تمک و نفط و امثال اینها و حیوانی
ذراریح و زهر افعی و زهر تنک و سر دم گوزن و پشک بزکه در
میان هدهد و غوک بحری که در دریا بود و زهر هلاهل و امثال اینها
بدانکه علاج همه را شراب مخلصه میکنند صفت آن ده مثقال مخلصه را نیکو بکوبد
در آب بجوشانند تا نیم آید مالیده صاف نموده با ده مثقال قند
بقوام آورند با همچنان شیرین که و دو درم روغن گاو
یا روغن زیتون اضافه نموده بگرم بنوشند و قی کنند بعد از آن

نیم مثقال

نیم مثقال جدوار سوده را بخورانند دفع تمام زهرها کند و اگر مخلصه
میسر نشود همین جدوار را عمل کنند اول قی بکنند بعد از آن نیم مثقال
جدوار را با آب سوده را بخورانند و زهرمهره نیز سائیده تا نیم مثقال
بخورانند و مجرب تر از همه کدوی هندی را که بزبان هندی پلته گویند
آب آن را گرفته بخورانند و قی بکنند تا تمام زهرها را بیارد و اگر
تازه آن میسر نشود از تخم آن یکقدح شیره کشیده بخورانند
و غذا شیر گاو بخورانند در علاج گرجوار قیف خرموره را هفت
پاره کرده پاره‌ها او را در پوست میش کشیده در گردن طفل بربندند
فوراً بهوش آید و مجرب است باب بیست و سیم در شناختن آب منی
مرد و زن بدانکه آب منی مرد را یکجا و مکان منی در پشت و کمر باید
دانست که آب منی مرد سفید است و بوقت جهنده و طولانی میشود
و منی زنان زرد بود و بوقت انزال گرد افتد، باید دانست

که چون آب منی هر روز زرد شود نغظ خواهد ستن باید از متوبات

و سمنات و چیزها نیکه قوت باعضاء رئیسه که دل و دماغ

و گرده و جگر و خصیه است بدهند و مداوت این قسم دواها

نمایند صفت آن ها مصطکی چلغوزه کنجد بریان کرده بهمن سرخ

بهمن سفید ساوی کوفته باشکر جهار صباح سفوف مذکور بخبر

پرورده بر سر آن خوردن و هر روز نیم فنجان کوکنار بنگفیجان

روغن مسکه خوردن و هر روز یک آمله پرورده را

نبات شسته با چهار درم مصطکی سوده غلطانیده خوردن

و صبح و شام دانگ از برش عصا خوردن و هر روز صبح

چهار مغز بادام و پسته و نشاسته هر یک چهار درم نبات ده درم

همه را کوفته یک درم شیر گاو را جوش داده با نیمه آید

اجزای کوفته را در آن اندازند بدهند تا منی و جوش بر آورده

بادبان

بادبان بخورند و تا شام چیزی نخورند وقت شام کباب با قلیه

پیاز و کدو و شلغم با مصالح با چلاو بخورند و هر روز زرده تخم مرغ

نیمه مرغ و تخم ترب و زنجبیل سوده پاشیده بقدار آنقدر بخورند که ظاهر و کم

چیزی نخورند و تا شام قلیه ترکی یا قیمه زردک با پیاز به خورند

و معجون های مقوی باه مداومت نمایند تا منی قوت بگیرد و بحال خود آید

باب چهارم در صاف کردن روی و دراز کردن موی زنان

که باعث حسن ایشان است و در بیان چیزهائیکه رنگ روی را نیز

و براق نماید زیره کرمانی را در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید

مالیده صاف نموده شب بر روی بمالید صبح آرد باقلا آرد نخود

یا آرد عدس بمالند و بشویند خشک کرده سفیده تخم مرغ پخته

بر روی بمالند صاف شفاف شود و نوع دیگر برگ حنا و برگ درخت

نیم و برگ کابلی و پوست انار و برگ زرد چوبه را نرم سائیده

بار روغن سرشف شب بمالند و صبح بشویند نوع دیگر مغز بادام و کتیرا

و مغز تخم کاه و آب معصفر و نشاسته همه را بهم شب بر رو بمالند

و صبح بآب گرم بشویند روی را صاف و شفاف و براق کرداند و در بیان

دواهائیکه موی را دراز و شپش را دفع کند سپید درم کس درست

پنج درم روغن کنجد بجوشانند تا که سوخته شوند صاف کرده صبح و شام

بر موی بمالند موی دراز و هم شپش دفع شود نوع دیگر آب برگ گل کنجد

سبز را گرفته بر موی بمالند تا قوی و دراز شوند دفع شپش

چون در شب با شتاب سر را شانه کند تمام شپشها بمیرند و یا سر را

بآب کندر بشویند و اکبر را کوفته در سر بمالند و یا برگ نیم و آب

تنباکو بر سر بمالند و بندند و صبح بشویند و یا برنگ کابلی و کوکرد

زرد با شیر گاو سائیده شب در سر بندند و صبح بشویند و یا

مغز پنبه دانه را با آب آمله سوده بر سر بمالند تمام شپشها بمیرند و یا

بپیاله

۱۷۴

در تحصیل شناختن حیض زنان

یک پیاله آب بنکره با یک پیاله روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند هر

در سر بمالد موی را قوت دهد و دراز کند و یا خمیر ترش را با جنا هر کس

شب در سر و موی بندد صبح بشویند تا شپشها دفع شوند در شناختن حیض زنان

بدانکه چون دختر بحد دوازده سالگی برسد موضع مخصوص کشاده شود

ابتدای شروع حیض اوست و وقت حامله شدن زنان اختلاف

بسیار است بعضی در دوازده سالگی حیض می شوند و بعضی در سیزده

و چهارده تا شانزده میرسد نهایت حمل بار گرفتن و آبستن

شدن از ابتدای حیض است و گاهی بی حیض ناشده مرد با او جماع

در صفت زنان

و حمل بگیرد در علامات حمل زنان چون زن بار حمل گیرد مزاج او تغافل

میکند چنانچه لمعه الضابطه او رسته نیاید و وقت دهای او ست شود

و خواب بسیار کند و طبعش بر هم خورد و چیزهای ترش و شور و تیز

آرزو کند از این علامات معلوم باید کرد که حامله است در حفظ حامله

چون زن حایض شود از چیزهای ترش و ماست و ترب و چیزهای بادی و چیزهای سرد خوردن و آب خنک بسیار خوردن غم و غصه و در آفتاب نشستن و آب طهارت خانه بردن و غسل کردن و روغن در سر مالیدن و بوی خوش شنیدن و خود را باد و هوا از اینها نگه باید داشت پرهیز کرد و اگر احتراز نکند بعلتها مبتلا گردد چنانچه جای مخصوص پر آب و سرد شود و درد پشت و کمر بهمرسد و سستی اعضا و دردها رود و دردسر و دوران سر و علتهای رحم خصوص نا امید شدن از فرزند اینهمه از نا پرهیزی در حیض واقع میشود **و مرد را** لازم است که در حالت حیض از زن احتیاط کند و جماع نکند که هنگام مرض خوراک مبتلا گردد **غذای زن** حایضه آش برنج با شبت و روغن و شکر بسیار با زیره و زیتون است و بعد از پاک شدن از حیض غسل کرده رخت بپوشد باید اول نظر بروی شوهر خود بکند و روی او را ببیند و اگر شوهر نباشد نظر بر چیز خوبی

کند اگر آنهم نباشد آینه بدست گرفته نظر در آینه کند و روی خود را ببیند و مرد را باید در همان شب بوصال زن برسد قاعده آنست که مرد از جانب راست زن در آید و اول پای راست او را گرفته بوصال در آید تا نطفه پسر شود و اگر بروز دویم برآید نطفه دختر خواهد شد و تا دوازده روز امید دارد و شب سیم و پنجم و هشتم و نهم و یازدهم نطفه اگر بسته پسر شود و در باقی شبها دختر و چون از دوازده بگذرد در راه نطفه بسته شود تا حیض دیگر **باب بیست و نهم در**

در علاج زنانیکه در حیض علت بهم رسانند اگر خون زرد رنگ باشد یا تیره رنگ علامت باد بود یا بلغم **علاج** هر دو نوع تا هفت روز هر روز یکدرم هلیله را با بیست درم نبات سوده صبح ناشتا صفوف کنند و بر بکلی اصلاح خود باز خواهد آمد **و اگر** خون حیض بسیار آید چون از غلبه خون بود علامتش سرخی رنگ روی و چشم و پری رگها در تمامی اندام

و تیزی خون بود **علاج** اول فصد باسلیق و بعد طبع الحب الملحوق تا آرام گرداند و شیره تخم عنب الثعلب با لعاب بارتنگ و قطونا و گل ارمنی و گلنار از هر یک قدری بخورند و قرص کهربا و قرص خیارچنبر و قرص طباشیر با شراب به یا شراب انار بخورند و **غذا** مزوره سماق و آب غوره با زرشک باید داد **و بسته** شدن خون حیض سبب بسته شدن یا از فربهی با فراط بود یا لاغری با فراط بود در فربهی رگها و منفذها بسته میشود و در لاغری منفذها خشک و باریک میشود **علاج** آنکه از فربهی بود فصد صافن و حجامت کردن ساق و خوردن جلاب پرسیاوشان و برداشتن فرزجه مر و درمنه و تخم مرزنگوش را با عسل سرشته هر روز ناشتا بخورند البته ادرار حیض کند یا آنکه دو درم تخم ترب را کوفته با قند کهنه سیاه چه کهنه شب وقت خواب بخورند و آب گرم هم سر آن بنوشند البته حیض گشاده شود **دارو نی که** حیض براند

خواه فربه و خواه لاغر برگ بادیان را در آب بجوشانند و صاف کرده ناشتا بخورند یا گل پنبه را در وقتی که شروع به بستن کرده باشد بچینند و آن را با جلبه سیاه و گوشت در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کرده صبح ناشتا بخورند و گنجد و روغن کنجد بر سر آن بنوشند یا داخل کرده نیم گرم بخورند و تا سه روز بدین طریق کنند البته حیض بگشاید **غذا** نخود و آب یا در اینها بسیار بخورند **علاج آنچه از لاغری بود** اول ترتیب بدن بکنند هر روز سکنجبین بخورند و غذاهائیکه زود هضم شوند بخورند و متواتر بحمام معتدل بروند و روغن بنفشه در بدن بمالند و خواب و آرام کنند و خود را از غم و غصه خالی دارند **نوع الرحم** یعنی پیش آمدن زهدان علامتش درد عظیم و رعشه و پشت و کمر و لرزیدن اعضا بود **علاج** باید که پاها را بلند ببندند

وغالیه را بدبت گرفتن و آهسته زور زدن و بر انگشتان آن
زهدان را بجای خود بردن و تا مدتی همچنان پایها بلند نگاه دارند
و بعد از آن صاحب کوه غالیه را فرزجه کنند و باید با بذرون خانه
بند تا جا گیرد صفت غالیه عنبر یکمثقال مشک نیم مثقال پسته چهار مثقال
و روغن پسته را بطریق روغن بادام بگیرند و عنبر را در قند بگدازند
بعد از آن روغن پسته و مشک را داخل کرده بسایند
تا ممزوج شود و اگر روغن پسته نباشد روغن نیلوفر داخل
کنند صفت آن گل نیلوفر دریایی که در هند گل کنول گویند
یکمشت آن را در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید مالیده
صاف کنند و یک فنجان روغن کنجد داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند رجا بدانکه رجا مرضیست حیضش بماند
زن حامله باشد چنانکه شکمش بر آید و حیض بسته شود چون به سبب

غلیظ بود

غلیظ بود علامت نفخ با وجود ازمایدن و فسردن بود علاج
خوردن ماء الاصول است اختناق رحم بوقت صرع رحم هر چند
روز بهم گردد و چون از جنس منی بود علاج راحت یا فتح
از سیلان رطوبت رحم بود و در وقت ظهور ریح این وجع
مشهور است که در این علت عقل بر جا نماند زایل گردد و کف
بر دهان می آید علاج خوردن گشنیز و دواهایی که دفع
شهوت او بکنند باید کرد و باید جماع بسیار کردن الفنج از دوا
کردن است نفخ الرحم چون رحم باد بگیرد علامت در زیر ناف
و شقر شدن از چیزهای باد انگیز و نفخ بیش از چیزهای
باد شکن چون بادیان و انیسون علاج بر داشتن فرزجهای
بادیان و انیسون و تخم کرفس و سداب و سعتر همه را
ساوی سوده بعسل سرشته و با پشم کوهی فرزجها زند

و یکیک را صبح و شام بر میداشته باشند تا بر طرف شود
حکة رحم خارش رحم و زهدان چون به سبب صفرا بود علامت
گرمی رحم و زردی رنگ قاروره و تلخی دهان بود علاج
بقدر قوت مسهل بخورند یا آنکه ده درم بادیان در یک پیاله
آب بجوشانند تا نیمه آید و قدری قند سیاه کهنه را در آن
حل کرده صاف نموده بهنگام صبح ناهار بخورند تا سه روز تا بر طرف
شود ثؤلول رحم چون دانها بر دهن رحم پدید آید علاج اول
فصد کنند بعد از آن دانه شفتالو و دانه زردالو را
بر آتش انداخته تا بریان شوند و مغز آن را برآورده
بسایند و با پشم فرزجه کنند از آنها روغن کشیده
طلا کنند شق شدن رحم علامتش درد ذکر و خون آلوده
شدن ذکر و بوقت جماع باید دشتی که در آن نهند علاج

چیزهایی

چیزهایی که ملین بود بخورند صفت ملین بنفشه تخم خطمی تخم خبازی هر یک
سه درم سپستان سی عدد همه را در یک پیاله آب بجوشانند
تا پخته مالیده صاف نموده دو مثقال ترنجبین شیرین کرده
بهنگام بخورند ناشتا غذا اگر آب به بطا یا بچه مرغ اسفناج
بخورند نافع است بسته شدن رحم و ریش آن علامتش
درد و خروج چرک زرد بود علاج کنند دریا ... مثقال
پوست انار و گلنار هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته با آب برنج
سا زند با پشم پردازند ورم رحم علامتش درد جمیع اندام
پوست و درد موی تب و سرخی قاروره و در صفراوی
تب تیز و زردی قاروره و در بلغمی آماس و سفیدی رنگ
قاروره و در سوداوی محکمی و تیرگی قاروره بود علاج
و موی را خون کم کنند از ساق یا رگ کلیه و اخلاط را

بسته‌ها مطابق آنها عمل نمایند و در قسم عنب الثعلب را
با برگ و شاخ در آب ریخته گرم کرم بر ظهار زنند
و تخم عنب الثعلب را با قند کهنه سوده فرزجه نمایند باب بیست و
ششم در باب عقم زنان و علامات حمل و علاج آن بدانکه
حق سبحانه و تعالی هیچ مخلوق را بی ولد نکرده انسان و حیوانات
و هر ذی حیوانات که ولد ندارد خالی از علتی و مرضی نیست خصوص
انسان که به سبب بی پروائی بر مرضها کونا کون همیشه مبتلا میباشد
و اصلا با حوال خود نمی پردازند که اگر بی ولد و معیوب
میماند محض لله فقیر تلاش کرده چند از نسخهای و طب از اهل
تجربه در این مرض ادویه و علاج جمع نموده تا برادران
مؤمن و خواهران مؤمنه هر کس اشفاعی حاصل نمایند بدانکه
زنانیکه حامله نشوند خالی از عیبی و علتی نباشند اول آنکه

کار را

کار را با علاج بهان نمایم چون زنان حامله نشود از این علتها
فرقی ونه خالی نخواهد بود اول چون از مباشرت زن را
درد سر کیرد بداند که او را سودا غالب است علاج بعد از طهر
زهره ماده گاو و شیر او زهره مرغابی و زهره بط این
هر چهار را باهم ممزوج کرده با پشم آغشته فرزجه سازد
تا سه روز بردارد حامله شود دوم آنکه بعد از مباشرت
درد پشت و کمر بهم رسد بداند آتش غالب شده و ضبط
نطفه نشود اندکی علاج همان چهار زهره اول را با زهره
زاغ و قرنفل فرزجه نمایند یا آنکه زهره زاغ آب و قرنفل
فرزجه نماید که بهم رسد سوم آن را که بعد از مباشرت
درد پهلو بهم رسد صفرا غالب است یا زرد آب در طبیعت
جمع آمده علاج بلیله زرد و بلیله و آمله و صمغ عربی با زهره

گاو نر و بیه کرده بهرش آلوده فرزجه نماید چهارم آن را
که بعد از مباشرت درد زیر ناف گوشت زیاده و در جسمش بهم رسد
نطفه بند نشود آن شد علاج زیر بغید بعد از طفرا الطیب بعد از طهر
سه روز شافه کند یا آنکه زهره گاو و زهره گنجشک
و زهره کرکس و زهره ماهی و زهره مرغ خانگی هر جزو
فرزجه نماید پنجم آن را که بعد از مباشرت در سینه بهم رسد
بداند که خون حیض او بسته شده علاج زهره روباه
و زهره سگ سیاه و زهره گنجشک هر سه را فرزجه سازد
تا او را حیض شود و امید وار شود ششم آن را
که بعد از مباشرت کف پا درد کند بداند که دهن رحمش
سرد بود شده علاج سیاه دانه با نشاسته بعد از طهر
تا سه روز فرزجه سازد تا نکشاید هفتم آن را که بعد از مباشرت

درد ران

درد ران ها پیدا بهم رسد کرم در رحمش بهم رسیده علاج بلیله
بلیله قلیا آب نمک هر یک قدر سوده آب فرزجه سازد
و هر روز یکدرم گوشت خام را با شیر گاو و یک بچه نر داشته
با شد تا سه روز بخورد یا آنکه زهره کلنگ را خشک کرده
با شکر و زعفران تا سه روز بخورد هشتم آن را
که بعد از مباشرت دل شوره بهم رسد چنانکه داند
که می آید خون حیض او رقیق شده و در آخر حیض رطوبت
ظاهر شود علاج عسل کنجد را با بول خود تا سه روز فرزجه نماید
و با زهره را بر فرق سر خود طلا کنند و بعد از آن پیش مرد
رفته برادر رسد اشاره بدار و هائیکه چون زن
بعد از طهر بردارد آبستن شود اگر زنی در آخر حیض هر روز
یکدرم عنب الثعلب آلوده با شیر کوسفند بخورد و غسل کرد

زند برود زود حامله حمل گیرد واگر هر روز باز و زعفران را
با شکر کوفته بحد درم بخورد حمل گیرد واگر هر روز دو درم
کالج و زنجبیل با روغن گاو تا دو ماه اگر عقیمه خورد آبستن شود
واگر بوقت انزال تا ساعتی خود را بر سینه و پستان زن چسپانید
و بعد از آن جدا شود البته حمل بگیرد اما بعد از طهر و غیره
واگر تخم خار مغیلان دو درم با آب سوده زن بخورد حمل بگیرد
واگر شاه سفرهم را با مغز پسته شفتالو و زهره
خرگوش مساوی فرزجه زن سازد آبستن شود واگر مغز سر
گنجشک و چشم سرطان و فضله مگس و شکر هر چهار را
فرزجه کنند و بعد از حیض بردارد حامله شود واگر پنیر مایه
خرگوش یا بزغاله را با عسل فرزجه زن سازد بعد از طهر
مراد او حاصل است یا برنگ را فرزجه زن سازد یا در سه روز

آخر حیض

آخر حیض که هنوز غسل نکرده باشد بازوی سوده نیم درم
نارمشک نیم درم زیره سبز چهار درم این همه را
جوش داده صاف نموده بخشک کرده تا سه روز بخورند
و غسل کرده بمرد برسد مراد حاصل است واگر زهره
سوسن دریائی را با جوز بوا و سرشته بعد از طهر فرزجه
نماید حمل گیرد اگر زهره گرگ با زهره خروس و روغن
ناردین مساوی فرزجه زن سازد همین عمل کند واگر
شکر سفید با موم مساوی در روغن حل کرده فرزجه نماید
همین عمل کند واگر سرگین سگ و زرنیخ مساوی با روغن یاسمین
سوده فرزجه کند بمراد برسد واگر جوز بوا و سپاه دانه
و خشخاش هر یک یک درم کوفته در اول حیض تا روزی که غسل
کند با همین بخورد حامله شود واگر تخم حماض که بزبان هند کتاباند

گویند از ابتدای حیض تا روزیکه غسل کند هر روز یکدرم
با شیر بز بخورد مراد حاصل است باب بیست و هشتم
در بیان داروها یکه زن آبستن نشود و انداختن جنین
و اسقاط وضع حمل اگر این شکل را نوشته بر بازوی زن
بندد که حمل نگیرد یا آنکه

واحد | ع | وجرئیل

شیره سرگین فیل را سرشته با عسل بعد از طهر بزن بخورانند
حمل نگیرد دیگر جوهر یک مثقال دندان فیل بخورد زن دهند
بعد از طهر عقیمه گردد دیگر دو عدد کرم قرمز سوده زنی
بخورد تا یک سال حمل نگیرد دیگر بوقت انزال اکارت بنیم
آثار گلاب بزن بخورانند عقیمه شود دیگر بوقت وصال
مرد روغن کنجد را با قطران بر قضیب مالد نطفه بسته نشود
اگر زنان سرگین خرگوش بخورد عقیمه شود واگر دنبه لاله اکه اول

از طفل باشد

از طفل باشد زن گرفته بخود آویزد تا باز او با عجل بگیرد
واگر انگشتری از آهن لب زد که سر خوک و عقب مگس
بر آن نقش کنند و زن در انگشت کند تا با او باشد حمل نگیرد
در بیان اسقاط حمل جنین مرده در شکم تخم ترنج را با نمک سفید
مساوی سحق بخورد زن بنهار دهند بچه بیندازد اگر انقوزه را
با نمک سنگ مساوی در یک پیاله سرکه جوش دهند و زن
بنهار باشد و بخورد بچه بیندازد اگر سر ماهی را شانه کرده
بخود برگیرد همین حکم دارد واگر پوست مار را بزیر خود دود کند
حمل سقط شود اگر مغز دانه قهوه با دو عدد قرنفل سوده شش دانه
سنجد حب زنی وزن تا سه روز متواتر بخورد که حمل باشد
واگر کسی حیض او بسته باشد بخورد که حیض او بیاید بچه بیندازد
چون زن دشوار زاید ریشه حنظل را بر پای چپ او بندند

آنها بنهند و اگر سرگین کبوتر را بزیر او دود کنند یا موی سر آدمی را
تر کرده بعرق نهند یا یک پیاله لعاب ماش بچه را با دو
بخورانند یا این آیه بر یک پیاله آب بخوانند و با دو مد
و بخورانند بسم الله الرحمن الرحیم ان کل نفس لما علیها حافظ
فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب
والترائب و چون ظاهر شود که طفل در شکم مرده است
پوست مار سیاه را بزیر او دود کنند یا گوگرد زرد و نمک سنگ
از هر یک قدری در یک پیاله کانجی جوش داده نیم درم بزن
بخورانند یا یک درم ریشه اکر در آب جوش داده
صاف نموده بزن بخورانند البته بچه فرود آورد علاج اسقاط
حمل زنان که بچه می‌اندازد و حملش بمراد نرسد صبر سقوطری را
بر کمر بندد یا ریسمان پنبه را بمعصفر رنگ کرده سوره قل یا ایها

الکافرون را

الکافرون را بر آن خوانده مثقب کرده بر آن زنند و بر کمر زن
بندد و حملش بمراد رسد در شناختن زنان حامله چون خواهی
بدانی زن حمل دارد یا نه دو درم عسل را در آب شربت
کرده بخورانند اگر درد گرد ناف و صدائی کند حامله است و الا
فلا و تدبیر حمل که پسر شود قبل از آنکه بچهار ماه برسد این آیه نوشته
بر پهلوی راست زن بندند اگر دختر باشد به برکت این آیه البته پسر شود
رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک انت السمیع العلیم الذی
نادیه ملئکه و هو قائم یصلی فی المحراب برحمتک یا ارحم الراحمین در
شناختن زن عقیمه و مرد عقیم دو ظرف سفال را پر خاک کرده در یکی جو کاشته
و در یکی گندم در آنکه جو است زن بول کند و در آنکه گندم است مرد اگر
هر دو سبز شد از آن مرد و زن هیچیک عقیم نباشند و از هر که
نشد آن عقیم خواهد بود در شناختن پسر و [illegible]

که همیشه خون از عورت جاری شود علاج تا سه روز یازده درم
تخم سرهی بنهار سفوف نماید بعده یکتوله پنج اسگندر با شکر
سوده هر روز بنهار سفوف نماید در شناختن حمل پسر است یا دختر
چون دو ماه از وعده زن گذشته صبح پیش از آنکه زن بول
کند او را بر پشت بخوابانند و دست بر هر دو تهیگاه او بالای
ظهار نهند اگر در طرف راست شکم او هیچ چیزی بدست معلوم شود
پسر است و اگر در طرف چپ گرهی بزیر دست آید دختر است
یا آنکه کاسه را پر آب کرده حامله در چند قطره شیر در آن چکاند
اگر بر سر آب ایستاد دختر است و اگر ته آب رفت پسر بود
یا آنکه زن حامله را بگویند که چند قطره شیر خود را بر دیوار
کج کاری بدوشد اگر علامت آن بر دیوار بماند پسر است و اگر نه دختر است
یا آنکه بوقت برخاستن زن ملاحظه نمایند اگر اول پای راست پیش نهد

پسر است

پسر است و اگر پای چپ پیش نهد دختر است و همچنین از رفتن
از عقب او صدا زنند اگر از طرف راست نگاه
کرد پسر است و اگر از طرف چپ نگاه کرد دختر است و اگر طفل
در شکم زن معلوم شود و بنظر آید یا خنثی بود یا دو طفل باشند
باب بیست و هشتم در تنگ کردن فرج زنان چون فرج زنی کشاد
بود زعفران و مشک هر یک یک مثقال در آب زنجبیل چندان بجوشانند
که غلیظ شود و پارچه استر را با آن آغشته در سایه خشک
و در وقت حاجت پاره از آن در فرج نهد و بعد از ساعتی
بحال رسد تنگ شود دیگر پنبه را بشراب تر کرده آن بخود برگرد
مثل باکره شود دیگر تخم گل گلاب سنبل الطیب هر یک یکدرم نرم کوفته
و انگشت خود را با آب دهن تر کرده با آن پالاید و در فرج نهد چون غنچه
شود دیگر مازوی سبز سوده عاقرقرحا ولحیة التیس هر یک یکدرم

در دیگی شراب بجوشانند و زن در میان آن نشیند گرم و نرم

و تنگ شود **یا آنکه** مازوی سبز با پوست انار مساوی سوده در شراب

بجوشانند تا غلیظ و با پشم گرفته فرزجه سازد **یا آنکه** زهره خروس را

با روغن فرزجه سازند **یا آنکه** مغز کاچیره و سعد کوفی و برگ سوسن با هم

جزوی در آب جوشانیده تا غلیظ شود پارچه با آن آلوده در بسته خشک

چون از آن پارچه زن با خود برگیرد مثل باکره شود **یا آنکه** پوست درخت

انار را کوفته در آب جوش داده تا غلیظ شود دامان زنان پارچه را

بر آن تر کرده و خشک نموده اگر قدری زاج سفید هم سوده داخل کنند

بهتر باشد چون زن بچه برگیرد تنگ شود **یا** کف دریا و هلیله زرد مساوی

سوده بردارد **یا** برنج هندی با سعد و کوفته با شیر گاو در زمستان

چون غنچه گردد **علاج مه بوئی فرج زن** سنبل الطیب و مشک و تخم

گل گلاب با شیر گاو فرزجه سازد بزودی خوشبو شود **باب**

هشتم در رفع آنکه لذت جماع دهد و از چیزی احتیاج بنده و آشکارا

بگاه صحبت بقضیب مالند و یا دارچینی و کبابه چینی با شیره زنجبیل

پرورده بقضیب مالند یا آنکه ذکر گاو جوان را در سایه خشک کرده

زن بهنگام رسد خشک کرده و سوهان سوده با عسل بر قضیب مالند لذت

تمام دهد **باب بیستم** در کشاده کردن فرج زنی که دربسته باشد بدانکه اکثر

اوقات می‌شود که بعد از حد وضع شدن داروهای بسیار زنان ابلها

یا آنکه وقت لطف مجهول را قابله موقوف باره می‌کنند که برآورد از آن پس دخول

میرسد و می‌خواهند به داروها باصلاح آورند بزنند از آن سبب درد می‌شود

علاج باید کیسه از آستر نازک بدوزند چنانکه نخود بر بالای آن سر و در آن

جا کنند به رازی انگشتی و زن در آن مرهم نهد و روز دیگر کیسه بدوزند

که لوبیا نخود و پهلوی هم جا کنند و کیسه اول را برآورده کیسه ثانی را

بگذارند و هم چنین روز بروز کیسه را بزرگتر و نخود را بیشتر نمایند

تا مساوی قطر ذکر برسد بعد از آن آنگاه محل برسد و باز

اعاده کنند تا بحال خود باید **و اگر** زن در تولد راه مخصوص او با یکی

باشد **علاج** نمک سنگ با موم کافوری شیاف ساخته

در محل او نهند و روز بروز بزرگتر کنند تا بقطر ذکر رسد **و اگر**

زن سرزون باشد بکارد طلا باید برید و اگر استخوان داشته باشد

برآورده و موم و نمک سنگ را بمثل ذکر بر آن نهند تا به شود

آنگاه مرد بوصال رسد **باب سی و یکم** در بستن زن اگر خواهی

که سوای تو دیگری بزنا قادر نباشد آنچه خود تجربه نموده‌ایم بگیر دو مرغ کرکسان را

و در عشره اول روز یکشنبه ذبح کنند و زهره او را با کرم خراطین

مثل مرهم سازید و بوقت مباشرت از سر ذکر گرفته بمالد تا بن

ذکر و با زن دخول کند عقد شود که دیگری نتواند دخول نمود **و اگر**

خواهد بگشاید مرهم مزبور را از بن ذکر گرفته بمالد تا سر ذکر

و با زن دخول کند گشاده گردد **و دیگر** زهره مرغ مذکور را

با عرق ارنگ سوده در عقد و حل بدستور سابق بمالد **دیگر** چوب کتیرا

و بیخ آک را در سایه خشک کرده با آب بچه همین عمل دارد **دیگر** بزوری

در آفتاب در شرف باشد مغز سر خرگوش بر قضیب مالد بهر زنی که جماع کند

عقد شود **دیگر** این شکل را بر قضیب نویسد و بزن جماع کند

[illegible]

عقد شود و چون خواهد بگشاید بدین دستور معکوس بنویسد

گشاده شود **دیگر** چون تاج خروس را بر ذکر مالیده بزن دخول کند

دیگری قادر بر او نتواند **باب سی و دویم** در امراض پستان

زنان و امراض وی و علاج آن چون پستان زنی ورم آماس کرده باشد

و خواهی سخت شود پوست انار را سوده با روغن سرشف بر پستان بمالد

و یا پارچه را با آب مازو تر کرده با آن به بندد تا پستان کوچک شود

[illegible]

آنها کنند همه را سوده با عسل معجون کنند هر روز ناشتا درم بخورد و گرد بگه
کند و دیگر کندر بغدادی را با سنگ گاومیش کهنه اما رشتن هر هم گه
ریسمان نهاده باشند و سخت بر بندند دیگر اسکند برگ و شاخ ورنیره
نرم سائیده با شیر زنی که او را پسر شیر ده خمیر کرده بر پستان بر بندند
و سخت بر بندند که نیک شود ورم پستان زنان و کم شدن شیر پستان
بدانکه ورام پستان درد مونی و صفراوی سرخی و زردی رنگ
و بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی رنگ بود علاج خون را نهر البدن
فصد یا حجامت کند و اخلاط دیگر را مسهلات و طلاها و ضمادات که گذشت مطابق
هر ماده علاج و آرد یا طلا با سکنجبین متواتر ضماد با بیخ ناو برگ
اگر شیر کم شود پرهیز کند و آب با شربت نیلوفر بخورند و زیره سبز را
شب در آب خیسانیده صبح کوفته یک پیاله آب آن را افشرده
ناشتا بخورند تا شیر بسیار شود باب سی سیوم در عشق و محبت زنان

ا

اگر شخصی دو ناخن از دستها و دو ناخن از پایهای خود گرفته بسوزاند
و خاکستر آن را با آب منی خود سرشته در طعام شیرینی بزنان بخوراند
مبتلا گردد و اگر شخصی شاخ مثقال را بر دامن زنان بکشد با اختیار
از عقب او بیاید و اگر قرنفل را در آب منی خود تر کرده بزنان بخوراند
مبتلا گردد و بغیر از شهد و اگر قند را با آب منی خود شربت کرده بزنان بخوراند
مبتلا شود و اگر ریشه بهنکره را با آب منی خود بساید و در حلوا یا در شیرینی
بخورد زن دهد مبتلا گردد و اگر در یکشنبه دو سگ با هم صحبت شود
چوبی از زیر آنها بگیرند و بر سگ ماده میزده باشند تا از هم جدا
شوند و آن چوب را بسوزانیده خاکستر آن را با قند و آب منی خود
حب سازند و نگاه دارد و بوقت احتیاج یکی از آن حب در حلوا
یا طعام بزن دهد مبتلا گردد و اگر بروز یکشنبه مرده را بسوزند
چوبی بر آن اطراف مرده بجهة بالای اندازند و میروند اگر کسی بوقت

دو هر شب تنها برود و آن چوب را برداشته نگاه بعقب نکند و بیارد
تا خوانه خود اندکی از آن را بر دامن هر زنی که بکشد زنجیر او را
شود از نگاه داشت عقب او بیاید در بغض عداوت چون دو خروس جنگی
با هم جنگ کنند چنانکه خون از آنها روان شود بگیرند خون هر دو را
و در سایه خشک کرده و سوده قدری از آن در طعام یا حلوا بخورد
دو کس که با هم محبت داشته باشند بدهند چنان عداوت در میان
آنها پیدا شود که تا زنده باشند روی یکدیگر را نه بینند باب سی چهارم
در مقامات ثلاثه آب منی مردان چون مرد شهوت زده شود
منی او بحد کمال رسد و هر گاه بزن رسد نطفه بسته شود
و اگر منی ضعیف است تولدش ضعیف شود در این صورت لازم است
که علاج چه کند بمقویات تا نطفه قوت بگیرد و از مدخولات هم بجا بکشد
بدانکه منی مرد از سه مکان خیزد اول دماغ دویم دل سیم ذکر و علامت

هم برا

هر یک بیان کنم و آن را که آب منی از دماغ خیزد علامتش آنست
در بوقت انزال سر و روی گرم شود و رنگ سرخ گردد که بگیرد
بهتر یا شهوتهات و از قوت روحانیت در همیشه کام جوش کند
و آن را که منی از دل خیزد علامتش آنست که بوقت صحبت ذکر
سخت شود و آب منی زود بجهد کدام دل صحبت نتواند کرد علاج
همیشه معاجین مقویات دل مداومت نماید مثل مصطکی و نبات
معجون کهنه یا آمله پرورده با مصطکی خوردن و شربت تخم ریحان
با نبات و گلاب خوردن و تخم بالنگو و بید مشک و امثال آنها
خوردن و غذا کباب و قلیه گزر و شلغم با نخود و لوبیا و پیاز
بسیار و هریسه خوردن و از اعراض منی از ذکر خیزد دلگیری و منی
او ناقص و زود در صحبت زنان دل سرد شود باید همیشه طلاها که
ذکر را سخت کند و دواها و معجون ها که ذکر را قوت دهد مداومت نماید

در بستن مردان زانی اگر زن خون سعوه را بگیرد و بوقت
وصال بر فرج خود مالد شوهرش چنان بسته شود که بسوای زن خود برای
ذکرش برنخیزد دیگر سی یکدانه جو را بهر دانه یکبار سوره انا اعطینا
بخواند و بر دمد و بگوید بستم ذکر و شهوت فلان ابن فلان را
از فرج فلانه زن یا از تمام زنان که بسوای فلان ابن فلانه ذکرش نباید
برنخیزد یا آنکه بگوید بستم ذکر فلان را بر فرج غیر حلال خود و در پاره چیر
از پیراهن یا جای او بسته در زیر زمین دفن کنند هرگز آلت او بر زنان
دیگر قادر نتواند شد سوای حلال خودش دیگر آنکه اگر زنان بمروت بستن شوند
که با مردان بیچاره عداوت و آب منی مرد را گرفته بسوزانند
یا آنکه در آب بریزند یا آنکه بخاک ریزند یا به تدبیرها مرد را عقد
کرد از حلال خود نطفه نشود دیگر قسم مرد را بسته باشند
بار ده هفت بیضه مرغ در آب بجوشانند و پوست از آنها

دور کنند

دور کنند سه بیضه را بر هر بیضه هفت [illegible] را خوش بنویسید
و صبح نهار بخورد چهارم بر یک بیضه هفت [illegible] خوش بنویسید و بخورد
و هر بیضه خوردن بگوید بیت گشاده شدن مردی و شهوت
میخواهم [illegible] بخورد البته گشاده شود دیگر بخون کبک سیاه
و زعفران سوره قل یا ایها الکافرون نوشته بر بازوی راست
بندد و قل هو الله احد را نوشته بر بازوی چپ بندد و سوره
قل اعوذ برب الفلق بر آن راست و قل اعوذ برب الناس را نوشته
بر آن چپ بندد گشاده گردد دیگر بوقت نکاح گره بسته باشند
و کدخدا شوانند باید که زن را طلاق بگوید و زن از آن مهر خود
بگذرد باز بخلوت صیغه نکاح بگویند گشاده شود باب پنجم
در سطبر کردن قضیب دانکه قضیب سه قسم مخلوق شده اول آنکه
انگشتی بود و در صحبت زنان کاهل و با کراه بوصال زنان برسد

و بهره از صحبت برد دویم نه انگشتی تا یازده که از صحبت بهره ور باشد
سیم دوازده انگشتی او بوصال زنان حریص بود اما بوقت صحبت
زود انزال شود آنکه قضیبش خورد بود و حظی نیابد [illegible]
زرد هر یک یکعدد سوده بر ذکر طلا کنند با عسل قوی و دراز
گردد دیگر کرم درازی که از شکم آدم بر می آید از آبها گیرند
زر کرم سیاه [illegible] جوشانده [illegible] زد و بوقت جماع
یکی از آنها در احلیل نهند و بعد از ساعتی بوصال رسد سطبر و دراز
دیگر آب از آن کرم گرفته با سوده زیره کرمانی را در آن [illegible]
و در سایه خشک کرده و بوقت در احلیل نهند جماع کنند
دیگر خون شپره را گرفته بر قضیب طلا کنند قوی و دراز گردد
دیگر خضابات ریش و موی و سینه و [illegible]
با روغن گل سرخ چرب کرده با آب آمله سرشته خضاب کنند دیگر خطات

[illegible]

چهار مثقال و سمه چهار مثقال روغن کنجد [illegible] مثقال وسمه را در
کاسه آب بجوشانند تا نصف شود بالیده صاف نموده در روغن کنجد ریخته
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند آنگاه خطات را [illegible] کرده
جوشش دهند تا حل شود و در شیشه کرده نگاه دارد و بر موی مالد
سیاه شود دیگر که تا شش ماه موی سیاه ماند هلیله سیاه و آمله مقشر
هر یک [illegible] درم [illegible] ماده گاو و سرکه هر یک پنجاه درم
پوست انار شصت درم همه را جو کوب کرده با یکصد درم آب
آمله در دیگ کرده بجوشانند تا خوب جا افتاده در ظرف کرده
تا چهل روز در زیر زمین دفن کنند بعد از آن برآورده بحمام
بروند و دهان را پر از برنج [illegible] خضاب کنند و بنشینند هر گاه
برنج در دهان سیاه شد بشویند که تا شش ماه مو را سیاه نگاه دارد
دیگر گل شقایق ده درم آمله مقشر و پوست بلادر تازه انار [illegible]

چند درم سرکه یک آثار را دو بیره را کوفته با سرکه در شیشه کرده
تا هفت روز بگذارند بعد از آن غرغره کنند باب السواد المجربه
از برای حبس البول بقدر ربع سیر تنباکو که ته چوب و خوب ندوخته
باشد در دیگچی کوچکی ریخته بقدر پنج شش مثقال نمک خوردنی خانه
و با قدری آب بجوشانند که تنباکو خوب نرم شود بگذارند که اندک
سرد شود و بر بالای شانه بگذارند بعد از لمحه بول گشاده شود
ایضاً از برای درد دندان بسیار شدید هرگاه در طرف راست باشد
رگ باریک پایین خنصر و بنصر دست چپ را برابر جوالدوز گرم
و سرخ کرده در آتش داغ نماید دفعی درد ساکن شود
و اگر درد در طرف چپ باشد رگ مذکور دست راست را
به آن نهج داغ نماید از برای زردی شدیدی که در چشم
عارض می شود که عنبر اکحلات عقب پره گوشها را اندک تیغ کشیده

خونی که بر می آید خون گوش راست را با سیسه مرداران بکمبید در چشم
راست و خون گوش چپ را در چشم چپ بهمان طریق بکشند و هرگاه
خارشتر تازه که در بعضی بلاد عاکول گویند موجود باشد
قدری کوبیده آب آن را بقدر دو فنجان یا بیشتر یا کمتر بخورند و اگر تازه
نباشد خشک او را خیسانیده آب گرفته بخورانند و اگر بتازی
ماهی ریزه بسیار را در ظرف آب جمع و مریض نظر با آنها اندازد
بلکه ماهیان زرد و مرده و مریض جفت باید از برای نگهان بدون
معنی مشرو یا برگ تنباکوی کهنه را در آب گذاشته تا نرم شود
برآورده بر خصیتین پیچیده کهنه بالای آن پیچید چنین که تنباکو
گرمی از حرارت خصیه شروع عقی می شود تا هرچه خواهد دیگر از دکن
بر بالای هر عضوی که سوزش یا دردی ظاهر شود باید طرف مخالف آن را
در کله سر دید هرجا که اثر جوششی یا ضرهمان جوشش را حوالی آن را

چند تیغ دلاکی کشیده که قدری خون آید و قدری لیمو با سرکه
و هر ترشی که حاضر باشد با قلیل نمک مخلوط و اندک عفونت بر آن جوشش
دلکان تیغ بمالد دفعی درد طرف مخالف ساکن شود پادزهر
هر حیوانی سمی شاخ خار گلک پفیده و از شاخ بزرگ گاو کوهی
میروید و در هند بهار سنگه میگویند هرگاه او را با آب سائیده
بر موضع گزیده هر ذی زهری بمالند دفعی درد ساکن شود
و آرام می گیرد شربت صندل خلاف مشهور که بجهت تقویه
معده و تسکین حرارت و تفتیح وغیره بسیار خوب است
گلاب چهار سیر نبات سه سیر صندل سفید مرود ربع سیر
سرکه انگوری یک سیر همه را باهم در دیگ سفیدی ریخته
بجوشانند تا به قوام عسل آید بعد از سرد شدن ناشتا
سه انگشت بخورد و بعد از خواب سه انگشت و بعد از جماع سه انگشت

بسیار مقوی است اگر کسی از جماع کردن سست و عاجز شده باشد
بقدر یک مثقال یا بیشتر تخم کرفس را بالای آتش در ظرف سفال
وغیره اندک بو داده و کف دال نمک پوست او را داده و مغز او را
داخل یک قرص خمیر نان گندم مخلوط و نان پخته با روغن بخورد
و قدرت مشاهده کند بشرط آنکه حرارت بر مزاج غالب نباشد
و هر روز بخورد مضر است نوع دیگر تخم توله تخم زردک تازه
و بسیار کهنه نباشد یا بیشتر کف دال و پوست او را بکنند
و پنج شش عدد زرده تخم مرغ نیمرو با روغن و تخم زردک را
بر روی تخمها پاشد و بخورد که بسیار تقویت میکند هرگاه براز حبس شود
قدری روغن گاو خالص تازه را اندک نمک داخل و حمول نماید
گشاده شود از برای بواسیر خارشتری که در بعضی بلاد عاکول گویند
با خارهای آن در رنهای بواسیر المجروح و خوناب زردی از آن

می آید بعد از آن خیار بر سه گهک‌ها رسید را گویند برگها دانه پاشد
و کبر را در بعضی بلاد عرب شفلح گویند **کباریست** در بحرین مرکب و شش
گویند هرگاه برگ و ورق او را با قلیل ملح طعام و آب جوشانیده
صاف نموده بفنجانی بصاحب خوانق بدهند خوانق ساکن شود دو درم
بخورانند ورم بالمره از بدن او مفارقت و عود نکند
دواری مرضی که در بلاد عرب بشقیم مشهور است آنست که لقمه غذا
نتواند خورد و فرو برد مگر آنکه آب بالای آن بنوشد لقمه فرو برد
دوایست در جده و مکه معظمه از شام می آورند و نهایت وفور دارد
مسمی بحب العزیز بقدر پانزده دانه او را کف مال نموده بخورند
بعد از آن عصیده با روغن بخورند تا هر سه روز ناشتا رفع آن
مرض می شود **مجرب البواسیر الرحمی** هلیله سیاه بقدر یکه خواهد در روغن گاو
خالص جوش نمایند زرد می شود بعد صلایه نموده مقدار آب گرم سحق و بقدر [illegible]

با هلیله ممزوج

با هلیله ممزوج و بقدر نخود بزرگی حب بندد و هر روز
صبح ناشتا دو یا سه دانه فرو برد بعد از سه چهار روز
قراقر بسیاری در شکم پیدا می شود و خون منجمد بسیار اطلاق
می شود اکل هلیله را موقوف و قدری پوست انار و علف
نک را سحق و در کهنه که در مقعد تحمل نماید بالمره بواسیر قطع
و دیگر عود نکند و در غیر بواسیر مفید است **فائده**
در باب آنکه بداروهای قوی کرا حاجت باشد و کرا نباشد
بدانکه سه گروهند که داروی قوی بایشان نباید داد
اول مردمان شهرهای گرم را که فضول در شهرهای گرم
در تن ایشان بسبب گرمی هوا به تحلیل خرج می شود باین سبب
باستفراغ قوی حاجت نباشد و ایشان را بداروهای
لزج چون فلوس و شیرخشت و شراب لوبهان و امثال [illegible]

از داروهای خشک **دویم** کسی را که دارو خوردن عادت نباشد
او را داروی قوی نشاید داد **و سیم گروهی** که بداروی
قوی محتاجند یکی مردم شهرهای سرد در شهرهای ایشان
بجهت آنکه قوت سرما قوت داروها را ضعیف کند دارو از کار
باز دارد **دویم** کسانیکه آبهای ایستاده خورند
چرا که جثه ایشان غلیظ باشد و اخلاط بد در تن ایشان
بسیار باشد **سیم** صاحبان سپرز را داروی قوی باید
داد از برای بیان معنی **فائده** انار ترش و شیرین
بالمناصفه با تخم آن بکوبند و بفشارند و قدری شکر
داخل کرده بخورند مسهل لطیف است بشرطیکه در حلق
و سینه درشتی نباشد **صفت حب** که در تبهای صفراوی
توان داد گل سرخ طباشیر هر یکی نیم درم

عصاره زرشک

عصاره زرشک یکدرم سقمونیا مشوی دانگ صندل سفید
دانگ کافور اگر حاجت باشد پسته طوطی و کم چوبی
با آب صندل و کشنیز حب کنند جمله یک شربت باشد
حب مسهل بنفشه خشک سوده دو درم رب السوس یکدرم
خیارشنبر چندان که هر دو بدان بتوان سرشت حب کرده
و این یک شربت باشد **صفت** مسهلی که از برای حفظ صحت
خورند و علک البطم که سقز نامند یکدرم یا دو درم یا مقدار
دو دانگ لوزه ارمنی با چهار دانگ بیامیزند و بخورند
طبع را نرم کند **نوعی دیگر ایضاً** مغز تخم معصفر چهار
دانگ افتیمون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند
و با انگبین بسرشند **در بهارها** که تازه گردد سبب
بیماریهای دیگر گردد چون نقرس است و داء الیه و داء الفیل

و وجع المفاصل سخت هرگاه مصروع یکی ازین چهار بیماری ظاهر شود
سبب صرع زایل گردد زیرا که صرع بیماری دماغی باشد
و از ظهور یکی ازین علل مذکوره ماده از دماغ فرود آید
و علت دماغی زایل شود و هر علتی که ماده آن انتقال کند
هم برین قیاس باشد مثل ورم چشم مزمن با سهال و زلق
الامعا زایل شود زیرا که با سهال خلط بد از تن بیرون رود
و ماده نیز انتقال کند و صلعی را علت دوالی بنا شد
و هرگاه دوالی ظاهر شود موی سر بر آید زیرا که سبب باطل
شدن موی خلطهای بد باشد بن موی را تباه کند و صلعی
و داء الثعلب و غیر آن پدید آید پس هرگاه اخلاط از
سر فرود آید دوالی تولد کند و موی سر بر آید و هرگاه
صاحب اسهال صفراوی را گوش کر شود اسهال زایل
کرد

کرد و هرگاه کر را اسهال صفراوی ظاهر شود
کری زایل شود و سبب آن هم استفراغ ماده و هم انتقال
او باشد و هرگاه در تب گوش کر شود اگر از بینی خون آید
یا اسهال ظاهر شود زایل گردد و سبب این هم استفراغ ماده
و هم انتقال ماده باشد و اگر کسی را صداع صعب باشد
و از بینی یا گوش ریم آید یا زرداب آید و درد سر زایل
شود هم بدان سبب مذکور و اگر صاحب اسهال مزمن را
اتفاق افتد اسهال او زایل شود بسبب انتقال ماده
و مالیخولیا و جنون بدوالی و بواسیر زایل شود
زیرا که سبب هر دو بیماری خلط سودا بود در دماغ
پس چون سر رگها فرو شود و بواسیر یا دوالی پدید
آید خون سودا از دماغ میل سفل کند هر دو علة به سبب اسهال

ماده زایل شود و مردم خصی آنست که مزاج او چون
مزاج زنان باشد و نقرس هم باین سبب نباشد لیکن اگر
آنهم غذاهای ناموافق زیاده ترتیب خورند هم عارض شود
و نقرس علتی است که سبب ضعیف شود همچنانکه صرع علتیست
که به سبب ضعیف دماغ شود لیکن اگرچه پای یا دماغ ضعیف باشد
تا ماده در تن گرد نشود و در رگها روان نشود و بجانب پای
یا بجانب دماغ دماغ روی ننهند نه صرع تولد کند نه نقرس
و جالینوس گوید با آنکه خصی با نقرس ندیدم کودکی نقرس
هرگز ندیدم و اگر کودکی را نقرس عارض باشد نقرس او
از جمله وجع المفاصل باشد و در زانو و دیگر بندها باشد
و سبب آن غذای بد است یا ناگواریدن طعام
و چون معلوم شد که کودک را و خصی را نقرس نباشد
و اگر باشد

و اگر باشد نادر باشد و کودک نادرتر معلوم شود امی معتبر را
در نقرس اثری قویست و درد جگر صعب است زایل کند
و درد جگر یا از آماس گرم باشد یا از باد غلیظ یا از
سده اما آنچه از سده باشد درد آن صعب نباشد
و کرانی فزون از درد بود و آنچه از آماس باشد درد باشد
و آنچه از ماده غلیظ باشد درد آن صعب و خلنده باشد
و آن باد بحرارت تب گرم شکسته شود و اگر کسی را
زیر پهلوها درد کند و آماس نباشد آن درد به تب
گرم زایل شود و نقرس و وجع المفاصل از رطوبتهای
~~خام و از خلط غلیظ سوداوی باشد~~ و کری
و خارش به تب ربع زایل شود و تشنج امتلایی به تب
گرم زایل شود و نقرس و وجع المفاصل از رطوبتهای

خام و از خلط غلیظ سوداوی باشد و گری و خارش یا از رطوبت
باشد یا از خلط سودا آنچه از رطوبت خام باشد
بحرارت تبهای گرم پخته شود و اگر از خلط سوداوی باشد
به تبهای ربع تحلیل پذیرد و تشنج امتلائی هم چنین باشد آنکه مادهٔ
تشنج بحرارت تب گرم گدازد و تشنج زایل شود
و هرگاه که بحران بر قانی ظاهر شود تبهای گرم صفراوی
زایل شود زیرا که صفرا بظاهر تن بیرون آید و فواق امتلائی
به عطسه زایل شود زیرا که فواق هم از امتلا باشد و نه هم
از استفراغ آنچه از امتلا باشد در بیشتر حالها ابرا
حرکت قوی باید تا آن رطوبت را حرکت دهد و بکند
و حرکت عطسه حرکتی قویست و هر که را آروغ ترش بسیار باشد
وی را علت ذات الجنب نباشد زیرا که مادهٔ ذات الجنب

مادهٔ گرم

مادهٔ گرم و تیز باشد و در معدهٔ کسی که آروغ ترش بسیار آید
خلط گرم و تیز کمتر تولد کند پس در تن او ماده بدان گرمی و تیزی
کمتر باشد و بدین سبب دیرتر ذات الجنب شود و بلکه هیچ نشود
فایده بدانکه هرگاه مسهل استفراغ تمام کند و از شدت
استفراغ فواق ظاهر شود اسبغول در روغن گل و آب سرد
بزنند و بدهند و اطراف را به بندند و داروها که عطسه آورد
بر بینی کنند تا عطسه آورد و هرگاه سوزش و حرارت پدید آید
لعاب اسبغول یا لعاب بهدانه یا روغن گل یا روغن بادام
یا روغن تخم کدو بهم بزنند و هر ساعتی بخورانند و هرگاه
سوزش از مازریون تولد کند هم باین لعابها
و روغنها و مسکه و شیر تازه و دهن الالی تسکین کنند
و بعد از آنکه چند مرتبه این لعابها و روغنها و گلاب خورده شود

اندکی سرکه با آب آنچه بخورد و بالجمله در داروهای گرم مثل
فرفیون و غیره ناخوشی ظاهر شود روغن گاو و مسکه و لعابها
و روغنها و گلاب سرد کرده و کشکاب یا روغن بادام و صمغ
عربی باید دادن و آب انار و آب سیب و آب شوربای مرغ
سمین باید داد و صندل و کافور و گلاب بوییدن و هرگاه از
داروی قی جوشش برآید شراب انگوری با شیر تازه بیامیزند
چنانکه شیر فزون تر باشد و پازهر که پرورده میش کشتن
که از داروها تولد کند باز دارد فایده در باز داشتن
افراط عمل داروها و هرگاه اسهال یا قی افراط کند دستها را
از بیخ بغل و پایها را از بیخ ران بطنابها یا نوارها بر یک
باید پیچید و بستن از بن ران و بغل باید آغاز کرد و فرو
آید تا بر دست و تا بقدم و تریاک بزرگ با فلونیا باید داد

و اگر ممکن شود

و اگر ممکن شود در گرمابه برود تا عرق کند یا آب گرم در زیر دامن
بگذارد خصوصاً از جانب پشت و چادر شبی تا گردن به خود
بپیچد تا بخار جمع و عرق کند و اگر عرق بسیار کند شراب سیب
و شراب به و شراب انار با جلاب شیر باید داد و آب سیب و آب
مورد و تر در اندامها مالد خاصه اندر پشت و گلاب و کافور و صندل
بوییدن و از برای افراط اسهال پست جو و آب به و مورد
و گلنار و طباشیر و خرنوب و غیره بر معده ضماد نمایند
و لقمه چند نان در آب انار ترش شکنند و بدهند و بعد از آن
اندکی کعک سوده بدهند و در شراب انگوری اندکی کعک
سوده تر کنند و کفچه چند بخورند و پست جو با اندکی خشخاش
سوده بسیار نافع است حب الرشاد بریان کرده که ورم در دماغ
بجوشانند تا سطبر شود مرطوب را نافع و شیر تازه جوشانیده

چندانکه قدری آب و جلاب رقیق بسیار نافع زیرا که قوت تیزی دارو
بر برود و سوزش نشاند لیکن اگر حرارت با فراط باشد تولد
کند تشنگی نشاید و اگر مزاج بسیار گرم باشد بزر قطونا بریان کرده
و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی هر سه بروغن گل چرب کرده
و با آب برشته با رب سیب یا شراب سیب بخورد ببندد
و دریا ز داشتن تیزی داروها مسکه و روغن گاو بسیار
نافع باشد **فائده** هرگاه مسهل بخورد و فعل نکند و دوار و صداع
و تهیج و ضعف عارض شود در حال حقنه باید کرد یا شیاف
تیز باید نهاد یا استفراغ دو مثقال مصطکی سوده با آب گرم
بخورند تا معده را قوت دهد و دارو را دفع کند و بسیار است
که چیزی قابض مثل به و سیب که بخورند فم معده را قوی کند
و دارو را بقعر معده فرود آرد و اسهال کند و سبب رنج است

دارو

بر دارو و فم معده که شد اخلاط را بالا برمی کشد و چون فم
معده قوی گشت بسبب میوهای قابض دارو را از آنجا دفع
و عمل میکند و هرگاه این تدبیرها کنند به و چشمها بیرون جهد و دوار و
حرکت شوی باشد و چیزی بر نیاید جز آنکه فصد کنند دیگر تدبیری
نباشد چون این حالها هم نباشد چون دارو کار نکند فصد کنند
اگر چه بعد روز یا سه روز بعد از دوا خوردن باشد زیرا که هم آن
باشد که اخلاط حرکت کنند و بعضی از اعضا ریخته ریزد و بسیار باشد
که دارو مسهل دیر در کار آید شربتی که دارو را رقیق کند
یا اخلاط را چون ماء العسل گرم یا آب و نمک گرم دارو را در کار
آرد و هرگاه دارو از معده بگذرد و در رودها باشد و اجابت
نکند هم چنین شربت دفع باید کرد و نشان گذشتن از معده
آنست که در معده هیچ گرانی نماند و آروغی که بوی دوا دهد

بنشاید و هرگاه ماء العسل و آب شور کار نکند باید حقنه و شیاف باید کرد
و هرگاه مسهل از معده فرو نرود و این تدبیرها فائده نکند
و رنجها ظاهر شود تدبیر قی باید کرد و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد
فائده بدانکه قوت داروها مختلف است قوت بعضی آنست
که خلط را از خون جدا کنند و از عضوی بکند و بیرون آرد
چون تربد بلغم و سقمونیا صفرا را و حجر ارمنی سودا را و قوت بعضی
آنست که هر خلط را حرکت دهد چون صبر صفرا و بلغم و قوت بعضی
سه خلط حرکت دهد چون تخم حنظل بلغم و صفرا و سودا را و از دماغ
استفراغ بیشتر کند و سورنجان از مفاصل استفراغ
بیشتر کند و بدانکه سقمونیا جگر را زیان دارد و سورنجان معده را
و تخم حنظل روده را پس باید با مصلح استعمال نمود **فائده**
بدانکه بادها چهار اند چنانکه ناحیتهای زمین نیز چهار اند مشرق و مغرب

جنوب

و جنوب و شمال و بادها یکی صبا است و از ناحیه مشرق آید دوم دبور است
و از ناحیه مغرب آید سیم جنوب است و از ناحیه جنوب آید و از دست راست
مشرق چهارم شمال است و از دست چپ مشرق آید و باد جنوب در بیشتر
شهرها گرم و تر باشد اما گرمی چون جانب جنوب نزدیکی آفتاب گرم است
اما تری بسبب آنکه دریای بزرگ از جانب جنوب است هرگاه
آفتاب جانب جنوب را گرم کرده است از دریا تحلیل زیاد کند
و بخارهای بسیار برانگیزد و این بخارها با باد آمیخته گردد باین جهة
گرم و تر باشد و باد شمال سرد و خشک باشد اما سردی بجهة آنکه بر کوهها
و برفها و آبهای سرد گذرد و جانب شمال بسبب دوری آفتاب
از سمت الراس سرد است و خشک اما خشکی بجهة آنکه گذر او
بر دریا و آبهای روان نیست و با آن بخارها نیامیخته و هرگاه که باد جنوب
آمده باشد و بعد از آن شمال آید اخلاطی که بحرارت باد جنوب گداخته باشد

از باد شمال تغیر دیده و بخور و سینه و عصب و رود با فرود آید و بهار ربیعها زیاد
که دوباره ترشد در سردی و گرمی و خشکی معتدل باشد صفه مجربة للسعال
زرنیخ زرد بقدر دو مثقال و با یکعدد تخم مرغ زرده و سفیده مخلوط
کند بعد از آن قطعات کوچک پنبه را با آن آغشته نموده و غلوله بقدر فندق
کلک نماید و در پیش خشک و شب بگذارد تا خشک شود بعد از آن برداشته
در حفره بقدری آتش زغال بگذارد و ظرف سوراخ کرده و آن را که روی آن
بالای حفره بگذارد و اطراف را [illegible] بعد از آن انبوبه در سوراخ
ظرف مذبور نصب و یکغلوله پنبه را در آتش انداخته از راه
سوراخ انبوبه و طرف دیگر انبوبه را بدهن بگیرد [illegible]
تا دود به حلقش برود و اندکی سر بردارد و دهن انبوبه بگیرد که دود
بیرون نرود و باز اعاده کند و بعد از آن اندک دراز شود و از حرکت
احتراز کند و شیاء مناسبه سعال غذا نماید در سه دفعه آن عمل کند

صبح و هم

صبح و عصر و صبح روز دیگر انشاء الله بالمره رفع سعال می شود
مرهم مجرب بجهت خروج و قروح صالحه و فاسده و گوشت نو بالا می آورد
و رطوبات فاسده را دفع کند مرداسنگ را کوبیده و سلایه نماید
مثل کحل و در او صبر سقوطری مدقوق داخل و با روغن گاو خمیر ساخته
رقت و غلظت نماید و استعمال نماید و هر گاه رطوبات فاسده بسیار باشد
قدری سرکه تند اضافه نموده و مرهم فرح مرهم نموده استعمال نماید
داء الثعلب وداء الحیة تبدأ أولاً بإسهال السوداء ثم بحجر الموس
على الرأس لذهاب بقایا الشعر الفاسدة ثم یطلی الطلاء
بالبصل والعسل لخ زبد الفار اذا سحق ناعما وطلی به على داء الثعلب
نفعه وانبته لخ یدلك الرأس بخرقة خشنة حتى یحمر فان لم یحمر فاعلم
انه عسر العلاج فان حمر فاشرطه شرطا كثیرة ثم اطله بثوم مسحوق
لخ اخلاف المعز یحرق ویعجن رماده بالخل الثقیف ویطلى علیه

بزر الخبازی اذا سحق وعجن بماء اصوله او بورقه وطلی به علی داء الثعلب
ابراه وانبت فیه الشعر لخ بعر المعز اذا احرق وخلط بالخل ولطخ
به ابراه وتضمید الزفت وهو القار ینبت الشعر لخ الكبریت اذا سحق
بخل وزیت وطلی به ابراه لخ الحتیث اذا اخلط بالخل [illegible] ولطخ
به نفعه لخ جزء الفار اذا خلط بالخل ولطخ به ابراه خصوصا اذا احرق
المقویة للشعر المانعة من السقوط والانتشار العفص اذا اصبغت
منه صحیفه ووضعت علیها شحما دلکه حتی یسود ولطخ به الحاجب
قوی وکثر شعره ومنع الانتشار لخ الدوص وهو ماء الذی
یطفی فیه الحدید اذا غسل به الراس امسك تساقط العفص
اذا الطخ بالشعر تقرره ویقوی اصله حجر اللاجورد اذا دق ناعما
ونخل منخرقه ویکحل به نفع من تناثر الاجفان وینبته فهو دواء الاجزا
ادویة تشقق الشعر ذلک غسل الراس بلعاب بزر قطونا والخطمی

لخ

لخ ورق الحلاب الرطب یدق ناعما ویعصر ماؤه ویغسل به الشعر وکذلک
الکثیرا اذا حل فی الماء او فی احد الادهان یعالج بزر قطونا او حب السفرجل
نفعه وازمان ذلک الشعر للغائبین المزبورین یجعد ویطول الشعر
وکذلک غسل الراس بالبوحیا و ورق الحلاب ادویة المزیلة للحزاز
والنخالة التی فی الراس الحنا اذا عجن بالخل ولطخ به الراس فقاه
من النخالة اللبان السحری اذا غسل به الراس بالنقیعة فیقی من الحزاز
الملح اذا اذیب فی الخل و غسل به الراس فقی من النخالة الثوم اذا
خلط بالعسل و لطخ به الراس بعد حلقه ابرء النخالة منه ادویة المسقیة
دخال الکبریت او عجین الاشنان بالخل بیض الشعر ادویة المسودة للشعر
العفص اذا انقع فی ماء الخل سود الشعر الخطمی اذا انفرت راس دجاجة
وجعلت فیها زیتا وطلبت علیها بطین او عجین و وضعت علی نار هادیة
حتی ینضج الزیت فطلبا جیدا ثم یدهن به الشعر یسوده ویبطی الشیب لخ

العفص اذا دق وخلط بالحناء خضب به الشعر لسوده عظيما واذا طلي
الشعر بالقطران ويصبر عليه اربع ساعات ثم غسل سود تسويدا عجيبا
ما يمنع انبات الشعر ويطلى قليلا بالبنج والخل او بنقيف ويطلى بزر
قطنه وخل مرارا كثيره او بنقيف ويطلى بالبنج والافيون بالخل
والبنج المنبج المعروف عند العامه بتبدين الميم الزرنيخ الاحمر اذا سحق
وعجن بالبنج الاخضر وطلي به بحيث لا ابط بعد ان ينتف فانه
لا ينبت مرارا والعز اذا خلط بالنشا ودرو نتف الشعر من الكان
من البدن وطلي بها لم ينبت البتة ادويه القروح الرأس
دهن الورد يذهب قروح الرأس الرطبه اذا دهن به الزفت
اذا وضع على قروح الرأس سحوق بعد ان يطلى الرأس بالعسل وتمهر
على ذلك ابراها وان اضيف اليها زنجار كان ابلغ البصل اذا
حك اللحن وطلى به قروح رووس الصبيان الرطبه نفعها الكمون اذا

صلط

خلط بالزفت ووضع على قروح الرأس جففها وان خلطه بمره
عجن بالسمن وطلي به قروح الرأس الرطبه واليابسه وبرا
المراذ اذ روحده على القروح التي في الرأس اذ ملها السعفه وهو قروح
يخرج في الرأس الصبيان او وجوههم وربما كانت يابسه وربما
كانت رطبه يسيل منها صديد وقد عدمن علك التي يعسر براها اذا
كانت في الرأس يطلى بالمرداسنك يعني الحشيشة والخل والتوتيا
والخل فان زالت والا يطلى بالزاج والخل وكذا اذا طليت
بالزاج الاحمر مدافا بالخل فنفعها مجرب ومما لا ينفع كذالك
ان يوخذ الورس ويستحق بالبلوط وماء ورد ويطلى به عليها اثر
فانه نافع مجرب ادويه القمل والصئبان العسل اذا خلط بملح سحوق
ويطلى به على القمل والصئبان قلعهم اكل الثوم يقتل القمل والصئبان الزرنيخ
الاحمر اذا خلط بالزيت ودهن به الرأس نفع القمل اذا اخلطا بالنحو وغسل

بالرأس قبل النقل لخفه الرأس وهو ان يحس الانسان كانما
في دماغه ووجهه وعينيه وثقل نومه وربما هذا الكلام وهو كاشعره علاجه
عسل منزوع الرغوه وسمن منقص وجلاب اجزاء سواء يجمع الجميع
على نار لينه ويحركه جيدا حتى ينعقد مثل الحلوى ويستعمل كل ليله عند
النوم فانه يزيل زايده ويلين الدماغ ويزيد في جوهره
ويقوي الباه ويشد الاعضاء صحيح مجرب وان جزت صفرة البيض
في مثلها سمن ومثلها سكر وطبخت واستعمل فانها تفعل كذالك
زرنيه الرأس يسلق البيض ويوخذ صفرته ويجعل في صفره
كل حبه من البيض نصف اوقيه قند فيجعل على خمس حبات مثلا اوقيتين
ونصف وعلى السبع ثلاث اواق ونصف من القند ونصف القند
مع الصفره ويوضع في القدر ويوضع عليه قدر ملعقه سمن ويترك
على النار اللينه حتى يتلازم ويوكل مع الغروب ويكون قد اكل وقت

الطفر

الظهر فهي نافعه مجربه صفه مبرودشس نافع لخفه الرأس يوخذ سكر
وبرشس بالماء ويطبخ ثم يطرح عليه سميد ثم يصب عليه سمن او سليط
وان طرح فيه جوزه ولوزه فهو جيد فاذا انضج ينزل ويستعمل نوع آخر
لكل ثلثه ارطال سكر او عسل رطل دقيق ورطل سليط ويجعل بقدر
ويضاف اليه قليل سمن وبيض وحبة السوداء وينبغ ويضرب حتى
ينضج ثم ينزل ويستعمل منه قرطاس على الرأس كالكوفيه ويوكل
وذالك بان يدهن الرأس ولا من دهن المبرودشس مستلقيا
على قفاه واذا كانت خفه الرأس قويه او اختلط العقل
باختلال الدماغ ترك كوفيه المبرودش على الرأس سبعه ايام ملوفه
بورقه وخرقه ولا ياكل في هذه الايام الا المبرودشس ويزيد له
فيها السمن عوض الطعام ويكون مع ذالك محتجبا فانه يصلح الرأس
ويجود العقل ويرطب الدماغ صفه لخفه الرأس والدوار مجربه

جيده ونافعه لمن يكثر شمه كالزراب والجذام وغيره ولمن يكثر
فيه العطاس من غير سبب موجب وهو ان يؤخذ حبة بيض
ذو قشر ويلقى في قدر باضها وصفرتها ويطبخ بزيت لبستكه
وذلك بان يجعل القدر على جمر في شعف وتروح عليه بمروحة ثم
يصفى بشيء ويبرد ويسعط بالدهن وياكل الجبه جميعها يفعل ذلك
مرة واحده وكذلك دهن البيض ينفع له وللطنين وتنويم الشعر
فلسفيا مثقال سكر ومثقال كندر يستف سبعة ايام
على الريق جيد للبول في الفراش ونافع لبان الجرب بالفواق كالتي كالقي
او حبس النفس ساعة فان لم ينفع فيؤخذ شذاب ويغلى على النار
حتى ينزل في جبينه الماء ثم يؤخذ منه شيء بسكنجبين ويطرح
فيهما اوقية عسل ويشرب نافع مجرب للماء البارد جدا نافع
لكثرة الفواق فقلتان ان علكه فقلتان هيل بوان ويخلطان

تحليل العسل ويؤكل نافع مجرب والنفعه امرقه الفروج الذي وضع
فيه المصطكى مسحوقا لوجع الطحال اطراف الطرفا وهو نوع من الاثل يحمر
بخل حاد ويغلى على النار ويصفى ويشرب على الريق سبعة ايام مجرب
ومن الضمادات الجيد بعر المعز بالخل ومن ادويه المسهلة مضغ
قطعة من كرش كبش بمضغه على الريق وما اجتمع في الريق رماه ثم يغرب
عقبه خلا حاذا اما امكنه واذا امكنه ان ياكل الخبز والخل غذاء وعشاء
وفي احد الغرفتين فهو جيد ويجتنب الحلويات كلها ايضا يستف سبعة
ايام كل يوم ربع حفنة جعفر مدقوقا ومثله سكر ابيض على الريق ويكبد عليه
ويشرب خلا حاذقا ابيض يؤخذ بزر البقل يدق ناعما ويشرب منه
ثلث ايام كل يوم نصف اوقيه بثلث اواق خل ابيض اذا اداوم
ان على ان يبول في تحت حفنة التي فيه الطحال عشرة ايام فانه يبرا
ابيض يؤخذ طحال عنز ويعلقه في بيت الذي فيه المطحول حتى يجف ويبقى

منه شيء ابيض يستف اوقية مصطكي في ثلث ايام على الريق ويشرب
فوقه قليل ابيض بعر المعز بخليل الاورام الخبيثة في الطحال اكبه وغيره
اذا وضع عليها مع دقيق الشعير ودهن الحلف ينفع من غلظ الطحال اذا ضمد
به مع العسل الاستسقاء ينفع الكزبرة في الحذ يوم وليلة ويصفى ويشرب
على الريق ويطلى جميع البدن به ويتغذى بالمزورات ثلثه ايام ثم يسهل
بمسهل البلغم وانفدا اخمير الخطة الناعم ومرق الفراريج ولحمها
فانه نافع مجرب الوبا هو ان يعظم البطن ويترم ورما شديدا مع
رقة جلده ويكون له بريق وفيه عروق خضر علاجه يشرب لبن الاتن
مع بولها في تحت الضرع ويستعمله كل يوم ويترك ما سواه نافع
مجرب وقيل يشرب المطبوخ فيه الحديد مرارا يبرا من هذه العلة
جرب الطب يؤخذ من حلف الحبشي قدر كيله وخمس وعشرون اوقيه
ويعم بخبز خمر ويترك يوما وليلة ويصفى في النهار على شيء يصفى بعرش

علية يعود ونحوه ولا يتسر باليد واذا جف دق ناعما ثم
يوخذ من عهد القرع فقلتان يدق ويذر عليه ويخلط ويستف منه
كل يوم ستة فقال ما تصبح ثلثا وبالعشي ثلثا ويتبعه بجرعة ماء
ويكون غذاؤه زرادخميز على اللبن ودهن غنم مطبوخ بالنار اوقطب
يعني زبده غنم قد طبخ حليبا وصب في آنية وحرك فيه بملعقة فاتق
حتى يبرد ولا يتبرد ونقب قطع له طجه يعني كف فيلف بها ولا يعقه
او اشرب فانه بعد سبعة ايام يجد خروج الريح واستطلاق
البطن ومنهم من لا ياتيه الا بعد نصف شهر او عشرين يوما
فانه لا يفرغ السفوف الا وقد حصل العافية ان شاء الله جلب النوم
ومن القرع نافع اذا كان من يبس الدماغ ودهن البنفسج ان حب
نافع ووضع الرجلين في الماء الحار يجلب النوم وبقلة الحمقاء هي
الرجلة اذا وضعت تحت المخدة جلبت النوم وشم المر



اکله یجلب النوم سریعا ثم الزعفران نافع **علاج الشرق** و هو
اوجاع الحلق فی اللغة شرق بالماء اعرض بر اسبابه ضعف
شهوة الطعام واعوجاج المجری وسدة بسبب [illegible]
وضعف قوة الجاذبة للطعام من الفم وسعة منافذ الی ثم [illegible]
والکلام حال الاکل والاهتمام بالکلام والامر فزعج من خارج
وتعظیم اللقمة وسرعة ازدرادها قبل الهضم والغفلة عن
ابتلاعها او ضعف العزم علی الابتلاع وقد یحدث من استعمال
اشیاء اللطیفة کالخل وغیره اما اذا صار لازما فلیکثر
فیه اکل اللوز والسکر الابیض وکذا ینفع حب البر
بالسکر ای نوع کان من انواع السکر وقد یحدث
الشرق فی حال النوم فیحترز من النوم علی القفا

باب در خواص شراب روفس گوید که شراب حرارت
غریزی بیفزاید و طعام را هضم نیکو کند و خلطهای تن را معتدل
کند و خون را پاکیزه کند و رنگ روی را نیکو کند و لاغران را
فربه کند و صفرا را که با خون آمیخته باشد بدرار بیاورد
و بلغم خام و فسرده بگذارد و قوت روح مردم زیادت کند
و خون را از تن گوشت گرداند و قوت تن درستی نگاه دارد
و رگها از خلطهای بد بشوید و شهوت کلی ببرد و قولنج بگشاید
و غذا را زود باطراف تن رساند و سده بگشاید
و جالینوس میگوید که با معده را بشکند و رگها فراخ کند
و غذا بهمه تن رساند و سده بگشاید و بخارهای غلیظ لطیف کند
و به عرق بیرون آورد **و بقراط** میگوید شراب از هیچ خام
و فسرده در تن مردم دست باز ندارد تا بگشاید و بیرون
بیاورد و بفضلات را در دهد و روح را تازه کند و در آخر

بیماریها و تب گرم نیز بفرماید که بدهند **و دیسقوریدوس میگوید**
با این همه منافع کسی را که زهر داده باشند سود دارد
خاصه زهرهای سرد چون افیون و شوکران و شراب قوی گرم را
سود دهد و طبیبان خداوند مالیخولیا و خداوند عشق را بفرمایند
و کسی شراب معتاد شد اگر ترک کند اندیشهای فاسد
و غمهای بی سبب پدید آید و هضم تباه گردد و مزاج [illegible] شود
و تن لاغر شود و حرارت غریزی اندک شود و همه قوتها ضعیف شود
و خلطهایی که بسبب شراب خوردن بعرق و ادرار و نرم
شدن طبع و قی کردن از تن بیرون می‌شد اندر تن
بماند و بسیار گردد و بیماریها گوناگون تولد کند پس میباید
که افراط نکند و نه ترک کند **در بیان** آنکه شراب را که باید خورد
بدانکه طبع شراب گرم و تر است و شراب خوار باید که

برنا یا جوان یا کهل یا پیر اما کهل و پیر را احوال
طبع او گرم باشد و تر و گرمی شراب در گرمی و تری مزاج
او زیادت کند بدین سبب مزاج او را از اعتدال بیرون کند
و لیکن ~~[illegible]~~ اگر کودکی باشد که مزاج
او بسردی مایل باشد او را اندک شراب زیان دارد اگر
چه جالینوس گوید هیچ حال کودک را شراب نشاید خوردن
و افلاطون گوید که حرامست شراب بر کودکان را همچون تیز آب
مر درخت را و هم افلاطون گوید که کودک را بهیچ حال شراب نباید
داد تا [illegible] و اگر نه آتش بر آتش دیگر افزوده
شود و باشد سوختن وی گهی **پس** با بدار زن باید خورد
و اگر مزاج گرم نبود ممزوج باید کرد و از مستی و خوردن
بجامهای بزرگ احتراز باید کرد **اما** مردم جوان طبع ایشان



گرم و خشک است و بیشتر احوال صفرا بر وی غلبه دارد
و بیماری صفراوی تولد کند و مردم کهل اگر شراب خورند
موافق باشد زیرا که شراب بر ایشان مضرت نباشد و مردم کهل مزاج
مثل جوان بیشتر گرم نباشد و اگر گرم باشد مزاج او بر دی مایل باشد
بسیار سود دارد و مردم پیر را طبع سرد و خشک باشد
و طبع شراب گرم و تر پس موافق ایشان باشد اگر باندازه خورند
باید دانست که هر فصلی از فصلهای سال بر طبع دیگر است
و طباع شاربین نیز یکسان نباشد پس شراب خوردن
در اول بهار و میان بهار و تابستان با اول خزان شراب خوردن
صواب نباشد خاصه شراب کهن و اگر شارب الخمر محرور مزاج باشد
بسیار زیان دارد پس اگر خورده شود ممزوج با آب سرد
باید که و خوانه نیز خشک و غذا از ترشیهای موافق باید خورد

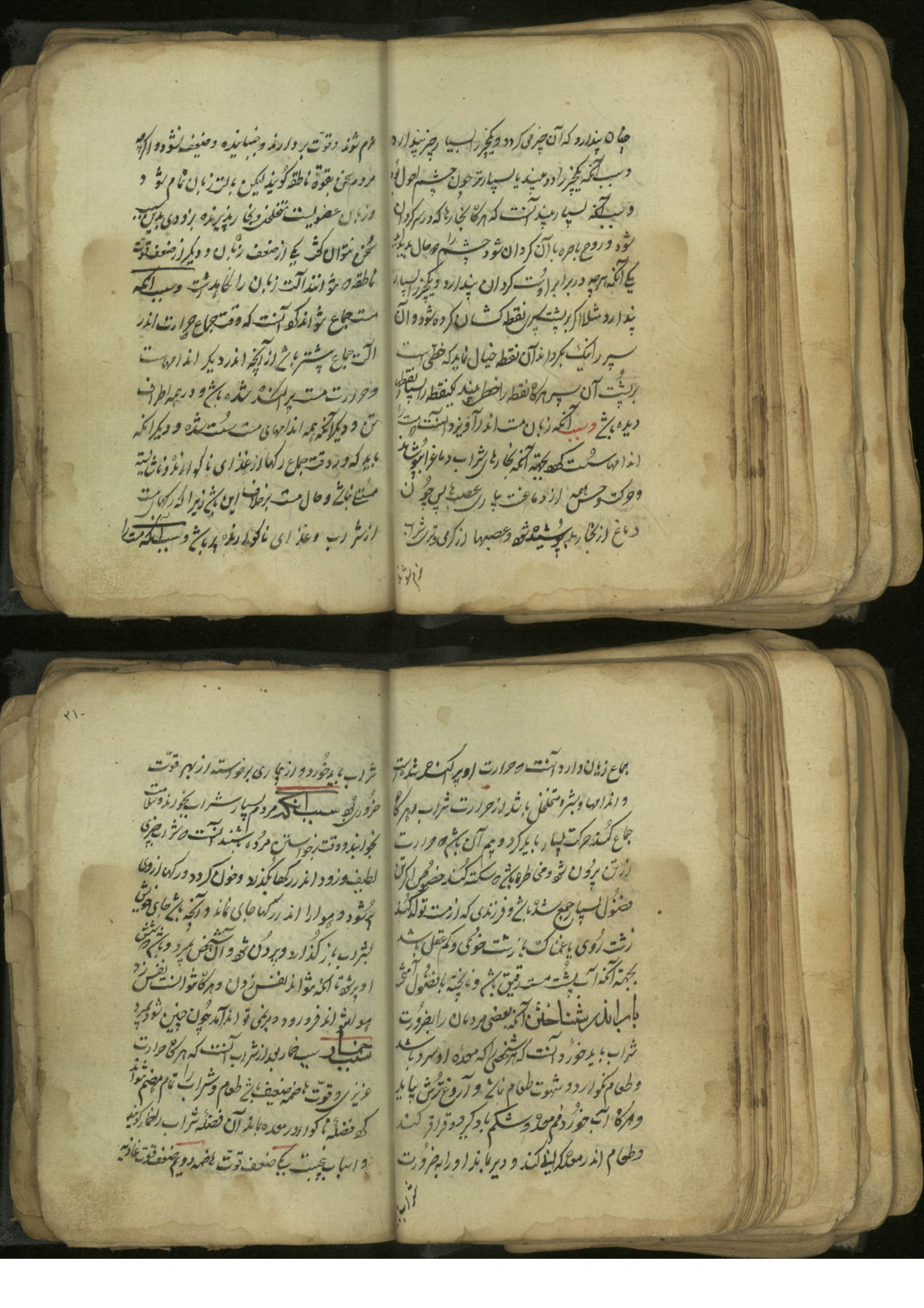
وار مستی تمام

و از مستی تمام پرهیز باید کرد و در فصل خزان سود دارد و فضلات
که در مثانه جمع شده باشد لطیف و با درار و اجابت دفع کند
و در آخر کمتر زیان دارد و لکن شراب الیمی باید و حافظ
و هر که معتاد شراب نباشد هر گاه بخورد اگر محرور باشد صداع
و دوار آورد و اگر مرطوب باشد قی آرد و گوش گران کند
زیرا که شراب غذا دهنده نیست که بدارو ماند
چون در معده وارد شود سخت قوت او بر تن غلبه کند پس قوت
تن او را هضم کند و چون شروع خواهد کرد باید
که طعام خورده باشد موافق و بباید تا گرانی از معده
فرو کند زد یا الحق کمتر شود و اندکی بخورد و باید که از همه رنجهای
بدنها و نفسها آسوده باشد و خوشدل باشد و ابتدا
شراب صافی تر و خوشتر خورد و با آب ممزوج کند

یا طعم شراب شکسته شود تا معده او را قبول کند و اندک
اندک خوردن تا طبع با شراب بیارامد و اگر مرطوب باشد
اندک اندک از آب بچکانند و بتدریج آب کم کنند و شراب را
زیاده کنند تا معتاد شود و در شراب خوردن سخن
بسیار نگوید و حرکت بسیار نکند و تا از مستی بیرون نیاید
تمام باز اعاده شراب تازه نکند باب ۱۱ چیزهایی که در
شراب خوردن پدید آید چون نشاط و گرسنگی و جز آن
بدانکه سبب نشاط دو چیز است یکی نفس و دیگری تن
اما آنچه از نفس بود آنست که به سبب شراب قوت
خود در افزونی نشاط و قوت عقل کمتر گردد و قوت شهوت
بیفزاید و چون عقل پوشیده شد هر چه کند باک ندارد
و از عواقب امور غافل و هر گاه قوت شهوت قوی شود خود را

مقهور

مقهور دارد از کارهای خویش باز دارد تا طبع بهایم گردد
و علامت نشاط تر اول دست زدن و شعر خواندن و بازار
گفتن و کودنی کردن است و زیاده و کم آن موافق
زیاده و کم خوردن شراب است و آنچه از تن باشد
آنست که شراب با خون بیامیزد و از جگر سوی دل شود
و دل را گرم کند و گرمی اندر همه اطراف تن پهن شود
چنانچه مردم در حال شراب خوردن سخن گوی شوند
و دلیر گردند و بیشتر خنده و حرکت کنند اما سبب گرسنگی
آنست که حرارت شراب و حرارت جگر بخارها را از معده
برخیزاند و طبع بخار آنست که آهنگ کند و هر گاه که راه
یابد به دماغ میل کند و در سر گران شود و علاوه روح با حرارت
که با بخار آمیخته از معده به دماغ میرود بدین سبب شارب گرسنه شوند



چنان پندارد که آن چیز همی گردد و دیگر آنکه یک چیز را بسیار چیز پندارد
و سبب آنکه یک چیز را دو بیند یا بسیارتر چون چشم احول بود
و سبب آنکه بسیار بیند آنست که هرگاه بخارها که در سر گردان
شود و روح باصره با آن گردان شود چشم را محال پدید آید
یکی آنکه هر چه در برابر اوست گردان پندارد و دیگر آنکه یکی را بسیار
پندارد مثلا اگر بر پشت سپر نقطه کشان کرده شود و آن
سپر را تیز بگردانند آن نقطه خیال نماید که خطی است
بر پشت آن سپر هرگاه نقطه را خط بیند یک نقطه را بسیار نقطهها
دیده باشد و سبب آنکه زبان مست اندر آویزد آنست که مست را
اندامها سست گشته بجهت آنکه بخارهای شراب دماغ را پوشیده اند
و حرکت و حس همه از دماغ است بیاری عصبها پس چون
دماغ از بخارها پوشیده شود و عصبها از گرمی و تری شراب

اندر شوند

نرم شوند و قوت بر دارند و جنبانیده و ضعیف شود و اگر چه
مردم سخن بقوت ناطقه گویند لیکن بآلت زبان تمام شود و
زبان عضویست متخلخل و بخار را پذیرنده بزودی بدین سبب
سخن نتوان گفت یکی از ضعف زبان و دیگر از ضعف قوت
ناطقه و نتوانند آلت زبان را نگاهداشت و سبب آنکه
مست جماع نتواند کرد آنست که وقت جماع حرارت اندر
آلت جماع بیشتر باشد از آنچه اندر دیگر اندامهاست
و حرارت مست پراکنده شده باشد و در همه اطراف
تن و دیگر آنکه همه اندامهای مست سست شده و دیگر آنکه
باید که در وقت جماع رگها از غذای ناگوارنده ناشسته
مستغنی باشد و حال مست برخلاف این باشد زیرا که رگهای مست
از شراب و غذای ناگواریده پر باشد و سبب آنکه مست را

بجماع زیان دارد آنست که حرارت او پراکنده شده است
و اندامها و بشره متخلخل باشد از حرارت شراب و هرگاه
جماع کند حرکت بسیار باید کرد و بیم آن باشد که حرارت
از تن بیرون شود و منی طره باشد سکته کند خصوصا اگر تن
فضول بسیار جمع شده باشد و فرزندی که از مست تولد کند
زشت روی یا غمناک یا زشت خوی و کم عقل باشد
بجهت آنکه آب پشت مست رقیق باشد و ناپخته با فضول آمیخته
باب اندر شناختن آنکه بعضی مردمان را بضرورت
شراب باید خورد آنست که هر شخصی را که معده او سرد باشد
و طعام نگوارد و شهوت طعام نباشد و آروغ ترش بیاید
و هرگاه آب خورد معده و شکم باد کرده و قراقر کند
و طعام اندر معده گرانی کند و دیر بماند او را بضرورت

شراب باید

شراب باید خورد و از بیماری برخاسته از بهر قوت
ضرورت بود سبب آنکه مردم بسیار شراب بخورند و سلامت
بخوابند و وقت برخاستن مرده باشند آنست که شراب چیزی
لطیف و زود اندر رگها بگذرد و خواب گردد و رگها از وی
پر شود و هوا را اندر رگها جای نماند و آنچه باید جای خویش
بشراب باز گذارد و بیرون شود و آن شخص بمیرد و باشد که شش
او پر شود تا آنکه نتواند نفس زدن و هرگاه نتواند نفس زد
هوا اندر فرو رود و بیرون تواند آمد چون چنین شود بمیرد
سبب خمار سبب خمار بعد از شراب آنست که هرگاه حرارت
غریزی و قوت هاضمه ضعیف باشد طعام و شراب را تمام هضم نتواند
کرد فضله ناگوارده در معده بماند آن فضله شراب را بخار کند نیز
و اسباب بجهت یکی ضعف قوت هاضمه و دوم ضعف قوت غاذیه



سیم در مزاج و قوتها بدین سبب ضعیف شود چهارم قوت شراب
پنجم قوام شراب اینها اسباب ناگواریدن طعام و شراب
و ماندن فضلها در تن باشد و چون فضله شراب در معده باشد
و با رطوبت آمیخته بود گرانی سردی آرد و هرگاه با صفرا
آمیخته شود نشاط آرد و چون سبب خمار فضله ناگوارست
علاج بدو چیز باشد یکی استفراغ آن فضله و دیگری
قوی کردن قوت هاضمه تا آنچه ازین فضلها مانده باشد
هضم شود و بعضی مدت خمار ایشان یک ساعت بیش نباشد
و باشد که یک روز باشد تا سه روز و هرکه را دماغ ضعیف تر
باشد خمار او دیرتر گوارد و شخصی که مزاج او سردتر باشد
خمار او دیرتر گشاید و شخصی که خمار او از سه روز گذرد
یا خمار چیزی دیگر آمیخته باشد و اگر بامداد نخست شراب فستیقی

خورد موافق باشد و خمار کمتر باشد و بدانکه شراب با چیزهای قابض
مضر باشد زیرا که چیزهای قابض شراب را در معده دیر بدارد و بخار
بسیار شود و طبع سخت شود و ادرار بار آورد و کسی که خواهد
دیر مست شود طبع را نرم کند و او را نیز بسیار اولیتر سفیدبا چیزهای
چرب باید که در آن روغن گاو باد زهر شراب است و قوت شرابها
از معده و جگر باز دارد و دفع کند و چیزهایی که در روی توابل بسیار
باشد نشاید خورد و نه چیزهای ترش مزه پر گشنیز را و بویهای گرم
نشاید بوئید و از بویهای ناخوش حذر باید کرد و قبل از شراب
هیچ دانه بادام تلخ خوردن باعث دیر مست شدن می شود زیرا
که معده را دباغت کند اگر خواهد که شراب را دشمن دارد دوا
خواهد زود مست هشیار شود یک رطل آب زرشک کسی را بدهند
و نگویند آن چیست شراب را دشمن شود و اگر چند بار بر کرسنگی نان

در شراب آغشته کرده بخورد دشمن شراب شود و اگر کسی بگیرند
و خشک کنند و بسایند و در شراب بدهند دشمن شراب شوند
و اگر مست را سرکه با آب بیامیزند و بدو دهند هشیار شود و همچنین
دوغ ترش را بر گیرند و بدو دهند و بوی شراب را گشنیز خشک و سعده
و زرنباد و تخم بادیان نگاه بیند ببرد **باب اندر شناختن شراب و جز آن**
و احوال آن بدانکه شراب رقیق غذا اندکتر دهد و زود از معده بگذرد
و از جگر بیرون رود و ادرار بیشتر کند و زود اندر رگها بگذرد
و بدماغ رسد و زود نشاط آورد و زود باز گردد و شراب
غلیظ غذا بیشتر دهد و فربه کند و دیر از معده بیرون آید
و بدماغ دیر رسد و نشاط دیرتر آورد و مستی دیرتر باز
گذارد و شراب معتدل فعل او اندر این هر دو باب با اعتدال
باشد شراب سفید سخت گرم نباشد و مثانه و گذرهای بول را پاک کند

و محرور را شایسته باشد و شراب زرد گرمتر از سفید باشد و شراب لعل
گرمتر از شراب سفید باشد و هرچند سرخی بیشتر آید گرمتر باشد
و کسی را که اندر امعا بلغم باشد او را سود دارد و شراب آتش رنگ
گرمتر از همه شرابها باشد و شراب سیاه غذا بیشتر دهد و گرمی او
کمتر از گرمی آتش رنگ باشد و شراب خوشبوی ریحانی صاحب خفقان
و غشی و درد معده را سود دارد و شراب ناخوش بوی دماغ را
زیان دارد و خلطهای بد در تن آرد و شرابی که مردمان را غذا
نباشد ضعیف باشد و محرور را شاید و شراب شیرین مزاج را گرم کند
و دیر اندر معده بماند و جگر را سود دارد و سپرز را بزرگ کند
و مردم لاغر را فربه کند و سینه نرم کند و شراب تلخ گرم باشد و طعام
بگوارد و اخلاط بلغمی لطیف کند و از تن بیرون آرد و سده ها
بگشاید و تن گرم کند و محرور را درد سر آرد و مرطوب را شاید

شراب تیز قوی تر از تلخ باشد بادها بشکند و شراب ناخوش طعم
سخت بدبو بود و همه مزاجها را زیان دارد و خلطهای بد در تن جمع
کند و شراب کلوکری معده را قوی کند و طبع خشک کند و بول بسیار کند
و غذا اندک دهد و شرابی که بول او سرخ باشد و قوامش سطبر
غذا بسیار دهد و زود خون گردد و فربه کند شراب بسیار
سطبر ماهی فعل کند و شرابی که از انگور گرمسیر بود گرم تر و قوی تر
از شراب انگور سردسیری و شرابی که از انگور کوه باشد از انگور
زمین سنگلاخ بود قوی تر و خشک تر باشد از شراب انگور زمین نرم
و شراب انگور زمینی که بسیار آب دهند تری بسیار دهد و به قوت
باشد مزاجهای گرم و خشک را شاید و اختلاف طبایع
شراب با اختلاف جا و هوا باشد و شراب نو تر باشد و نشاید
که خم شراب را در زمین کنند و نه در جای نمناک و نه در جای

دا جا

و آنجا باد رسد زیرا که بخارهای زمین با وی بیامیزد و بخار
شراب از وی جدا نشود و این شراب ناخوش بوی باشد
و خون را عفن کند و سبب بیماریها گردد و شراب خام
زود ترشی کند و زود بگذارد و خمار سبکتر باشد و نشاط
بیشتر آرد و غذا معتدل دهد و خون را صافی کند
و دل و تن را قوی کند و فسادی که از شهوت خوردن او
تولد کند زود تر دفع توان کرد لکن دماغ را اثر کند و دهان
ناخوش کند و شراب جوشیده کهنه باشد یکی شیرین و یکی تلخ
و اخیر گرم و خشک تر از خام است و لطیف تر و زود تر
باطراف بدن رسد و خوشبوی خوشخوارتر از خام باشد و دیر تر مست
کند و دیر تر بگذارد و خمار او گران تر باشد در زمستان و نشاط
او همچون نشاط خام باشد و در زمستان و کسی را که سردی و تری را شاید

غلبه دارد و پیران را موافق باشد و این شراب بوی دهان ناخوش کند
چنانکه شراب خام کند اما شراب جوشیده شیرین دیر گوارد و فرج را
گرم کند و غذا بسیار دهد و خون را زیاده کند و سطبر کند و سینه را
نیک باشد اما معده را نیک نبود و طبع را نرم کند و در جگر سده آرد
و سپرز بزرگ کند و باشد که استسقا کند و باشد که اندر گرده و مثانه
سنگ و ریگ تولد کند و بسیار خوردن این شراب جگر را نشاید
و شراب فوتری در وی بیشتر باشد از گرمی و در معده نفخ آرد
و دیر تر گوارد و دماغ را تر کند و خوابها را شوریده کند و طبع را
نرم کند و رطوبتها در تن جمع کند و صاحبان مزاج گرم و خشک
و سرد را سود دارد و شراب کهن گرم و خشک باشد به درجه سیم و بدارد
نزدیک بود بخار او دماغ را خشک کند و حواس را تیره کند
و امعا را بد باشد و معده را سود دارد و طعام بگوارد و مرطوب را

سود دارد

سود دارد و بادها بشکند و بلغم خام و فضله را بگدازد
و بادها را با جابت طبع بیرون آرد و به کند و شراب صرف پیران را
و صاحبان فالج و انواع قولنج و بادها را که در معده و امعا افتد سود دارد
و محرور لاغر را زیان دارد و شراب ممزوج کسی را که دماغ ضعیف
و خون غالب دارد و تبها او را رنج میدارد و صاحبان صداع
و سل و دق و ناقهان را سود دارد و در تابستان ممزوج بیشتر
مزاجها را موافق بود از صرف و شراب مویزی خشک تر از انگوری
باشد و گرمی کمتر دهد و غذا اکمتر از آن دهد اما مویز رسیده باید و کسی را
که مزاج به سردی و خشکی مایل بود نشاید و در معده نفخ کند
و زود بسودا آمیزد و اگر شراب مویزی را آتش کند یا بجوشانند
قوی تر و گرم تر گردد و اگر در شراب با مویز بسیار شود طبع را زود نرم
کند و نفخ زیاده کند کسی را که در معده و امعا رطوبت باشد



نشاید و دیگری جوشنده و در قاروره کرده گرم باشد و از دارچینی
کند و کرده و شانه گرم کنند و بر سینه را بهتر باشد و اگر آب گیرند
با مویز و انگبین یا کنند بهتر بود ولیکن نفخ آرد و آلت پاره را
سست دهد لیکن باشد که پیش گشتن آرد و دیرتر گوارد و آنکه افادیه
در وی کرده باشد زود تر گوارد و لیکن بخار رسته کنند و شراب اگر گرم
و تر باشد طبع را نرم کند و ثقل از معده و امعا بیرون کند و سینه را
نیک بود ولیکن تشنگی آرد و در جگر سده آرد یا سودا پدید آرد
و خون را سیاه و تیره کند و تن را غذای قوی دهد و فربه کند و شش در تنگی
حاصل کند و شرابهای بوده کم فایده باشد و این شرابها را
گاه گاهی بر طریق معالجه قولنج را بود و در درد و شرابهای برنج و گاورس
و مانند آن را شراب گویند و در آن فعل و منفعت شراب نیابد
کمتر دماغ و گرانی سر شربتی که اطفا و تسکین هیجان خون نماید

دایم

و در جمیع امراض دمویه نافع است خصوصا صداع صفت آن عناب
پلیله کشنیز خشک نیم کوفته بیست مثقال عدس مقشر نیم کوفته ده مثقال
پوست بیخ کاسنی هفت مثقال مجموع را سه روز در سرکه خیسانیده بعد از آن
بجوشانند و صاف نموده با قند سفید بقدر احتیاج بقوام آورند شربتی
هفت مثقال با بیست مثقال آب نقیع زرشک بیاشامد و با الجمله
تعدیل سوء المزاج حار رطب که بعد از اخراج خون باقی ماند
استعمال مبردات قامعه است از اشربه باردة مثل شربت گل مکرر
که در گلاب یا در آب طبیخ گل نیلوفر تکرار طبخ نموده باشند و همچنین است
شربت تمر هندی و شربت عناب و آنچه مانند آن باشد و از
اشربه قابضه مثل شربت حصرم و شربت به و شربت زرشک
و شربت حماض و شربت ریواس و مانند آنها و از اغذیه مثل
زرشک باج و انار باج و غوره باج یا طبیخی که از جو مقشر و عدس مقشر

با از کاهو و کاسنی و برگ خرفه ترتیب داده باشند و اگر قوت ضعیف باشد
جوجه مرغ خانگی و خروس بچه نیز نافعست و اگر مرض با ضعف در اعصاب
و رودها باشد از ترشیها پرهیز کنند فقد من فواید صالحیه صفت
مطبوخ منقی و مقوی معده و نافع تنقیه اوراست قشور هلیله تمر هندی
زبیب منقی هر یک ده درم قشر هلیله و املج هر یک دو درم
تفاح پنج درم افتیمون مصطکی پوست پرداخته هر یک یک درم در آب
بجوشانند تا بربع رسد صاف نموده بنوشند مطبوخ که اسهال کند او بلغم و صفرا
نوشته کند و جهة جذام و جنون و وسواس و امراض سودا و به نافع است
صفت آن سنا دو مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس هر یک
چهار درم با ورنجبویه گاوزبان هر یک چهار درم ترنجبین سفید دو درم
مویز منقی ده درم پوست هلیله آمله و هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه
و بسفایج هر یک پنج درم تخم کشوث تکلسی سرخ اسطوخودوس هر یک

چهار درم شاهتره تازه یک دسته عناب سپستان آلوی بخارا هر یک
بیست دانه در آن قدر آب که محتاج باشد جوشانیده تا به ثلث آید
افتیمون هفت درم در لته کتان بسته در دیگ انداخته بعد از دم جوشیدن
فرو گرفته فلوس ترنجبین هر یک بیست درم در آن مالیده صاف کرده
بنوشند نوعی که این حقیر تالیف نموده و بکرات به تجربه در آورده
در اخراج صفرا و بلغم و تنقیه و تقویه معده و دماغ و جگر و تفتیح سده
و تحلیل ریاح بی نظیر است صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله
زرد هر یک شش مثقال ریوند چینی کشنیز خشک رازیانه هر یک
یک نیم مثقال زنجبیل یک مثقال مجموع را نیم کوفته مویز منقی طایفی
یا کشمش سبز نیم کوفته ده مثقال تمامی در نیم شاکاسه گلاب یک
شب در آب خیسانیده سحر صاف نموده مصطکی صلایه کرده نیم مثقال
اضافه کرده نیم گرم بنوشند ایارج که صاحب کامل بسیار منفعت بر آن نوشته

از آن جمله آنکه تنقیهٔ معده و امعاء و دماغ و اعصاب از فضول
و تحلیل ریاح و تفتیح سُدد و کبد و طحال و کلی و تقویت
شهوت غذا و هاضمه و تصفیه ذهن و ابطاء شیب و حفظ خصوصاً
در کسی که بلغم بر طبع او غالب باشد مفید است پس کسی که بلغم بر او غالب باشد
باید که از دو درم تا سه درم با آب ورق اترج معجون نموده
بنوشند و کسی که صفرا در بدن او غالب باشد مع سکنجبین معجون
کنند و کسی را که معده اش سودا نیز غالب بود چند درم افتیمون
بر اجزای آن افزوده با رب الطب یا آب فودنج نهری معجون نموده بنوشند
و کسی که در مقعد او مثل کرم آسیر آمده باشد از دو دانگ تا نیم درم
مقدار زرق در آن آبهای مذکور حل نموده ایارج را با آن حقنه کنند
که بسی عجیب المنفعه باشد خصوصاً جهت حفظ صحت صفت آن تخم کرفس انیسون
هر یک چهار درم رازیانه نانخواه افسنتین رومی هر یک سه درم

مصطکی

مصطکی سنبل دارچینی هر یک دو درم اصل السوس سه درم
صبر سقوطری سی درم کوفته و بیخته و آمیخته نگاه دارند طلاء که چون
بر مقعد بمالند تلیین طبیعت کند زیت الطیب بورق زهره گاو
مساوی با عسل سرشته طلا کنند ضماد که شکم برانند شونیز مویزج
مساوی سحق نموده با زهره گاو سرشته بر ناف ضماد کنند و چون خواهند
که حبس کرده ضماد را بردارند و غذا امین نمایند ضماد دیگر مشترک
بگیرند مویز دانه بیرون کرده با زهره گاو سحق نموده تا مثل معجون
شود بر ناف کنند ارند ضماد ابلیغ ترمس و شونیز و حب النیل مصطکی کوفته
و بیخته با زهره گاو معجون نموده بر سره ببندند فایده در استفراغ
بطلا محمد زکریا گوید که طلائیکه بر شکم مالند و طبع را نرم کند
موم روغن باشد که از روغن بید انجیر و موم زند و در روی روغن
زیت و شونیز مکس علک ساده و عصاره قثاء الحمار باشیر و

یا سقمونیا یا تخم حنظل و یا زهره گاو و جمله یا یکی از این چهار
برین موم روغن بسرشند و طلا کنند استفراغ تمام کند
و هرگاه مجموع را طبع خشک شود یا در اندرون شکم آماس سخت بود
و طبع بدان سبب قبض شود روغن تازه با آب نیم گرم بیامیزند و به
آهستگی بر ناف و شکم و پهلوها مالند طبع گشاده شود
فایده به جهت حبس البول بسیار شدید قدری حنا را سائیده
با شوره ممزوج و بر پشت زهار ربط بندند فی الفور گشاده شود
به جهت درد کمر که نتواند حرکت کند قدری فلفل را سائیده
تا گرد شود با گلاب ممزوج و مریض را اول در حمام پیش خزینه
خوابانیده تا عرق کند بعد از آن بر رو خوابانیده و دست و پای
او را محکم گرفته آن دوا را تا درد است بگوبی بر موضع وجع بمالند
و بعد بیرون آمدن از حمام قطیفه بر کمر پیچیده بعد خشک بپوشند

واگر خرو

و اگر جز و ریاضت یکدفعه یا دو دفعه دیگر بکار برد دستور معمول دارد
رفع شود و مجرب است دیگر افیون را فتیله و شیاف نموده
قدری زبل گرم نموده در خرقه بسته بالای آن نشیند نفع
شود به جهت صداع بسیار شدید افیون را در آب سائیده
تا به غلظ ارده شود بر تمام سر تا پشت حاجب بمالد و سر را
بپوشاند ساکن شود در بیان احوال مخلصه و مزاج و نفع او
اول آنکه بعضی گفته اند مخلصه انواع دارد یکنوع آن
شاخهای بسیار دارد و برگ آن مقدار برگ کرفس است
اما از او نرم تر است و هر برگ او را شقوق بسیار است و هر چند
شاخها بلندتر و بزرگتر می شوند برگها باریکتر می شود و بشکل برگ
کتان می شود و شاخها نیز نرم اندام باشد در ابتدا اکثر مایل کبود
و سرنگون بشکل مجمر بیرون می آید نوع دیگر از آن به جهت صفت تا

نوع مذکور است امّا گل میان او سرخی و کبودی مایل است و همچنین
سرنگون است و صنفی دیگر باشد آن هم نوعست امّا کوچکتر و در
میان ریگ روید و گل آن سفید است و در آن زردی هست و در میان شاخها
با رنگ سیاهی هم آن باشد و مذاق مجموع این اصناف بسیار تلخ
و مالقی گفته که این نوع نسیم را در اسکندریه راس الهدید گویند
و در آنجا روید و تمیمی در مقاله خود در تریاق آورده که آن درختی است
که ساق دراز دارد و نه شاخ و نه برگ بر آن ساق است
و ساق بسیار باریک است و بلندی آن هم چون سیر رنگ و مستدیر
باشد و چون خیزران و اوّل نو شود شاخهای آن که از ساق او
بیرون آمده باشد تخمی بیرون کند همچنین و گل آن
بصورت عقرب نیش دار باشد برنگ آسمان گونه و در وقت پیدا شدن
او آنوقت است و گوید که شخصی که نیز اعتماد تمام بعقل و قول او دارم

کفت

کفت هرگز این نبات را نخوردم و جمعی دیدم و فهم کردم که افعی و حیات را
بدست گرفتند و افعی ایشان را بگزید چنان کردند زهر افعی ایشان را ضرر
نکرد و بعضی از ایشان یکسال متعرض افاعی میشدند و ایشان را می‌گزید
و عقرب نیز هم چنین مطلقا گزیدن آنها ایشان را ضرر نمیکرد
و از آن یکی را که خورده بودند پس چون یکسال تمام گذشت پس از آن میدیدند
که زهر در بدن ایشان کار میکرد و چون اثر بسیار رسید پیش طبیبی بردند
تا نوبت دیگر از آن گیاه بدیدم ادم خلاص شدند پس به تجربه دانستم
که اثر آن نبات در جسم و بدن آدمی بسیار زمانی باقی میماند
و بسبب این از ضرر سموم تا یکسال تمام محفوظ باشد و مالقی گوید که گیاهی
دیگر است که در گزیدن جانوران گزنده‌ها اثر میکند که تمیمی در صنف
مخلصه ذکر کرده و اوّل نوبت برند و دانستند آنرا و بشهرت پیوست
در شام بود در شهرها که مردی غریبی از دیار مشرق آمد و آن را

میدانست پس هر نوع جانوری که گزیدش بر موضع افتاد که این گیاه آنجا بود
آن را کنده و بر گزش آن ضرب کرده باد داد و بهای معتبری گرفت و ایشان را
زهر که مار ریختی گرفتند و از گزیدگی آنها ایشان را مطلقا الم و تشویش
نمیرسید و باین سبب در آن دیار اسباب بسیار شد و گوید که آن
گیاهی است که در فصل ربیع روید و ساق مربع دارد و برگ دارد
دراز و تشریفهای بسیار مایل و تدویر و در تشریف و تدویر مانند
بهم به برگ گیاهی که آن را بپارسی بادرنجبویه گویند و آن ترنجان باشد
امّا بوی آن ندارد و طعم آن تلخست و بیخ او را منفعتی معلوم نیست
و در کرده تا بیس و غیر آن در بلاد شام باشد و شخصی از اکابر
که معتمد القول بود گفت از آن گیاه هیچ مار گزیده را اندازه دنه
خلاص شد و مقدار خوردنش از آن در یکدرم است
با یکمثقال بزیت و در این امر مجرّب است مالقی گوید که گیاه

دیگر

دیگر هست که آن را در بلاد مشرق شناسند و آن را نفه گویند
بنید رم از آن می‌آشامند جهت دفع مضرت گزیدن عقرب و از آن
الم مطلقا نمی‌یابند تا یکسال تمام و خانچه تمیمی ذکر کرده در مخلصه و آن
گیاهیست که چون آب در شتست و پراکنده نیست و اصلاب ساقهای
و برنگ اغبر باشد و طعم آن بسیار تلخست و برگ آن اندک است
و باندک مایل بدرازی و تنگ باشد و بر اطراف شاخهای او گلها باشد
در زردی بنفشی و بیرون به بنفش رنگ باشد امّا برگهای ندارد
و بیخ او را منفعتی نیست و علی ابن زین الطبری در اختیارات
میگوید مخلصه را محصم خوانند و آن سه نوعست و یکنوع اشترازی
لکار ریزک خوانند و بپارسی فلفل شامی و یکنوع کشنیز و یکنوع
تریاک کوهی و هر سه نوع تخم ایشان مشابه بیکدیگر بود
امّا در نبات ایشان و جای رستن اندک تفاوت بود و گیاه

كازرسك ورشت وزرد بود وتخم وی بغایت تلخ بود وگل روی
بسرخی زند ازرق بود ودر كوه وسنگلاخها روید ونبات كشنیز
كوهی املس ونرم بود بقدر زرك بود وهم تلخ بود ودر مرغزارها روید
ودر دامن كوه بود وگل وی ال سرخی زند ونوعی سیم در رمل روید وگیاه
وی كوچكتر بود وگل آن سفید بود وبزردی وسیاهی آمیخته بود وبیكوترین [illegible]
بود وخواص وی آنست كه مذكور شد وگویند كه شخص در نزول آفتاب
بحمل سه روز هر روز یكمثقال مخلصه با آب آشامید ودر آن [illegible] چند
نوبت اورا زهر دادند كارگر نشد مثل دو دانگ نیم الماس بوی
دادند ویكنوبت زهر افعی وچند سمیات دیگر بوی دادند هیچ عمل نكرد
وچون تفحص كردند در اول سال مخلصه خورده بود واین مجربست
وگویند كه حجر التیس كه فادزهر خوانند چون بیابند در میان آن دانه
با قدر حبه [illegible] آن گیاه مخلصه بود وغذای آن جانور بغیر از گیاه مخلصه نیست

دیگر از

دیگر شریف [illegible] نقل كند از صاحب فلاحه نبطیه از آدم علیه السلام كه اگر تخم را ازیانه را
بكوبند وكمی قدری از آن با شب آن شكر بیامیزند وسفوف كنند از اول
روزی كه آفتاب به برج حمل نزول كرده وبراین مداومت نماید
هر روز تا آنكه حلول ببرج سرطان كند هر سال چنین كند البته فرض شود
تا به عمر طبیعی برسد وحواس وارکان او صحیح باشد تا آخر عمر
دیگر از حكمای فرس مرویست كه بوئیدن دلگشا گون در ارزیو
دل را فرح دهد خاصه روزی كه آفتاب به برج حمل نزول شود
گویند جمعی از قدما برگ زیتون وثمره آن را وقتی كه آفتاب
به برج سرطان وبه برج میزان وبرج جدی نزول میكرد در منازل
خود میگذاشتند ومنازل را از آن خالی نمیگذاشتند
وبآن تبرك میجستند وایشان را بواسطه این طول عمر
وصحت مزاج میبود معالجات انواع جرب وحكه

كه محمد ابن زكریا وصاحب كامل [illegible] بر بعضی تجربه نموده اند
منقول از فواید افضلیه زیلی را كه [illegible] در بدن عارض شد
بفصد باسلیق بعد از آن سه روز مطبوخ هلیله [illegible]
بر ز قطونا بسكر واغتذا [illegible] ودر بعد از آن اشرب شراب
اجاص بسكر امر فرموده مردی از حكه بدن بدون ظهور [illegible] شكایت
كه تناول هر روزه [illegible]
حمام واحتراز از دخول [illegible] آن وتمریخ بدن بروغن [illegible]
وخل [illegible]
دیگری نیز همان شكایت كرد به تنقیه جسد بعد از تدلیك بحجر
از بدن در حمام [illegible]
تراب الزیبق [illegible]
خل [illegible]

[illegible]

بعد از آن نخاله واغتذا بمرق [illegible] جرب واجتناب
از ملوحات امر نمود مردی از حكه فخذ [illegible] شكایت كرد بفصد باسلیق
وغسل موضع بخل [illegible] مسح آن بروغن ورد وكافور امر نمود مردی
از حدوث حكه بدن [illegible] شكایت كرد باسهال [illegible]
[illegible] الاجاص [illegible]
بشرب سكنجبین [illegible]
صبیه از حكه وجرب [illegible]
طبیعت [illegible] مردی
سوداوی از جرب یابس شكایت كرد با خراج دم قلیل
ودخول حمام [illegible]
نمود مردی از جرب [illegible]
واجتناب از حمام [illegible] مردی از جرب [illegible]

[illegible]

و وقوع غشی در عین فصد شکایت کرد بتناول لقمه از خبز
منقوع در ماء الرمان المزو شرب ماء الرمان و ماء الثلج سود بخشید
بعد از آن فصد امر نمود صبیه سه ساله را جرب رطب منفخ بود
مبادرت علاج تا آنکه در یک موضع جمع نکرد بحجامه و شرب
ماء الرمان بطباشیر و تخم خشخاش سفید و قلیلا کافور
بر موضع و رطب الخشن امر نمود صبی دیگر را جرب یابس
و سعال بود ماء الجبن بسکر امر نمود صبی دیگر از جرب احمر
در ساعد ایمن شکایت کرد فرمود که از جنس احتراق
و جمره است بلزوم کشمش و تبرید موضع بخل و ماء ورد و کافور
امر نمود دیگری از جرب شکایت کرد فرمود که جرب دوائی بهتر از
شرب هلیلج و سناء و شاهتره در هر هفته و نطلیه
موضع رطبه بدهن ورد و قلیلا نمک مع یسیر از کافور

و بعد از خفا

و بعد از خفاف قلیل ان تطلیه بمرهمی که مرداسنج و زیبق و
دهن ورد و شمع داشته باشد و مداومت دخول حمام و بعد
از سکون علت و فترت حرارت آن بتناول خبز منقوع
در ماء ملح طیب اکثر اوقات جهة تلیین طبیعت و ایراث
و سمن امر فرمود و فرمود تطلیه جرب جایز نباشد مگر بعد از
تکرار فصد و شرب نقیع هلیلج و سناء و شاهتره بعد از هر فصد
و فرمود که جلوس در شمس جرب را مضر بود زیرا که موجب غلیان و احتداد
دم میگردد و فرمود که ریاضت جرب را مضر است زیرا که تسخین و تعفن
میکند صبیه را در فوق حاجب بسری جرئی که از حکه آن خون بیرون آمدی
عارض شد فرمود که این جنسی از قوباست پس فصد از آن جانب
و تطلیه بکافور و رعایت حمیه امر نمود مردی را از تفشر بدن و وجود
و حرارت در جبین شکایت کرد بفصد و تدهین بدهن بنفسج

و جلوس در ماء حار هر یوم دو مرتبه امر نمود مردی از حکه اصابع
شکایت کرد بوضع آن در طبیخ سلق امر نمود مردی از حکه ذکر شکایت
کرد باین طلا امر نمود صفه آن بورق تخم حنظل یکدرم صندل احمر دو درم
سناء مکی یکدرم بعد از دق و نخل مع خل و دهن الورد سرشته
در حمام طلا نماید زنی از حکه دبر و دیگری از قبل شکایت کردند
باحتمال قطران و شبث مقلو یکدرم با خرقه امر نمود
و فرمود دوائی شدید النفع مجرب جهة رطب و یابس
از بهتاد یاد دارم صفه آن نفط ابیض زرنیخ اصفر
یکدرهم نشا نصف درهم ملح هندی یا معدنی یا
اندرانی هر کدام باشد ربع درهم مجموع را سحق و نخل نموده
مع دوازده درم شیرج خالص ممزوج نموده بر بدن
تا معصم و اگر باین زایل نگردد تا رفتن لطوخ نماید که باذن الله

از جمیع ا

از جمیع اعضا زایل گردد و اگر بسیار قوی و مزمن باشد بر جمیع اعضا
طلا کنند و این اسرار طب است مردی از جرب رطب شکایت
نمود باین طلا امر نمود و مجرب است لب نوی الخوخ فقاح القرطم
یکده درم ملح طعام بزر الکرفس یک سه درم دق
و نخل مع رایب سرشته در حمام طلا کنند شخصی از حکه غیر
جرب شکایت کرد بشرب طبیخ و رق العناب پنج یوم هر یوم
نیم رطل مع السکر امر نمود شخصی از حکه بدن با جرب شکایت
کرد بشرب تلوس خیار شنبر ممروس در ماء الهندبا
مغلی و غاریقون منخول معجون بگلاب امر نمود مردی اسهال را باین
بر کف دست سائیده و سحق آن جمع و با دهن الورد و قلیلا
از ماء جرادة القرع و ماء الخلاف ممزوج نموده طلا کنند
شخصی طلا بجهة انواع جرب مستعمل نمود بطلا ارشاد امر نمود

[illegible]

صفت آن نوشادر در دهن کندر محرق ده درم صمغ عربی چند درم
زیبق مقتول پانزده درم مجموع را سحق و با خل خلط نموده طلا کنند
و از آن الم شدید عارض گشته تاثیر و نفع بینی نماید
و اگر بقیه از جرب باقی باشد چند روز مداومت این شرح
بنوشند ~~دوای~~ دوائی که نفع آن شامل انواع جرب رطب
و یابس و غیرها بوده باشد مسئله نموده بدوای گریت ادا نمود
صفت آن گوگرد که آتش بآن نرسیده باشد ده درم ماهیزهره درم
سم مقلوم سکر ابیض یکدرم باهم شربتی هر روز
بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال چند درم مع اصلاح غذا
و این دوائی حسن التاثیر کثیر المنفعه باشد در معالجه شقاق
روغن گل سرخ کتیرا حلبه بزرک لعاب زفت مازو
روغن کنجد موم کافوری که همه یکدا زناده تا خشک شود بعد از آن

لعاب را

لعابها را اندک اندک اضافه نماید و در موضع شقاق و جرب مالند
نوع دیگر شاه تره خردل باهم کوفته بعد از آنکه در حمام کیسه بسیار کشیده
باشند موضع شقاق سرخ شده باشد بآن موضع مالند علاج شقاق
اگر در دست راست باشد رگ بدن باید زد و اگر در دست چپ باشد
رگ اسلیم باید زد و اگر ماده قوی باشد رگ بدن باید زد
از دست چپ نیز و نفع عظیم دارد بعد چوب تاکرا سوخته دست
خود را بدو و آن نگاهدارد و مکرر چنین کنند که شقاق
بر طرف شود نوع دیگر بجهه شقاق کف دست بحمام رفته بجای که شقاق
و خشکی دارد کیسه مالد و بعد از آنکه از حمام بیرون آید روغن بید انجیر
مالند نوع دیگر پنجمثقال روغن دنبه را با ده مثقال زفت رومی کداخته
یکمثقال مازو اضافه کرده بآتش نرم بجوشانند و بر گیرند و وقت
احتیاج بجائی که شقاق و خشکی دارد طلا کنند و اگر اندکی

زنجار را اضافه نمایند بهتر است نوعی دیگر زاج صبر سیاه هر ا سهم
داخل کرده بجای شقاق و خشکی دارد یا پوست کنده نوشونیکرم کرده مالند
باید اجزا مساوی باشد نوع دیگر دارچینی را کوفته در سرکه خیسانیده
بر موضع شقاق مالند بجهه شقاق دست و پا صبر سیاه زاج سفید نقط سیاه
بقدری که اجزا را لازم کنند بر موضع شقاق مالند بجهه تجربه
بی نظیر است مرداسنگ زاج سفید مساوی یکدیگر در سرکه
خیسانیده خط در آفتاب بگذارند بعد از آن بر بدن مالند
نوعی دیگر بجهه شقاق و قوبا کتیرا صمغ عربی آلوی سیاه با سرکه طلا نمایند
دیگر قاب نقره با مغز تخم هندوانه سائیده مالند نوع دیگر
دارچینی و سرکه بهم سائیده مالند نوع دیگر بجهه شقاق که بر دست
و پای آدمی بهم رسد آب لیمو آب گشنیز تر صبر سقوطرا باهم سرشته
طلا نمایند که مجرب است در بیان مضار فصد و تدارک آن

هند بموضع نزدیک بفرز و تدارک جامع مفرطات است ضرر فصد در حمی
صفرا اغلب باشد اشتداد و ازدیاد صفرا و صعود آن بدماغ
و احداث سرسام است و گاه مورث ذرب میگردد تدارک آن
تبرید و تلطیفه باد و یه باید کرد که خالی از تقویت دماغ و قلب
و منع بخارات و قلیلا از قوت حالبه نبوده باشد مثل شربت
صندل و سیب و شیره تخم خرفه و گشنیز خشک و قلیلا از طباشیر
در ایام از کافور و بعد از سه چهار روز اگر طبیعت قبض باشد
تلیین خفیف بملینات غذائیه مثل ماء الشعیر مع شیرخشت
یا تخمهای لینه موافقه باید کرد ضرر فصد در حمی بلغم غالب باشد
گردیدن مزاجست بنهایت برودت و بلغمیه و گاه باشد که احداث
شده و ضعف نماید و موذی باستسقا گردد تدارک آن
تقویت و تسخین مزاج است مطلقات مفتحه بعد از آن باسهال بلغم

بسهلات خفیفه و برهمین قیاس است ضرر فصد در حین زیادتی سودا و تدارک آن
ضرر فصد بالجمله حدوث اسهال است و لیا باشد که گندر گهه
معالجات خفیفه اسهال سدر و گندر مع تقویت مزاج معده و جگر ضرر
فصد بر شرب ادکیر بنا بر انجذاب ماء مع الدم با غور در اعضای فوق استقا بود
ضرر فصد بر شیا مهیجه اخلاط انجذاب اخلاط با نچه است بعروق تدارک آن
قبل از وقوع بر رب فواکه حامضه است به محرور و بجلیبات قلیل الحرارت
در مبرود مثل معجون خیار شنبر و اما بعد از وقوع مبادرت است بتعریق
بعد از شرب مواقع عفونه و حرکت اخلاط اما در محرور بر رب فواکه و در مبرود
بشرب و یطوس پس اعتدال با غذیه موافقه مضاده اخلاط که سر
سودائیت ما مجری منهاج العروق تواند کرد اما تدارک عوض مفصود از عارض کهه
بدانکه هر گاه در حین فصد یا بعد از آن ضعف و غشی عارض گهه باید که در لحظه
محل فصد را محکم بستن تا دیگر خون دفع نشود و گلاب و آب سرد بر روی و سینه او غافل باشند

و میوهای خوش سو قوی مثل سیب به و امرود و بو یانیدن و مکانیدن و عجبهای او
محکم کردن و بستن و مالیدن و اگر تواند که بر پای بند و در حلق فرستند
چنانکه بفم معده رسد و قی کند بهترین تدابیر باشد و اگر مقصود
از شدت غشی قادر نباشد باید دهان او را بضعف بکشاید و بر حلقش
فرستند و سعی کنند تا قی کند و نافه مشک ببو یانند و قدری از دواء المسک
بعرق بید مشک و گلاب بحلقش بریزند تا بهوش آید واگر محل فصد ورم کند و خون
بیرون نیاید واجب است که از دست دیگر فصد کنند و مرهم ضماد از جبل محلل
و بر حوالی آن مبردات قویه طلا کنند و گویند عکر زیت در اوام
فصد مفید و مسهید خروج آن نماید و اگر خون بقدر احتیاج بیرون آید
و بعد از آن ورم کند باید تنقیه بدن از مواد ردیه باسهال کنند
و بسا باشد که خون بیرون نیامده ورم پیدا آید و بنا بر شدت فساد
خون و خوف مروران بر قلب و سایر اعضای شریفه از دیگر فصد نشوانند کرد

مثل جراحات رقبه و ورم و انعاش دم از غشای دماغ استعمال
نموده اند و نافع و مجرب بوده و اگر بهیچ یک از مذکورات منقطع نگردد
بحدید عریض آتش داغ باید کرد و اگر از فصد باسلیق یا رگ زیر زبان
خون محتبس نگردد برف در آن محل متواتر نگذارند منقطع شود
و حکیم علی شاه در شرح قانون آورده که هلاکو خان فصد کردند
نشتر بشریان رسیده اطبا مضطرب شدند یکی از امرا اجته که حاضر
از فطانت و ادراک بود نفر مود تا دست او را در زیر حلقه کمان خدنگ
بگوشه کمان گذاشتند به عنف تمام محکم بند کرده داد ندا تا بر تمام بر محل فصد آمد
مکرر کردند آنموضع ورم کرده خون ایستاد و بعد از هفته اثار رنج و وجع
در آن ورم پیدا آمده بیم از نقج آن ورم اندیشه ناک و خایف
بودند که مبادا محل فصد منفتح گردد و آخر الامر خواجه نصیر الدین طوسی حاضر
گردیده از موضع مناسب نفرمود تا بشکافتند و چرک بسیار بیرون آمده مراهم

تحصیل حقایق کوا جفا دبسته اند و اصنام
مناهی بتایید الهی شکسته اند و ابواب عنایت
سرمدی بر روی مبتدی و منتهی گشوده
اند و از سرچشمه فیض اقدس استفا
ضه نموده اما بعد بر اصحاب بصایر پوشیده
نه و ارباب خواطر باهره پوشیده
نیست که علم ستاره ایست که در آسمان
ماهیت انسان تابد و غنچه ایست که در
چمن حقیقت وپیوسته شگفتگی یابد هر
عملی که بحلیه علم متحلی نشد چون بلبل

که او را جان نیست و دلی که نسکه دانش
نرسیده از غایت قلبی روان نیست
الناس موتی واهل العلم احیاء والناس
مرضی وهم فیهم اطبّاء والناس ارض وا
هل العلم فوقهم سماء نور وما فی النور
ظلماء ورمزة العلم راس الخلق کلّهم
ودر کلام حضرت سید کاینات
علیه وآله افضل الصلوات مذکورست
که تعلّم ساعه خیر من عباده سنة قایم با
للیل وصایم بالنهار وان قلیل العمل
مع

مع العلم کثیر العمل مع الجهل قلیل وهمچنین فرموده
که العلم ودیعة الله فی ارضه والعلماء امناؤه
وبر ضمیر منیر اهل تحقیق واضح ولایح است
که استفاضه علوم وحقایق جز از سرچشمه
فیض ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
میسر نیست چنانکه در حدیث واقع شده که انا مدینة
العلم وعلی بابها ومن اراد العلم فلیأت بالباب
ودر رساله عقلیه شیخ غزالی مذکورست که انا میزان
الحکمة وعلی لسانه بنابرین بر طالبان طریق ایقان و
شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بباطن

ملکوت موطن ایشان تا ترقی بمدارج قرب حضرت ذو
الجلال وحصول مقاصد اخروی بر وجه کمال ممکن نوا
میسر گردد خصوصا حضرت امام الحسنین یعسوب
الواصلین مطلوب الکاملین خورشید سپهر امامت
شاه سریر کرامت منبع عیون مشاهد مجمع فنون
مجاهد مظهر انوار فتوت مصدر آثار مروت فاتحه
کتاب ولایت آیة مصحف وصایت قطب فلک سعادت
شمع لگن فانوس فصاحت اقضی من قضی من بعد
جدّه المصطفی وابیه المرتضی امام الجن والانس
ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه افضل الصلوات

ما دامت الارضین والسموات که چون جد بزرگوار
سرچشمه علوم وحقایق است واز رشحات زلال فیض
بخش آنحضرت رساله ذهبیه در علم طب که علماء
اعلام وحکماء کرام از رشحه حیات بخش او مستفیض اند
شده‌اند کاتب دیوان سرای خلد کشیده سواد نسخه آن بر بیاض دیده حور
وچون این رساله بواسطه کثرة استعارات ولغات
عربیه اهل عجم از استفاده آن محروم بودند واز اخذ
منافع وفواید آن بهره نداشتند ازین جهت افقر
عباد الله الغنی نعمة الله بن محمد الحسینی الراوندی
غفر الله ذنوبهما وستر عیوبهما باستمداد واستفاضه

ائمه هدی علیهم صلوات رب الارض والسماء تنجیم
آن نمود تا فایده اش اتم باشد مرجو از مکارم اخلاق
اصحاب دانش انکه اگر بر سهوی اطلاع یابند انرا
بقلم عفو اصلاح فرمایند انه لا یضیع اجر المحسنین
وبالله العصمة والتوفیق وبیده ازمة التحقیق پوشیده
نماند که چون افتتاح کلام باسم ملک علام سبب تزیین
وتیمن است از نهجه حضرت امام انام علیه الصلوة
والسلام رساله را مصدر ساخت به بسمله وفرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه الله علم
ذات مقدس حضرت واجب الوجود بالذات است

که در وجود محتاج بغیر نیست و هر چه غیر اوست باو
محتاج است ورحمن یعنی بسیار بخشنده است بر خلقان
ورحیم یعنی بسیار مهربان بر مومنان در سرای دنیا
و بسیار مغفرت بر ایشان در عقبی واین رساله
علم طب است وفرستاده حضرت امام علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه آنرا بمامون عباسی
ودرین رساله مذکور میشود حفظ بدن و
صحة مزاج وتدبیر بغذاهای مناسب وشربتهای
موافق وداروهای لایق فرمود حضرت امام
انام ومقتدای تمام وروشنی روی اسلام ظاهر کرد

دانده

مشکلات بضمیر نورانی واندیشه صایبه که از لمعات
آن قلوب اهل عرفان منور گردد وکشف نماینده
رموز بعلم لدنی عالمترین خلق باحکام قضا بعد از
جد بزرگوار خود امیر المومنین علی مرتضی علیه وآله
صلوات الله رب الارض والسماء ~~و اولیاء~~ است
ودانا ترین مردمان بمجاهدت بعد از پدر عالی
عالی مقدار خود امیر المومنین علی مرتضی علیه صلوات
الله امام جن وانس علی بن موسی الرضا بر و بر پدران
پاک طینت بزرگوار اطهار او افضل صلوات واکمل
تحیات در حالتی که با مامون خطاب میکرد که بدان

محمد مصطفی

باامیر

باامیر بدرستی که خدای عز وجل مبتلا نساخته است بندهٔ
مومن را ببلائی یا دردی مگر آنکه گردانیده است از برای او
دوائی که معالجه کنی بآن دوا دردرا و هر صنفی را مقابله
صنفی از دوا است که بآن شفا یابند و نیز بیرون رفت که آن
عبارت از تدبیر واصلاح دوا وصفت وتعریف آن
باشد واین اشارت است بآنکه تحقیق که اجسام انسا
نیه که عبارتست از هیکل محسوس بر مثال مملکتی است
و پادشاه جسد انجمن است که قلب محیط او است
که آن عبارت است از روح وروح حیوانی جوهری
لطیفیست نورانی که حیوة را از قلب بتوسط

از جانب آن وهرگاه خطاب کنی بسوی ایشان
ملک ساعتی تأمل نماید پس زبان اگرچه جانب
فرمان دهد بجواب واین زبان مستغنی نیست مگر
بمعاونت لب وبمساعدت دندان وآلات وادوات
بسیار که بعضی ازان که هوای دهنست وبخار
معده ومعونة ویاری لبها ولبها را نیست قوتی
مگر بیاری دندان وهیچکدام از این ادوات
مستغنی از یکی یکی نیستند بلکه محتاجند
هر یک بیکدیگر در انتظام سخن وکلام نیکو نیکو
نمی آید

نمی آید مگر بیکو بیرون دید آواز در بینی از برای آنکه بینی
زینت میدهد کلام را چنانکه زینت میدهد نای را باد میدهم
در آواز دادن وهمچنین دو سوراخ داخل میکو دارد
بر مَلِکْ ازانچه دوست میدارد او از بویهای خوش
پس هرگاه که بوی پیدا شود که پادشاه آنرا
نخواهد وازان کراهت دارد امر کند بدستها تا حجاب
شوند میان ملک وآن بوی ناخوش وآنرا از
پادشاه دفع کنند ومر پادشاه راست با آنچه مذکور
شد ثواب وعذاب پس عذاب وعقوبت او
سخت تر است از عذاب پادشاهان ظاهر قاهر

در دنیا وثواب او فاضلترست از ثواب ایشان
اما عذاب او پس آن غم واندوهست وثواب او
شادی است وفرح واصل اندوه در سپرزست
واصل شادی در شحمی است که فراگرفته جای
طعام را وپرده آن شده ودرگرده هاست وازین
هر دوست دو رگ که پیوسته اند بروی پس ازان
ظاهر میشود شادی واندوه وعلامت آنها
در روی مردم دیده میشود وهمه این رگهاها
بند از عاملان پادشاه واز پادشاه که
بعاملان ومصداق این کلام آنست که هرگاه که

داروئی خوردی عروق یاری میکند ومیرساند
آن دارو را بموضع درد وبدان ای حاکم مؤمنان
که بدن آدمی چون زمین خوبست که هرگاه که
ملاحظه کنی وترتیب نمائی آنرا بعمارت وآب
دادن ازان حیثیت که زیاده نشود در وآب
پس باندرون آب فرو رود وضایع گردد
وکم نباشد آن آب پس تشنه وبی طراوت بماند
وبا این طعم دوشر طه زمین معمور شود وغرا(ت)
ومنافع آن بسیار گردد وزراعت آن غو(?)
تمام یابد وبسیار شود خیر آن واگر ازان غافل

گردند فاسد شود و دران گیاه نروید پس آدمی
برین قیاس است و بتدبیر در غذاهای مناسب
بصلاح می‌آید و صحیح می‌شود و زیاده میگردد
عافیت در وی پس نظر کن ای حاکم در آنچه موافقت
ترا و مناسب است معده ترا و قوة می‌یابد بدان بدن
تو و خوشگوار می‌شود بدن ترا از آن طعام پس
اندازه کن آنرا از برای نفس خود و آنرا غذای نفس
خود گردان و بدانکه هر یک ازین طبایع دوست
میدارد آنچه مناسب و مشابه اوست پس مهیا
کن آنچه مشابه و مناسب جسد تست و هرکه فراگیرد

از طعام

از طعام زیاده بر قدر حاجت آن زیادتی کار او را
بفساد آورد و از آن طعام فایده نبیند و هرکه
فراگیرد از غذا باندازه که نه زیاد باشد و نه کم نفع
دهد او را و همچنین است طریق او انکه فراگیرد از
طعام بقدر کفایت خود همیشه و دست بکش از طعام
در وقتی که هنوز ترا میل بآن باشد پس بدرستی که
صلاح معده تو و بدن تو دران بیشتر است
و زیاده میگرداند پاکیزگی عقل ترا از آمیختگی و خم
و غیر آن و سبکتر است بر جسم تو ای حاکم مؤمنان
بخور آنچه در و برودتی باشد در تابستان و آنچه

گرم باشد در زمستان و آنچه معتدل باشد در بهار
و خزان بر قدر قوت تو و آرزوی تو و ابتدا کن در
وقت شروع کردن در طعام بسبکترین غذاها از آنچه
پرورش می‌یابد بآن بدن تو باندازه عادت تو
و بحسب طاقت و نشاط تو و زمان خوردن تو
که واجبست که در هر روزی واقع شود نزد گذشتن
از روز هشت ساعة و بعد از آن یکبار طعام
خوردن تا روزی دیگر همان وقت یا سه بار
طعام خوردن در دو روز باین طریق که در روز
اول بامداد طعام خوری پس آخر روز و در روز

دوم

دوم بعد از گذشتن هشت ساعة یکبار دیگر و بهمان
اکتفا کردن که اینچنین امر کرد جد من محمد مصطفی
امیر المؤمنین علی را صلوات الله علیهما و فرمود که
یک روز یکبار طعام بخور و در روزی که بعد از آن
است دوبار و باید که این باندازه باشد که زیاده و کم
نشود و بردار دست را از طعام و حال آنکه تو
آرزوی آن داشته باشی و این کلام میتواند بود
که از فرموده حضرت رسول باشد خطاب بامیر
المؤمنین صلوات الله علیهما و احتمال دارد که از
کلام حضرت امام انام باشد صلوات الله علیه و از برای

مبالغه وتاکید تکرار فرموده باشد وباید که شربت
خوردن تو بعد از طعام باشد واین از شربت صافی
است که مدتی بر زمان ساختن آن گذشته باشد
از آن نوع شربتی که حلال باشد در شرع آشامیدن
آن ومن بعد ازین وصف آنرا از برای تو بیان
کنم وطریق ساختن آن باز نمایم واکنون ذکر میکنم
آنچه سزاوارست یادکردن آن از تدبیر فصلهای
سال وماههای رومیه که واقع میشوند در سال
در هر فصلی جدا وآنچه استعمال کرده میشود از طعامها
وشربتها وآنچه اجتناب از آن باید کرد وکیفیت

حفظ

حفظ صحت از گفتهای سابقان وباز میگردیم
بقول ائمه صلوات الله علیهم در صفت شربتی که خوردن
آن در شرع حلال باشد واستعمال کنند آنرا بعد از
طعام یادکردن فصلهای سال امّا فصل ربیع چیست
بدرستی که آن روح زمانست واوّل آن ماه آذرماه
است وعدد ایّام آن سی روزست ودرین ماه
خوب ولطیف ومساوی میشود شب وروز و
زمین نرم میگردد ودور میشود درین فصل غلبه
بلغم وبر انگیخته میشود خون واستعمال باید کرد در و
از غذاهای لطیف وگوشت وتخم مرغ نیم بریان وباید

آشامید شربت را بعد از تعدیل آن باب صافی واجتناب
باید کرد در و از خوردن پیاز وسیر وترشی و
پسندیده است در و آشامیدن داروی مسهل
ودران فصل فصد وحجامت باید کرد نیسان
سی روزست ودرین ماه روز دراز میشود ومزاج
فصل قوت میابد ومتحرک میشود خون وبادهای
مشرقی درین فصل پیدا میشود واستعمال
باید کرد درین ماه از گوشتهای بریان
ومانند آن وطعامهای با سرکه وگوشت
شکار باید خورد ومعالجه بدن باید کرد

درین

درین فصل بچیزی چند چون روغن مالیدن در حمّام
ومباشرت کردن بغیر افراط وآشامیدن آب
پیش از طعام خوردن وبوئیدن ریاحین وبوی
خوش ایار سی ویک روز است وبادها درین
روز ماه لطیف می باشد وآن آخر فصل ربیع است
وتحقیق که نهی کرده شده است در و از طعامهای
بسیار نمک وگوشتها غلیظ چون کله وگوشت گاو
وخوردن شیر ونافعست در و رفتن بحمّام اوّل
روز مکروهست در و ریاضت وترک دهد پیش
از طعام خوردن حزیران سی روزست ودرین

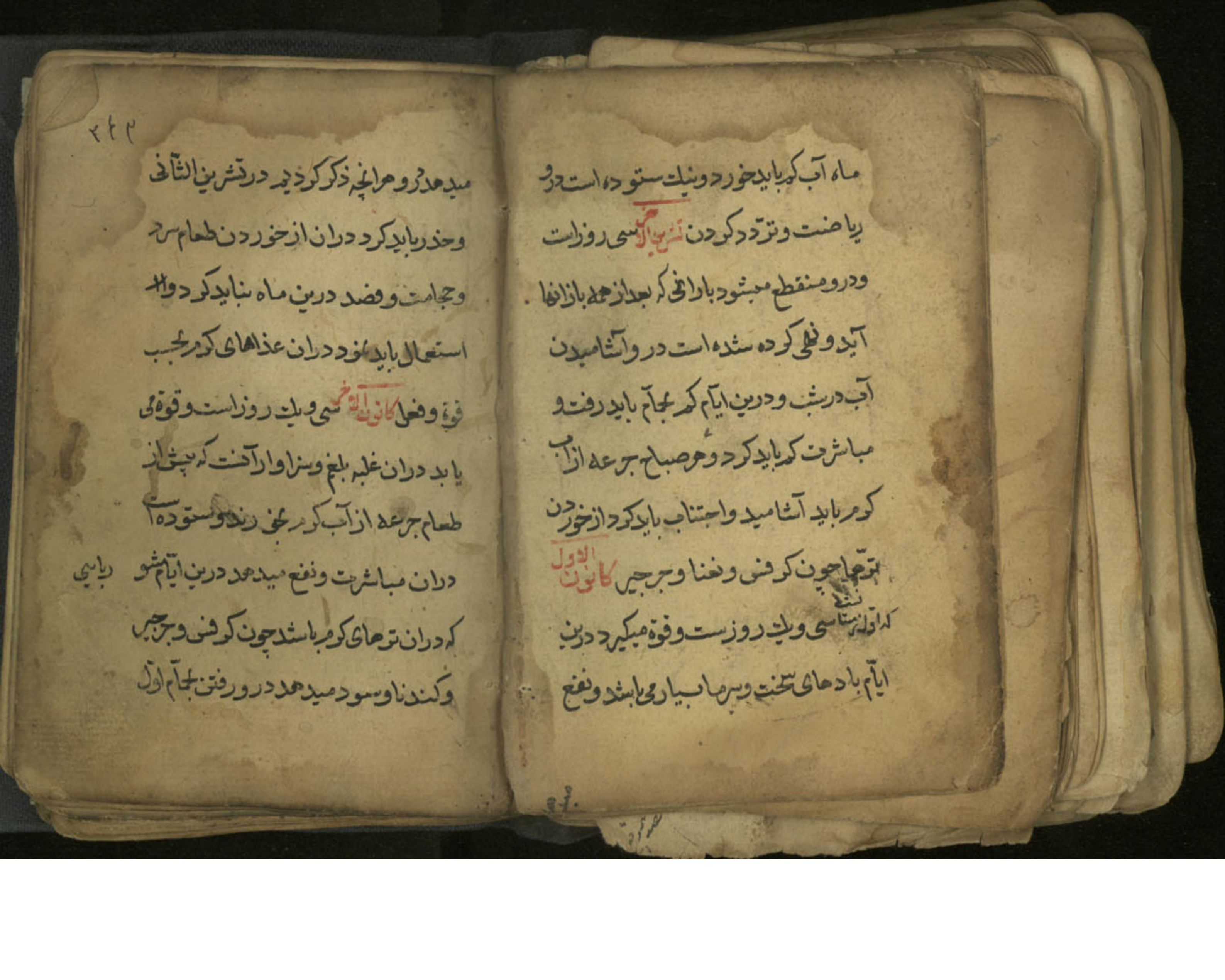
فصلا نیز درو میشود غلبه بلغم و زمان حره صفرا
و منهی است در وتعب و رنج کشیدن و کوشت
چرب خوردن و بوییدن مشک و عنبر و نفع
میدهد در و خوردن ترهای بارده چون
کاشنی و خرفه و خوردن خیارین و از کوشتها
کوشت کاو سه ساله خوردن و کوشت بزغاله
و از مرغها کوشت ماکیان و تیهو و دراج و شبه
و ماهی تازه **تموز** سی و یک روزست و حرارت
هوا درین ماه بغایت است و محجوشد آبها از
شدت آن و درین ایام آب سرد باید آشامید

و درین

و پیش از طعام آب باید خورد و طعامهای بارد
و میوهای تازه و مانند آن باید خورد و درین
ماه مزاج شرابت نقصانی بیدا می کند و باید خورد
درین ایام غذاهای لطیفه که زود هضم شود که
چنانکه در حزیران کذشت و استعمال باید کرد
از بویهای خوش و ریاحین تازه که بابو ودت
باشد و خوش بوی بود **اب** سی و یک روز است
و درین ماه بغایت میرسد سموم هوا و بر انگیخته
میشود زکام جشب و باد شمال بیدا می شود و صلاح
می آید مزاج بسبب خوردن چیزهای بارد رطب و سود

میدهد در و خوردن ماست و دو و باید بود
درین ماه از مباشرت و خوردن مسهل و ریاضت
و تردد را کم باید کرد و باید بویید ریاحین بارده را
ایلول سی روزست و هوای آن در غایت خوبیست
و غالب شدن مره سودا و قوة آن درین ایام واقع
است و آشامیدن مسهل درین ماه خوبست و نفع
میدهد خوردن شربتها و انواع کوشتهای معتدل
چون بره یکساله و اجتناب باید کرد از کوشت کاو
و بسیار خوردن کوشت بریان و بسیار بحمام رفتن
و استعمال باید کردن درین ماه بوی خوش

که بحسب مزاج معتدل باشد و اجتناب باید کرد
از خوردن خربزه و خیار **تشرین الاول** سی و یک روز
است و درین روزها باد مختلف بیدا می شود و
دمیدن باد صبا درین ماه بسیار میکردد
و اجتناب باید کرد درین ایام از فصد و حجامت
و آشامیدن دارو و ستوده است مباشرة درین
ایام و نافع است خوردن کوشت چرب و انار ترش
شیرین و خوردن میوه بعد از طعام و خوردن
کوشت باجرف آن بشرط انکه از آلاتی که موجب
خوبی طعام و لذت آن باشد خالی نباشد و درین



ماه آب کم باید خورد و نیک ستوده است درو
ریاضت و تردد کردن تشرین الآخر سی روز است
ودرو منقطع میشود بارانی که بعد از همه بارانها
آید و نهی کرده شده است در و آشامیدن
آب در شب و درین ایام کم بحمام باید رفت و
مباشرت کم باید کرد و هر صباح جرعه از آب
گرم باید آشامید و اجتناب باید کرد از خوردن
ترتها چون کرفس و نعنا و جرجیر کانون الاول
که اول زمستان سی و یک روزست و قوه میگیرد درین
ایام بادهای سخت و سرما بسیار می باشد و نفع

222

میدهد درو هر آنچه ذکر کردیم در تشرین الثانی
و حذر باید کرد دران از خوردن طعام سرد
و حجامت و فصد درین ماه نباید کرد و
استعمال باید نمود دران غذاهای گرم بحسب
قوة و فعل کانون الآخر سی و یک روز است و قوة می
یابد دران غلبه بلغم و سزاوار آنست که پیش از
طعام جرعه از آب گرم بخورند و ستوده است
دران مباشرت و نفع میدهد درین ایام شو رباهی
که دران ترهای گرم باشد چون کرفس و جرجیر
و کندنا و سود میدهد در رفتن بحمام اول


روز و روغن مالیدن خیری بر اعضا و آنچه
مناسب آن باشد و حذر کنند درین ایام از شیر بهوی
و خوردن ماهی تازه و شیر **شباط** بیست و هشت
روز است و مختلف میگردد در و بادها و بسیار
میشود بارانها و ظاهر میگردد گیاه از زمین
و جاری میشود در رو آب و نفع میدهد در و
خوردن شیر و گوشت مرغ و گوشت شکار و
خوردن میوه خشک و درین ماه شیرینی را
کم باید خورد و ستوده است درین ایام حرکت
و تردد بسیار کردن و ریاضت و اینست

صفت شرابی که حلالست آشامیدن آن بعد از
طعام و پیش ازین مذکور شد فایده خوردن
آن وقتی که ابتدا کردیم کلام را در فصلهای
سال و نیز مذکور شد آنچه اعتماد کرده میشود
در آن از حفظ صحت بدن و طریق ساختن آن
برین وجهست که بگیرند از مویز منقی پاکیزه لطیف ده
رطل که هر رطلی نیمن باشد و آنرا بشویند و در
ظرفی کنند و آب صافی بر آن ریزند بمرتبه که آب
آنرا بپوشاند و چهار انگشت از سر آن بگذرد
و در آن ظرف سه روز بگذارند اگر زمستان باشد



ویک روز و یک شب اگر تابستان باشد پس
آنرا در دیگ پاک کنند و اگر میسر شود آب باران
دران دیگ ریزند و اگر میسر نشود آب شیرین
پیدا کنند که منبع آن از جانب مشرق باشد و سفید
و براق و سبک باشد و آب چنین قبول کننده است
آنچیزی را که پیش می آید او را بسرعة از گرمی و سردی
این دلالت می کند بر سبکی آب بعد ازان بجوشانند
تا حدی که جوش بهمه اجزای مویز برسد و نضج
تمام بیابد پس بفشردن آن قیام نمایند و آب
آنرا صاف سازند و بگذارند تا سرد شود باز آن

آب

٢٤٥

آب را مرتبه دوم در دیگ کنند و فرا گیرند اندازه
آنرا بچوبی تا معلوم شود کم شدن وی بجوشانند
آنرا باتش نرم تا صفای آن بکدورت مبدل نشود
و جوشیدن آن بمرتبه باید که دو ثلث او برود
و یک ثلث باقی ماند بعد ازان فرا گیرند از عسل
لطیف پاکیزه صاف رطلی دران دیگ ریزند
و ادویه اگر ذکر میشوند دران اندازند
پس هر آینه مقدار شربت زیاده شود در دیگ
پس آن اندازه نگاه دارند و بجوشانند تا مقدار
عسل که یک رطل بود کم شود و شربت بمقدار
اول باز آید بعد ازان فرا گیرند کرباسی را که تنک

نباشد واین آشیا که مذکور خواهد دران کرباس
ریزند بعد ازان که هریك صلایه کرده وبیخته باشند
برین تفصیل زنجبیل یکدرهم غرنفل نیم درهم
دارچینی نیم درم زعفران یکدرهم سنبل نیم درهم
جوز هندی نیم درهم مصطکی نیم درهم بعد ازان وار کاسنی نیم درم
سر کرباس رابر ریسمانی محکم به بندند ودردیك اندازند
وفرو برند آن کرباس را در شربت بروجهی که اشیاء
مذکوره بته دیك رسند وپوسته ملاحظه آن بکاهد بسنا بزد
میکنند وآنرا از طرفی بطرفی دیگر میگردانند
بعد ازا درحالتی که آتش آن نرم باشد تا برتبه که بود

از ومقدار عسل بعد ازان صبر کنند تا سرد شود
ومدت سه ماه بگذارند تا مزاج هریك ازین چیزها
بدیگری درآید واین هنگام استعمال کنند ومقدار
آنچه ازین باید آشامید یك اوقیه است ودر صحاح یک میاید
مذکور است که اوقیه در ایام سابق چهل درهم
بوده اما درین ایام آنچه نزد مردم متعارف
است اوقیه ده درهم است وپنج سبع درهمی
ودو مقدار آن از آب خالص با آن ضم باید کرد
پس هرگاه که بخوری ای حاکم مؤمنان مقدار
آنچه وصف کردم از برای تو از طعام پس بیاشام

از ین شربت سه قدح را بعد از طعام پس هرگاه
که این کار کردی بتحقیق که ایمن شدی دران روز
وشب از جمیع دردها که سبب آن برودت باشد
واز دردهایی که در بدن مدتی دراز بماند مانند
نقرس که در انگشت پای بدید می آید وبادها که
در بدن پیدا می شود ودیو میاند وغیر آن از
دردهایی که در عصب ودماغ ومعده واقع میشود
وبعضی از دردهای جگر وسپرز وروده والات
اندرون پس اگر آرزوی آب ترا بسیار شود
بیاشام ازان مقدار نصف آنچه آشامیده بودی

زمان پس بتحقیق که این پیشتر بصلاح می آورد بدن
حاکم مؤمنانرا او بسیار میگرداند مباشرت وضبط
وحفظ اورا وبدرستی که صلاح بدن وقوام جسد
بسبب طعام وشراب است وفساد بدن باین هر
دو است واگر بصلاح آوری طعام وشراب را
بدن بصلاح آید واگر فاسد گردانی هر دو را بدن
فاسد شود وبدان ای حاکم مؤمنان که قوتهای
نفسها تابع مزاجهای بدنهاست وبدرستی که مزاجها
تابع هواست ومتغیر میشود مزاجها بسبب تغیر
هوا در مکانها وزمینها پس هرگاه که هوا سرد شود

یکبار وگرم میشود بار دیگر متغیر گردد بسبب
آن مزاجهای بدنها واین بسبب تغیر صورتها شود
پس هرگاه که هوا معتدل باشد مزاجها معتدل بود
وباصلاح باشد تصرفات مزاجها در حرکتهای
طبیعیه مانند هضم طعام ومباشرت وخواب
وانتقال بدن از جایی بجایی وغیر آن از حرکتها
از برای انکه خدای تعالی بنا فرمود جسمها را بر چهار
طبیعت اول مره صفرا دوم مره سودا سیوم خون
چهارم بلغم و فی الجمله دو متصف اند بحرارة
ودو ببرودة وتحقیق که مخالفت واقع شده میان

ایشان

ایشان پس گردانیده شده آن دو که متصف اند بحرارة
بعضی نرم وخشک وهمچنین آن دو که برودة دارند
گردانیده شده بعضی تر وخشک وتفصیل آن بر بعضی م
وجهست که چهار طبیعت متعلق اند بر بدن انسان
اول سرد وخشک است دوم سرد وتر سیوم گرم و
تر چهارم گرم وخشک پس متفرق شده اند ومنقسم
گشته بر چهار جزو از بدن اول بر سر دوم سینه سیوم
شراسیف وآن طرفهای استخوان پهلوست که مشرف است
بر شکم وبعضی گفته اند که آن عضو فیست که پوست است
بر استخوانی از استخوانهای پهلو مثل عضروف وآن

جسمیست که نرم تر است از استخوان وسخت تر است
از پی شانه چهارم پایین شکم وبدان ای حاکم مومنان
که سر وگوشها وچشمها وسوراخهای بینی ودهن
واصل بینی از خونست وسینه از بلغم وبادست
وشراسیف بد ومعنی که مذکور شد از مره صفراست
وپایین شکم از مره سوداست وبدان ای حاکم
مومنان که خواب سلطان دماغ است واو سبب
قوام بدن است وموجب قوة اوست پس هرگاه که
خواهی که خواب کنی باید که خوابیدن کردن
تو اول بر جانب راست باشد بعد از ان منقلب شو

بجان

بجانب چپ وهمچنین برخیز از خوابگاه خود بر جانب
که ابتدا کرده بآن نزد خواب کردن ومعتاد ساز
نفس خود را برانکه بنشینی از شب دو ساعت وداخل
شو در متوضی از برای گذاردن حاجت که لازم
انسانست ودرنگ کن دران مکان بقدر آنچه بگذاری
حاجت خود را وبسیار مباش در انجا که بدرستی
که از بسیار درنگ کردن در متوضی داء الفیل
پیدا میشود وآن زیاده شدن وورم کردن ساق
است ودر بعضی نسخها واقع شده که درنگ بسیار در
وقت قضای حاجت موجب دردی میشود پنهانی

که معلوم بنباشد حال او وهرا اینه دردی چنین علاج
آن صعب باشد وبدان ای حاکم مؤمنان که بهترین
آنچه بدان مسواک کنی چوب اراک است بدرستی
که آن جلا میدهد دندانهارا وخوش میکرداند بوی
دهن را ومحکم باشد میکرداند گوشت دندانها
وآنرا مجتمع میکرداند که بیخ دندانها سود میدهد
کاهی که باعتدال باشد وبسیار شدن آن دندانها را
تنک میکرداند وسبب جنبیدن دندانها میشود
وضعیف میسازد بیخ دندانها پس هرکه خواهد
که دندانهای او محفوظ بماند پس باید که بکیرد قرن

الایل در حالتی که آنرا سوخته باشند وکز مازج وسعد
وگل وسنبل الطیب وحب الایل وباید که این اجزا برابر
باشند ونمک اندرانی چهاریک جزوی از این جزوی
باید پس همه را نیک صلایه باید کرد بعد از آن
بر دندانها باید افشاند که بدرستی که این دارو نگاه
میدارد دندانها را وحفظ میکند بیخ دندانها را
از آفاتی که عارض آن میشود وهرکه خواهد که سفید
شود دندانهای او باید بکیرد قدری از نمک اندرانی
ومثل آن کف دریا وهردو را نیک بکوبد وبر دندانها
افشاند وبدان ای حاکم مؤمنان که احوال آدمی که بنا

فرموده حق تعالی او را بران احوال وکردانیده ورا
تصرف کننده بآنها چهار حالتند حالت اول پانزده
سالست ودرین وقت بسیاری قوت وجوانی
اوست وحسن او ونیکویی او وغلبه خون در جسم
او بعد از آن حالت دوم است وآن از پانزده سال
تا سی وپنج سال ودرین مدت مره صفرا در بدن
او غالبست وقوة واستیلای بسیار دارد بر شخص
واین قوی ترین چیزی در وجود بر این نهج باشد
تا مرة صفرا تمام شود وآن در سی وپنج سالست بعد از آن
داخل میشود در حالت سیوم تا آنکه تمام شود مدت

عمر او شصت سال پس غالب شود در بدن او مره سودا
واین سن حکمت وشناختن چیزها ودانستن
اشیا وبپوستکی امور وصبر ونظر کردن در عاقبت
کارها وصادق بودن رای وتدبیر وثبات دل
وقوی در تصرفات بعد از آن داخل میشود در
چهارم وآن غلبه بلغم است وآن حالتی است که از آن
بر نمی کردد واز آن تجاوز نمیکند مادامی که باقیست
الا بنهایت پیری وغایت ضعف وتلخی عیش وکوری
چشم ونقصان قوة وفناء در وجود ودرد دقایق
امور تا حدی که نمی شناسد چیزها را تا آنکه مکرر

نزد او بیان کند و خواب میکند نزد مردم و بیدار
می باشند در محل خواب کردن و یاد میکند از غایت
حسرت ایام سابق و زمان گذشته را و نزد
مردم بیان میگوید آنچه بود و گذشته و سپری شده
در اوقات عمر او و از غایت ضعف پوسیده است که
زایل میشود ستون جسم او و متغیر میگردد
آنچه نزد او معزز و معهود بوده و خشک می شود
آب رونق و تازگی او و نقصان می یابد حسن و
نیکویی او و کم می شود روییدن موی و ناخنهای
او و عیشه جسم و قوی او منعکس میشود و رو

بتنزل

بتنزل می آورد و اقبال او مبدل ادبار می شود تا
آخر عمر از برای آنکه درین مدت بلغم برو مستولی و
غالبست و آن بارد و جامدست و این هر دو صفت
سبب هر فنای جسمیت که مستولی شود برو در آخر
قوة بلغمیة و بتحقیق که یاد کردم از برای حاکم مؤمنان
همهٔ آنچه محتاجست بآن در تدبیر و سیاست مزاج
و احوال جسم و علاج آن و اکنون یاد میکنم آنچه احتیاج
او دارد بخوردن آن از غذاهای و داروها و آنچه
واجبست که بجای آورد و مرتکب آن شود در اوقات
خود پس هرگاه خواهی که حجامت کنی باید که آن در

زمانی واقع شود که دوازده شب از هلال
گذشته باشد تا پانزده یعنی باید که
حجامت کردن در میان این دو عدد باشد
که بدرستی و بتحقیق که اینچنین حجامت کردن بدن
ترا صحت بیشتر میدهد پس هرگاه که ماه نقصان یافت
حجامت مکن مگر آنکه مضطر باشد و ترا احتیاج
تمام باشد بآن و این بسبب آنست که خون نقصان
می یابد در کم شدن هلال و زیاده میشود در زیادتی
آن و باید که ایام حجامت بقدر و عدد سالها باشد
که گذشته است بر شخص و این مبالغه است که حضرت

صلوات

صلوات الله علیه فرموده جهت کثرة فواید و منافع
حجامت پس مرد بیست ساله هر بیست روز حجامت
کند و سی ساله هر سی روز یکبار حجامت کند و همچنین
کسی که رسیده عمر او بچهل سال هر چهل روز یکبار
حجامت کند و آنچه زیاده باشد برین پس باین طریق
عمل کند و بدان ای حاکم مؤمنان که بتحقیق که حجامت
منافع بسیار و فواید بیشمار دارد و چیزی دیگر
قایم مقام آن نمی شود بجهت آنکه حجامت فرا میگیرد
و میکشد خونی را که در رگها باریکست و آن
رگها پراکنده شده است در گوشت و در پوست

موضع جمع نیست پس حجامت قوة آن دارد که خونرا
از تنگ رگها پراکنده باریک بیرون آرد نه غیر آن
از دار وها و دلیل صدق این کلام آنست که حجامت
قوة را از بدن نمی برد و در حال حجامت کردن ضعف
در بدن حاصل نمی شود چنانکه در وقت فصد کردن
میشود و حجامت کردن موضعی که از پس گردن
فرو رفته نفع میدهد گرانی سر را و حجامت اخدعین
و آن دو رگند که اگر در محل حجامت کردن تیغ بر
یکی از انها زنند خون بسیار از ان بیرون آید و آن
شعبه ایست از رگ ورید تخفیف میدهد گرانی

سر و رو و چشم را و آن سود میدهد درد دندانها
را و بسا باشد که رگ زدن قایم مقام اینها شود و
گاه هست که حجامت میکنند ذیر زنخ را از برای
علاج شق شدن اجزای دهن و از برای فاسد
شدن گوشت بیخ دندان و غیر آن از دردهای
دهن و همچنین حجامت میان دو شانه نفع میدهد
از خفقانی که سبب آن امتلا و حرارة باشد و حجامتی
که واقع شود بر ساقین گاه هست که کم میسازد
امتلا را که ساختن ظاهر و شن یعنی امتلا را
از و زایل میکرداند و سود از دردهایی که دیر مانده
میدهدم

درکرده و مثانه و رحم و دوان میسازد خون حیض
را لیکن بدن را ضعیف میکرداند و گاه هست
که عارض میشود او را حالتی مانند بیهوشی الا آ نست
که سود میدهد کسانی را که بر اعضای ایشان آبلها
و دملها بر آمده باشد و انکسی که خواهد که تخفیف یابد
از الم حجامت باید که اول بار که محجمه را بر عضوی نهد
در مکیدن مبالغه نکند بلکه مرتبه مرتبه زیاده میکند
و باید که چون محجمه را بر عضو نهد نوبت دوم مکیدن
را زیاده کرداند بر نوبت اول و همچنین باید که نوبت
سیوم زیاده باشد بر نوبت دوم و برین قیاس

نوبت

نوبت چهارم و پنجم باید که تیغ نزنند تا انکه نیک سرخ
شود موضع حجامت بسبب تکرار محجمه بران و بسیار
مکیدن آن و باید که آهسته بزنند تیغ را بر پوستهای
نرم و پیش از انکه تیغ زنند موضع حجامت را بروغن
چرب سازند که بدرستی که این سبب تخفیف درد میشود
و همچنین چرب کرداند تیغ را در حجامت و نشتر
را در فصد و چون از حجامت کردن فارغ شود
آن موضع را بروغن بمالد و باید که چون فصد
کند قطره چند از روغن بر رگها بریزد تا آنکه
پنهان نشوند در گوشت و بدان سبب صاحب آن

مضرت یابد وباید که فصد کند فصد کننده انکه بکشاید
از رکها رکی راکه در موضعی واقع شده باشد که
کوشت بران کمتر باشد ازبرای انکه چون کوشت
بربالای رک کمتر باشد درد آن کمتر بود وآنچه
از رکها درحالت فصد الم بیشتر دارد حبل الذراع
ورک قیفال است ازبرای انکه هردو متصلند
بعضله وآن مرکبست ازکوشت وپی وپوستی که بر
روی این رکها کشیده نیز سختی دارد واما رک
باسلیق واکحل پس الم آنها در فصد کمترست بجهة
انکه بربالای این رکها کوشتی نیست وواجبست که

کرم سازند موضع فصد را بآب کرم تا انکه خون
ظاهر شود خاصه در زمستان بتحقیق که آن نرم
میسازد پوست را وکم میکرداند درد را وآسان
میشود بسبب آن فصد کردن وواجبست
درجمیع آنچه ماذکر کردیم از بیرون آوردن
خون یعنی در فصد وحجامت انکه اجتناب کنند از
زنان پیش از هردو بدوازده ساعت وحجامت باید
کرد در روزی که هوا صاف باشد وابر نباشد
وباد سخت نیز نباشد وبیرون آرد خون را بقدر
آنچه ظاهر شود از تغییر او ودران روز بحمام

نباید رفت که بدرستی که آن سبب درد میشود و
بریزد بریس وبدن خود آب کرم را واین کار دران
ساعت نباید کرد بلکه بعد ازان باید وبر تو باد
که از حمام دور شوی چون حجامت کرده باشی
پس بدرستی که تب دایم ازان پیدا میشود وهر
کاه که اعضا را شسته باشی بعد از حجامت کردن
پس فرا کیر از پاره جامه نرم را که از ابریشم باشد
یا غیر آن وبر موضع حجامت انداز وفرا کیر بقدر
نخودی از تریاق اکبر وآمیخته کردان بشربت
مفرح معتدل وآنرا بخور یا بشربت فواکه واکر

متعذر باشد وآنرا نیابی پس شربت ترنج پیدا کن
واکر ازین شربتها چیزی نیابی پس بخور تریاق مذکور را
بعد ازان که نیک خاییده باشی وازپی آن چند جرعه
آب نیم کرم بیاشام واکر در زمستان وهوای سرد
باشد پس بیاشام بربالای آن شربتی را که از سرکه
وعسل ساخته باشند پس بدرستی که هرکاه که تو
اینکار کنی ایمنی کردی از لقوه واز برص وبهق
ومرض جذام باذن خدای تعالی وباید مکید دانهای
انار شیرین ترش را پس بدرستی که آن نفس را
قوة میدهد وزنده وتازه میکرداند خون را ونخورد طعام

شور را بعد از آن به سه ساعت که بتحقیق که از آن
خوف آن هست که جرب و خاریدن اعضا پیدا
شود و اگر خواهی بخور از شیهو چون حجامت کرده
باشی و بیاشام بر بالای آن از شربت لطیف پاکیزه
که پیش از این صفت آنرا ذکر کردم و بمال بر ان موضع
روغن خیری را و اندکی از مشک و گلاب و
پاره از آن بروی ریز در ساعتی که از حجامت فارغ
شده باشی و اما در تابستان پس هرگاه که حجامت
کنی بخور سکباج را و هلام و مصوص را نیز
و این سه نوع اند از طعام که دفع حرارت میکنند

وبخور

وبخور تو شیخی را و بر وی بریز روغن بنفشه را که آمیخته
باشی آنرا بگلاب و اندکی از کافور و بیاشام از شربتی
که وصف کردم ترا بعد از آنکه طعام خورده باشی
و بپرهیز از آنکه حرکت بسیار کنی و کاری کنی که غضب
بر تو مستولی شود و همچنین دور شو از مباشرت
با زنان آن روز که حجامت کرده باشی یعنی آن روز
از این سه کار دور باش و حذر کن ای حاکم مؤمنان
از آنکه لحم مرغ و ماهی با یکدیگر بخوری و باید که این دو چیز
در معده جمع نباشند در یک وقت که بدرستی که از
اجتماع اینها در اندرون آدمی مرض نقرس و قولنج

و بواسیر و درد دندان پیدا می شود و شیر نبیذ
که جماعتی میخورند هرگاه که جمع شوند در معده
موجب مرض نقرس میشود و از مداومت
کردن بر خوردن پیاز کلف پیدا می شود در
رو و آن سفیدیست که بر پوست ظاهر می گردد
و خوردن طعامهای شور و گوشتهای بسیار
غث و همچنین ماهی شور خوردن بعد از فصد
و حجامت موجب پیدا شدن بهق است
و جرب میشود و از خوردن کرده و آلات
اندرون گوسفند ریگ مثانه پیدا می شود و

و از رفتن بحمام در حالتی که شکم پر باشد از طعام
قولنج پیدا می شود و غسل کردن در شب بر میگرداند
چشم را از نظر کردن راست و شخصی که چنین کند
احول میگردد و مباشرت کردن با زن حایض
سبب جذام میشود در فرزند و مباشرت کردن
بی آنکه در عقب آن آب بر عضو ریزند موجب آن
میگردد که سنگ مثانه پیدا شود و مباشرت کردن
بعد از مباشرت بی آنکه در میان هر دو غسل کرده
باشند سبب آن میشود که فرزند دیوانه باشد
و از بسیار خوردن تخم مرغ و مداومة کردن بران

درد سر نیز پیدا می شود و سبب آن میشود که بادها
در روی معده پدید آید و از بسیار خوردن
تخم مرغ که با آتش نرم پخته شده باشد دمه و تنگی
نفس پیدا می شود و منشا باد و نفخ است و از ربو
خوردن گوشت خام کرم در شکم پیدا می شود
و از خوردن انجیر شپش در بدن پیدا می شود
کاهی که مداومت کنند بر آن و آشامیدن آب سرد
در عقب طعام گرم یا شیرینی دندانها را ضایع
میکرداند و بسیار خوردن گوشت شکار و گوشت
کاو عقل را متغیر می سازد و از آن فهم نقصان می یابد

و سر گشته می شود و ذهن ۲ و بکی می آورد و فراموشی
بسیار میکردد و هر گاه خواهی که بحمام روی و درد
سر نکشی و از آن آزار نیابی پس پیش از آنکه قدم در
حمام نهی بیاشام پنج جرعه از آب نیم گرم که بدرستی و
تحقیق که این هنگام سالم کردی باذن حق تعالی از درد
سر و درد نیم سر و درد نیم روی و بعضی گفته اند
که پنج کف آب بر سر ریز نزد دخول حمام و بدان ای
حاکم مومنان که حمام ترکیب یافته است چون ترکیب
بدن جهة آنکه مرکبست حمام از چهار خانه و چهار
مرتبه چنانکه بدن مرکبست از چهار طبیعت خانه

اول سرد و خشک است و خانه دوم سرد و تر سوم
گرم و تر و خانه چهارم گرم و خشک است و منفعت
حمام بسیار است اول آنکه طبیعت را میرساند
باعتدال دوم پاک میسازد چرک را از اعضا
سیوم نرم میسازد پی و رکها را چهارم
قوة میدهد اعضای بزرگ را چون دل و جگر
و دماغ پنجم میکدازد فضلها را از بدن ششم
دور میسازد عفونتها را از جسد پس هر گاه که
خواهی ظاهر نشود در بدن تو دانه یا مانند آبله
یا غیر آن پس ابتدا کن نزد دخول حمام بروغن

مالیدن بدن خود و درین وقت روغن بنفشه
مناسب است و هر گاه خواهی که نوره کشی و نرسد
باعضای تو دیشی یا جراحتی از سوختن یا غیر
آن پس بشوی اعضا را بآب سرد پیش از نوره کشیدن
و هر که خواهد که بحمام رود از برای نوره کشیدن
باید که اجتناب کند از مباشرت کردن با زنان
پیش از آن بدوازده ساعة و آن یک روز تمام است
و باید که بیندازی در نوره اندکی از صبر و اقاقیا
و حضض با آنکه این اجزا را جمع کنی و اندکی از وی
برداری و با نوره ضم کنی و نباید انداخت جزوی

از بن اجزا تا انکه سرد شود نوره در آب و باید که
آبی که بر نوره ریزند کرم باشد و بهتر باشد در و
بابونه و مرزنکوش یا بنفشه خشک دران ریخته
باشند یا مجموع همه اجزا را ضم کرده باشند
و از انها اندکی بر داشته دران آب ریزند
حاصل که آن اجزا با نوره ضم کنند یا اجزا ایشان را در
آب بجوشانند میتواند بود که متفرق باشند
و میتواند بود که جمع باشند و آب را آنقدار
بر نوره باید ریخت که بکشد بوی آنرا و باید که زرنیخ
مثل شش یک و در بعض نسخها سه یک واقع شده و

بمالند بر جسد بعد از انکه بیرون آمده باشند از آن
و فارغ شده چیزی را که بوی نوره از بدن ببرد
چون برک شفتالو و لسان العصفور و حنا و کل
و نیل خواه متفرق باشند این اجزا خواه مجتمع و هر که
خواهد که ایمن باشد از سوختن اعضا بسبب نوره
پس باید که کم کرداند منقلب ساختن آنرا و باید
که چون بر اعضا کشد مبادرت و شتاب نماید
در شستن آن و بمالد بدن خود اندکی از روغن
کل و اکر بسوزد اعضا از حرارت نوره فرا کیرد
عدس مقشر و نیک بکوبد و در کلاب و سرکه حل کند

و بمالد بر موضعی که حرارت نوره بآن رسیده باشد
پس بدرستی که نیک می شود باذن حق تعالی و آنچه
منع میکند از مضرت رسانیدن نوره ببدن
آنست که بمالند بر اعضا سرکه انکور که کهنه و ترش
باشد و روغن کل مالیدنی خوب و هر که خواهد که
از درد مثانه شکایه نکند باید که نکاه ندارد بول
را و اکر چه سوار باشد بلکه زود دفع آن کند و هر که
خواهد که از درد معده ایذا نیابد باید که در اثنای
طعام خوردن آب نخورد بلکه بعد از انکه فارغ شده
باشد و زمانی نیک کذشته آب بخورد و هر که در

اثنای طعام خوردن آب خورد هر اینه بدن او رطوبت
و فساد پیدا کند و معده او ضعیف شود و فرا کیرد
دکها قوة طعام را و طعام در معده او نضج نیابد
حاصل که هر که در محل طعام خوردن آب بر روی طعام
کشد چند بار طعام در معده او هضم نیابد و فایده
از ان طعام بیابد ببدن او نرسد و هر که خواهد که او را
سنک مثانه نباشد و بول او بسوزش بیرون نیابد
پس باید که حبس نکند منی را نزد انزال و دیر نکشد
درنک کردن در مباشرت با زنان و هر که خواهد که
ایمن باشد از درد مقعد و ظاهر نشود او را بادهای

بواسیر دفع نماید که بخورد هر شب هفت خرما
برنی با روغن گاو و روغن که آمیخته باشند
آنرا بروغن زیبق خالص و هر که خواهد که کم
باشد فراموشی او و حفظ کند چیزهای
بسیار را پس باید که بخورد هر روز سه قطعه از
زنجبیل که آنرا بعسل پرورده باشند و نانخورش
سازد خود را با طعام را در هر روزی و هر که خواهد
که زیاده شود در عقل او باید که بخورد هر روز سه هلیله
با قند سفید و هر که خواهد ناخن او شق نشود و میل
بزردی نکند و کرد اکرد ناخن او فاسد نکردد
بس

پس باید که ناخن نگیرد الا روز پنجشنبه و هر که خواهد که درد
گوش نکشد پس باید که در محل خواب بپذیرد در گوش پنبه
و هر که خواهد که با زردها در زکام او زایل کرداند در
ایام زمستان پس باید که بخورد هر روزی سه لقمه از
عسل با نان یا غیر آن و بدان ای حاکم مومنان که مر
عسل را دلیلهاست که شناخته میشود بآنها سود
دهنده آن از مضرت رسانند و این چند قسم است
بعضی از آنها آنست که چون قوة شامه بوی
انرا دریابد عطسه آورد و بعضی از آنها آنست
که محل چشیدن زبان سوزش پیدا کند و مستی آورد
و ظاهر معنی این دو نوع از عسل قاتل و کشنده است

گویا که از آن سمیت اوست اگرچه از عبارت معینهای
دیگر پیدا میتوان کرد و نکته در تحقیق اشیا که در و سم
باشد هر یکی را علامتیست و نشانه ایست پس آنکه طعام
که مسک و زعفران و عنبر داشته باشد ملاحظه کنند
لازم است چه بواسطه بوی خوش بسیار بر اینجا ناخوشی
زهر ظاهر نشود و در شناختن طعام و لباس زهرناک را
علامتست پس آنکه آشی که در و زهر بود لعاب ناک
و رنگ آن مایل بسیاهی بود و زود سرد شود و بر رو
خطها پیدا آید و براق برنگ پر طاوسی بود گویند
زهر اگر در گوشت قدید نمک سود کباب بود مثل
دود و غباری بالای آن پیدا شود و اگر زهر بر بریان
زنند

زنند مثل خانه عنکبوت ظاهر شود و مایل بسبزی و
زردی و گویند علامت زهر در شربت و شراب آنست که
بر رو خطها پیدا شود و مایل بسیاهی و گویند علامت زهر
در شراب مثل حلوای شکر و عسل آنست که بر رو کف سیاه
و سبز پیدا شود و علامت زهر در شرابها آنست که بر رو
کف بسیار پیدا شود و محکم و متغیر گردد و بالجمله گویند
طعام زهرناک اگر سفید بود سیاه شود و اگر سیاه
بود سفید گردد و گویند علامت زهر در تاج و دستار
و لباس و فراش آن بود که از این اجناس غباری برآید
برنگ پشم و هر کسی که از این پوشد یا بر آن نشیند
خاریدن اعضا عظیم پیدا شود و سوزش و عرق

بیابی آورد واین امراض زیاده کردد و مزاج اعضای
فاسد کند اکر علاج نیابد در یکهفته هلاک شود
و اکر بر کسی پیدا شود ناخنی بکن بوشیدن او را بسی
بی رستی که بوشیدن او منع میکند زکام را در همه
روزهای زمستان و همچنین سبست آسیاه داند وتناول نمودن
حبة السود اکه شونیز است نیز ایمن میکرداند از زکام
و هر کاه کسی بترسد از پیدا شدن زکام در روزهای
تابستان پس باید که بخورد خیار را هر روز و باید
که حذر کند از نشستن در آفتاب و هر که بترسد از درد
نیم سر یا از بادی که در پهلو پیدا شود یا بترسد از زخم بریده و استخوانهای
پهلو

راست چپ بگردد بر جانب چپ وقتی که اراده
خواب کردن داشته باشد و هر که خواهد که بلغم
از بدن او دور شود یا کم گردد باید که بخورد
هر صباح اندکی از کوارشتی که با آن حدتی و تیزی
باشد و بسیار بحمام رود و بسیار با زنان همخوابه شود
و در آفتاب بسیار نشیند و اجتناب کند از همه
غذاهای سرد که بدرستی که اینها بلغم را زایل میکرداند
و آنرا میسوزاند و هر که خواهد فرو نشاند آتش
صفرا را پس باید که بخورد هر روزی چیزهایی که در
طبیعت ترش باشد و سرد و آسایش دهد بدن خود را

و حرکت و تردد کم سازد و با آنچه دوست دارد
نظر بسیار کند و هر که خواهد که سودا را و سوخته
گردد پس بر و باد که بسیار قی کند و رکهای بکشاید
و مداومت نماید بر نوره کشیدن و هر که خواهد
که باد سرد از بدن او دور شود پس بر و باد
که حقنه کند و روغنهای نرم بر بدن بمالد و بر و
باد که اعضا را گرم کند با آب گرم که آنرا در جایی
که آتش بسیار باشد چون گلخن و غیر آن گرم کرده
باشند و اجتناب کند از هر چیزی که سرد باشد
و لازم خود گرداند هر چیزی را که گرم و نرم سا
بلن

باشد و اکر خواهد که زایل شود از او بلغم باید که هر صباح
یک مثقال اطریفل صغیر تناول نماید و بدان یا امیر که سزاوار
آنست که مسافر که سفر کند باید که معده او از طعام ممتلی
نباشد و خالی از طعام نباشد و باید که بحد اعتدال
باشد و احتراز نماید از گرما که موجب خطر است و باید که
تناول نماید از غذاهای بارد مثل قریص و او نان خورش
شیست که مرکب باشد از گوشت ماهی و شکنبه و باجرو
هلام نان خورشیست که فرا گرفته باشند از گوشت بره
کاو و همچنین سرکه و زیت و آب غوره و امثال آن از
طعامهای بارد تناول نماید و بدان یا امیر که بدرستی
که سفر نمودن و سیر کردن سخت در گرمای گرم ضرر

رسانیده است بدن مهموس را یعنی بدن صاحب سل ولاغر
هرگاه خالی از طعام باشد وسفر نافع است بدنهای که فربه
باشد ودیگر از صلاح مسافر ودفع مضرت از او آن است
که آب هر منزل که به منزل دیگر برود با آب آن منزل که
نزول میکند ممزوج سازد وبخورد ودیگر شرط مسافر
آنست که قدری خاک یا گلی از شهر خویش بردارد
وبهر منزل که نزول میکند قدری از آن در آب اندازد
وظرف را اندکی حرکت دهد وتاخیر نماید در شرب او
تا صفای خوبی پیدا کند وفایده در محافظت آن باب
آنست که تا آب آن منزل را موافق طبع او سازد و
بهترین آبها از جهت شرب برای مقیم ومسافر آنست
که باشد

که باشد چشمه او از جانب مشرق وسبک وصافی وابیض
باشد وباشد جاری شدن او از جبال گل نه از جبال سنگ
بنا بر آنکه در زمستان گرم است ودر تابستان سرد وملین
ونرم است ونافع است مر اصحاب حرارت را وتب را دفع کند
وآب شور وثقیل طبع وشکم را خشک گرداند وآب
برف ویخ زیان کار وناسازگار است وکثیر الضرر است
واما آب چاه خوش طعم وشیرین وصافی وبسیار
نفع است اگر دایم کشند ومحبوس نباشد در زمین
واما آب استاده در حوض یا غدیر وکوهها وشوره
زارها پس بدترین کرم وکرم است در تابستان بواسطه

توقف وسکون او ودوام طلوع آفتاب بر او ومداومت
نمودن بر شرب او صفرا زیاده میشود وسپرز بزرگ
کرده وبدان یا امری که مقاربت ومجامعت نمودن
بزنان در اول شب در زمستان وتابستان در حینی
که معده از طعام پر باشد وعروق ممتلی بود و
بسیار به نسبت ومتولد میشود از و مرض قولنج وفا
لج ولقوه ونقرس وریگ مثانه وتقطیر بول وباد
فتق وضعف بصر ورقت او پس هرگاه اراده دخول
نمائی باید که در اواخر شب باشد بنا بر آنکه اصلح است
از برای بدن وامید داریم است بحصول ولد وولدی
که حاصل

٢٦٩

که حاصل شود از کی باشد از روی عقل وفهم وباید که پیش
از مجامعت ملاعبه نمائی وحرکاتی که موجب شوق وا
شتیاق باشد بفعل آوری وسخت بگیری پستانهای
او را زیرا که این فعل موجب غلبه شهوت میشود در
زن وسبب جمع شدن آب وست زیرا که آب او بیرون
می آید از پستانهای او وشهوت ظاهر میشود از روی
وچشمهای او ومیل واشتها پیدا میکند بتو مثل میل
واشتهای تو با او پس هرگاه این فعل بجای آوری باید
که در آن حال ایستاده نباشی وراست نشستی بلکه میل
بجانب یمین پس هرگاه فارغ شوی ایمنی از حصاة و
امراض مزمنه باذن الله تعالی بعد از آن غسل کن وپاشام

شربت عسل که در او مومیائی باشد و مومیائی مانند
ضعیفست که در کوه دارابجرد حاصل میشود و بعضی گویند
عرق کوهست و دود رچه و نیم جارست بابیاشامد علی
کف که هفته بس بدرستی که باز میگرداند مثل آن آبی که از او
جدا شده باشد و همان قوت باقی ماند و در احادیث
نبوی مصطفوی صلوات الله علیه باسناد معتبر وارد
شده منقول از امیر المؤمنین علیه السلام بابی که احتیاط
کنید از زنان زنی که متصف باشد باین صفات که تزوج
الشوهاء الجزاء العیناء المربوعة فان کرهتها فعلی الصداق
یعنی تزویج کنید و بخواهید زن گندم گون سرین بزرگ که
فراخ چشم میانه بالا پس اگر مکروه داری و بخواهی بس بدهی مهر

صداق

صداق و دیگر وارد شده که لا تتزوجن شهبرة ولا
لهبرة ولا نهبرة ولا هیدرة ولا لفوتا تزویج مکنید
الشهبرة پنج نوع از اصناف زنان اول شهبره یعنی زن ازرق
چشم بدخو دویم لهبرة یعنی زن دراز باریک لاغر
سیم نهبرة یعنی زن کوتاه بالا سوم چهارم هیدرة
یعنی زن عجوزه مدبره پنجم لفوت یعنی زن که فرزند از
شوهر دیگر داشته باشد و نیز وارد شده است که زنان
بر چهار نوعند اول جامع مجمع یعنی زنی که بسیار باشد
خیر او و خلق او و عفیفه باشد دویم ربیع مربع یعنی
که در دامن او ولدی و در شکم او ولدی دیگر باشد سیم
کرب مقمع یعنی زنی که بد خلق باشد با زوج خود چهارم

غل قمل که او نسبت بشوهر خود همچو غل قمل است یعنی غلی که از
پوست ساخته باشند که در او شپش بسیار افتاده باشد
و خورده او را و شوهر را فوت نفع آن نباشد و بدان یا اخی
بدرستی که مجامعت نمائی در وقتی که قمر در برج حمل یا دلو
باشد زیرا که حمل اشرف است و شرف شمس جهت محبت و داد
نیکست و افضل و بهتر آنست که قمر در برج ثور باشد که آن شرف
قمرست و برج ثابت است از برای تزویج و مجامعت نیکست
در قرار نطفه و بدان یا اخی که انچه در این رساله ذکر کردیم
هر که نگاه دارد و محافظت نماید و بر این طریق رود و تجاوز
نکند از انواع بیماریها و علل و مرض صحیح و سالم باشد و غذا
جز معنی نکند و سالها در عافیت عیش نماید و باقی ماند

وبدان

وبدان یا اخی نیکبخت که اتفاق کنند حکیمان کسی که علم ندارد
و از عاقبت دورست و در جمیع احوال متابعت نفس و شهوت
نماید و عمر بجهل و غفلت گذراند و روزگار ضایع سازد
و گویند که بین اشیاء متضاده نقل کرده شیف چیست
ضرر نخیایم انکس بمثال بهیمه است معطل که در پی غم ای
شهوت چرانیدن باید و اوقات مهمل سکنی براند و باسداد
بر میخیزد و وقتی چراگاه میکند و شب غافل میخوابد و نظیر او
آنست که اگر دزد در اول خیانت عقوبت بیابد دزد دیگر
بجنبی نگیرد اما چون عقوبت نبیند گستاخ گردد و دزدی
کردن بیشتر نماید و از عاقبت نیندیشد ناگاه گرفتار
آید و شحنه دست و پا ببرد و کالا بستانند و ایکار ضایع



کردن عمر خویش ادبی را معلوم کرد و سود نداشت باشد آدمی
نیز چون نعمت و صحت از دست بدهد نفس خود در تلف
اندازد آنگاه تاسف خورد و سود ندارد و فایده ندهد
تمت بعون الله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی محمد و آله الطا
هرین والحمد لله رب العالمین شخصی در عمل [illegible]
شصت سال ریاضت کشید همین عمل را پیدا کرد
عمل برنج برنج پنج مثقال [illegible] مثقال نمک [illegible]
[illegible] مثقال زرنیخ بعد زرنیخ را کوبیده با نمک قلیه
[illegible] کرده [illegible] مثقال برنج
[illegible] مثقال برنج
عمل [illegible]
کرده آب کرده بعد [illegible]

دانه را زبانه چون بجوشانند و سه جوش کنند [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] آب [illegible]
[illegible]
چون [illegible] روشنائی چشم بغایت [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم
از بهر جای ریاضت قل هو الله احد [illegible]
لم یلد و لم یولد [illegible] لم یکن له کفوا احد
[illegible]

باب چون خواهی کسی را از عشق مبتلا گردانی
که یکدم از تو جدا نشود بنویسد این چهار عناصر را
آبی را با آب انداز خاکی را بخاک پنهان کن بادی را بباد
بیاد و نزد آتش هر آتش انداز اگر خواهی مراد حاصل
گردد متوجه طلسم را غلط ننویسی این چهار عناصر
تجربه رسیده چرا که حق تعالی آدم از چهار عناصر آفریده
طلسم این است
[illegible]
باسم فلان ابن فلان

هر که این طلسم را بنویسد در عمامه یا در کلاه نگاه دارد هر چه گوید
سخن او را بشنوند

حافظت	اسلیع
[illegible]	[illegible]

و اگر محبت در میان زن و شوهر باشد این طلسم را بنویسد
در طعام برآورد با هم بخورند محبت زیاد شود
[illegible]
اسبغا باسم فلان



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنائی که روایح عطر آن مجالس خلوت
نشینان عالم ملکوت را معطر دارد و شکر و سپاسی
که فوایح نشر آن مجامع ذکر سجده طرازان حظایر
جبروت را معتبر سازد ذات ذو الجلالی را سزد
که از ترکیب کاف و نون کافه موجودات را از کتم عدم
بعالم وجود آورد و از میان ایشان جوهر پاک آدم را
در عالم خاک پیدا و بخلعت انی جاعل فی الارض
خلیفة مخلع بشرابیاب و علم آدم الاسماء کلها سرشار
معرفت ساخت و از آن جوهر گرانمایه جواهر بسیار
و درر شاهوار ایجاد و بتاج کثیر الابتهاج و فضلنا
هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا سربلند ساخت
تا بسبب ایشان آثار قدرت یزدانی و حکمت بالغه

ربانی بر صفحات روزگار پیدا و هویدا شد و
از میان ایشان سید سادات و سند سعادات را
برگزید تا خلایق را از تیه ضلالت بشهرستان
هدایت ارشاد فرمود تا مل فی النبی قلنا نجد منها
جلال الله فنعم الرب والمولی تعالی الله تعالی الله
وصلوات صلوات نامحدود و تحف تحیات نامعدود
نثار مرقد مطهر و مشهد منور خورشید سپهر رسالت
و ماه فلک جلالت شمع انجمن انبیا صدرنشین
صفه اصطفا یعنی سید کونین و خواجه قاب
وقوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک
نگین خاتم وما ارسلناک مکرم مجتبی محمد
مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها و نوافح تسلیمات عبیر و روایح تحیات

عطرآمیز

عطرآمیز بخور مشهد معطر و مرقد منور اولاد
و آل محامد خصال او که هر یک در در دریای امامت
و ولایت اند و بر آن نده تعظیم انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی خاصه المنصوص بنص انما ولیکم
الله المنعوت بنعت من کنت مولاه فعلی مولاه
اما بعد بر نظر ارباب دانش و بینش و دقیق طبعان
حدیقه آفرینش پوشیده نیست که علم بر تبه اعلی
و درجه قصوی است و تحصیل آن بر کافه اهل جهان
از پیر و جوان واجب خاصه علم طب که موضوع آن
بدن انسان و حضرت علیم در کتاب کریم او را بخلعت
ولقد کرمنا بنی آدم مشرف ساخته و حضرت رسالت
پناهی سایر علوم را کان لم یکن انکاشته فرموده
که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را

بر علم ادیان مقدم داشته اند زیرا که تا صحت بدن
وسلامت افعال وجوده قوی حاصل نباشد اداء
وسنن وامتثال اوامر ونواهی حضرت منعم المنن بر وجه
اکمل واحسن صورت نپذیرد وچون غرض از علم طب
حفظ صحت ورفع مرضست ورفع مرض وظیفهٔ اطباست
ودر آن باب تالیف جامع وتصنیف نافع نموده بود
وعلم حفظ صحت بر کافهٔ خلایق واجب ضروری بود
لهذا کمترین بندگان جلال الدین محمد طبیب اصفهانی
بخاطر گذرانید که رساله در این باب ساخته وپرداخته
شود وچون پیوسته مکنون ضمیر فقیر وهمواره پیش
نهاد خاطر این حقیر بود که رساله وجیزه از غبار
نقص عیب بری واین در نظر کاملان بینا حدایق
معانی مستحسن باشد مزین ساخته بالقاب همایون

اعلیحضرت

اعلیحضرت قضا قدرت کیوان رفعت مریخ صولت
آفتاب اوج شاهی منبع الطاف نامتناهی مطلع امن
وامان معدن جود واحسان صاحبقران دادگستر فرما
نفرمای بحر وبر ملجا سلاطین عالم مالک رقاب امم
باسط مهاد عدل وانصاف هادم اساس جور و
اعتساف حامی شریعت خیر البشر مروج مذهب اثنی
عشر نونهال بوستان مصطفوی خلعت دودمان
مرتضوی رافع لواء الولایة فی الآفاق مالک سریر
الخلافة بالارث والاستحقاق السلطان بن
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابن ا
لخاقان ابو المظفر ابو المنصور شاه سلیمان الصفوی
الموسوی بهادر خان خلد الله تعالی ملکه وعدله
وسلطانه وابد الله علی رؤس العالمین ظلال رأفته

وبر ده وامتنان ومرتب بر مقدمه وفصول نمود
مقدمه در بیان صحت ومرض واقوال اطبا بدانکه
صحت عبارتست از هیئت بدنیه که افعال بدنیه
بسبب آن لذاته سلیم واقع شوند ومرض ضد اوست
بنا بر مذهب جالینوس وهر یک از این صحت ومرض
را اسباب می باشد واین اسباب بعضی ضروری و
بعضی غیر ضروری میباشند وآن اسباب غیر ضروریه
بعضی مضاد طبیعت وبعضی غیر مضاد می باشند
پس مادام که مراعات وتعدیل اسباب ضروریه
که اطبا آنها را ستهٔ ضروریه گویند وآن هوا وماکول
ومشروب ونوم ویقظه وحرکت وسکون بدنی
وحرکت وسکون نفسانی واستفراغ واحتباس است
واقع شود واجتناب واحتراز از اسباب مضاده

صحت حاصل

صحت حاصل خواهد بود وعمده در حفظ صحت تعدیل
در اسباب ضروریه است تا آنکه رطوبات محموده بدنی
که مادهٔ ارواح وقوی اند ایمن از تحلل وتعفن باشند
ولهذا شیخ ابو علی میگوید که امتلاء شدید خواه
از طعام وخواه از شراب در هر حال مضرست سؤال کردند
از طبیب عرب حارث بن کلده که ما الطب گفت الحمیة
وحمایة الاعتدال یعنی از وی پرسیدند که طب چیست
گفت پرهیز وکم خوردن وحمایت ورعایت اعتدال
در اکل وشرب مصداق این اقوال فرموده حضرت
رسول صلی الله علیه وآله است که میفرماید که
المعدة بیت کل داء والحمیة راس کل دواء افلاطون
میگوید اذا جاعت النفوس صارت الاجسام
ارواحا واذا شبعت صارت الارواح اجساما

بعني هرگاه گرسنه شوند نفوس میکرند اجسام
ارواح یعني خفت و سبکي در بدن بهم میرسد و اگر
سیر شوند نفوس میکردند ارواح اجسام یعني
ثقل و سنگیني در ارواح بهم میرسد و بنا فلاطون
میگوید که اگر اسراف در خوردن واقع شود موجب
سقم و مرض و ابتلا با نواع شدايد با لعرض خواهد شد
نقل کرده اند که حکیمي مبالغه در تقلیل غذا میکرد با و
گفتند که تقلیل در غذا موجب ضعف اعضا و تحلیل
رطوبا تست جواب گفت که انا اکل حتی اعیش ان اکل
یعني ما میخوریم که تعیش کنیم و زنده باشیم نه زندگي
ما از براي خوردنست و همچنین که افراط مضرست
تفریط نیز مضرست لهذا اطبا گفته اند که الحمیة
في الصحة کالتخلیط في المرض یعني پرهیز کردن

در صحت

در صحت مضرست همچنانکه نا پرهیزي در مرض
و همچنین گفته اند که ملازمة الحمیة تنهك البدن
و تهزله یعني همیشه پرهیز کردن موجب ضعف بدن
و لاغري میشود پس ظاهر شد که بموجب کلام حق
خیر الامور اوسطها احتراز از افراط و تفریط واجب
باشد باید دانست که حفظ صحت بر دو قسم است حفظ
صحت ابدان معتدله و حفظ صحت بدنهاي خارج از
از اعتدال و هر یك بتفصیل یاد کرده آید فصل بدانکه
حفظ صحت بدنهاي معتدله بتعدیل شش اسباب
ضروریه میباشد یعني هوا و ریاضت و استعمال
طعام و شراب و خواب و بیداري و [illegible] تنقیه بدن
از بول و براز و اعراض نفساني مثل غم و غضب
و خوف و فرح و هر یك در تفصیلي یاد کرده فصل در بیان

هواي محیط ببدن باید که صاحب مزاج معتدل
محترز باشد از هواي باردي که موجب قشعریره
و هواي حاري که موجب عرق و کرب و بیتابي شود
بلکه باید آن هواي محیط ببدن در اعتدال مثل هواي بهار
باشد و باید هوا صاف باشد و مخلوط به بخار و دخان
نباشد پس اگر هوا گرم باشد تعدیل آن هوا نمایند
بمبردات مثل ریاحین بارده و فواکه بارده و پاشیدن
آب و گذاشتن یخ و برف در ان مکان که ساکنند و
اختیار نمودن مواضع بارده مثل زیر زمینها و حوضخانها
و اگر هوا سرد باشد تعدیل آن بمسخنات نمایند که
هوا را گرم گردانند مثل برافروختن آتش و اختیار
نمودن خانهاي گرم فصل در بیان حرکت و ریاضت
بباید دانست که حرکت و ریاضت رکني از ارکان حفظ

صحت است

صحت است و هرگاه باعتدال واقع شود مستغني میگرداند
بدن را از استعمال ادویه مسهله زیرا که غذا بمجموع جزو
عضو نمي شود بلکه در هر غذائي فضله میماند و
بمرور ایام مجتمع و موجب مرض میشود پس احتیاج
بهم میرسد بدوا بجهة دفع آن ماده و اکثر
دواهاي مسهل را سمیت میباشد که ضرر بسیار میرساند
پس از براي دفع فضولات چیزي بهتر از حرکت و ریاضت
معتدله نباشد و ریاضت را اقسام بسیار میباشد
یکي آنکه ضروریست و واقع میشود مثل حرکات مردم
در حاجات و مهمات خود و بعضي از ریاضات آنست
که بقصد و اراده میباشد و انرا انواع بسیار است
و مختلف میشود بسرعت و بطو و قلت و کثرت و بحسب
عضوي از اعضا مثل دست و پا و جمیع بدن مثل کشتي

کبری و دویدن و بسرعت راه رفتن و مانند اینها
و کسیرا که ضعفی در بعضی اعضا باشد یا آنکه ضعیف
الترکیب باشد جایز نیست که تعب در ریاضت کشد و
بقراط گوید که حار المزاج را جایز نیست ~~و رطب است~~
~~و بیت دوم حار و رطب و بیت سیم حار یابس و~~
~~همچنین حمام مختلف میشود بحسب استعمال در ترطیب~~
~~و تخفیف و تبرید و تسخین زیرا که اگر بنشینند~~
~~در مکان معتدل و آب نیم گرم بسیار بر بدن بریزند~~
~~و زود از حمام بیرون آیند ترطیب میکند و اگر مدتی~~
~~حار بنشینند و آب کم~~ حرکت و ریاضت بلکه استراحت
مناسبت بحال او دارد پس اگر متعرض ریاضت
شود باید کم باشد و نیز بقراط گوید بریاضت ممکن است
تحلیل فضول و دفع آن و منفعت ریاضت ظاهر است

و بهتر آن غذاهای ملطف و دواهای مسخن است
و باید ریاضت باعتدال و بعد از هضم غذا واقع شود
و در خلای معده و گرسنگی واقع نشود و قبل از
ریاضت بدن را باعتدال و آهستگی مالیده باشد
و بروغن بنفشه بادام یا روغن نرگس ممزوج بروغن
بنفشه چرب کرده باشند و باید که ریاضت مرکب
از مشی و راه رفتن معتدل و سواری باعتدال و چوگان
بازی و همچنین بچیزهایی که در آنها حرکت در جمیع اعضا
باشد واقع شود و باید حرکت آنقدر کرده شود
که بواقعه کی در اعضا ظاهر شود و رنگ رو میل
بسرخی نماید و ضعف تمام نرسد و بدن شروع بعرق
نماید هرگاه همچنین شود باید قبل از ماندگی ترک
حرکت و ریاضت نموده استراحت نماید و اما سکون

بدانستیکه سکون بدن را ضرر کند بسبب نقصان اشتعال
حرارت غریزی بسبب کثرت فضول و بتحلیل نرفتن
آن زیرا که حرکت محلل است و سکون ضد آنست پس بسبب
کثرت فضول ضعف حرارت غریزی بهم رسد و
از ضعف حرارت نقصان در هضم واقع میشود و
موجب تولد خلط بلغمی میگردد و تبرید و ترطیب بدن
میکند پس واجبست که سکون در معتدل المزاج
مساوی حرکت باشد و باید سکون و استراحت
بعد از حمام و اغتسال در آب معتدل و بعد از اکل طعام
شود **فصل** در استحمام و حمامات بهترین حمام آنست
که قدیم البنا و واسع الفضا باشد و آب آن عذب
و شیرین باشد و حمام بالطبع مختلف میشود باختلاف
طبایع بیوت زیرا که بیت اول بارد و رطب است

و بیت دوم حار و رطب است و بیت سیم حار و
یابس و همچنین حمام مختلف میشود بحسب استعمال
در ترطیب و تجفیف و تبرید و تسخین زیرا که اگر بنشینند
در مکان معتدل و آب نیم گرم بسیار بر بدن بریزند
و زود از حمام بیرون آیند ترطیب میکند و اگر مدتی طویل
حار بنشینند و آب کم استعمال کنند و بسیار در حمام مکث
نمایند تجفیف میکند و اگر بسیار در حمام گرم توقف نمایند
تبرید میکند بسبب تحلیل حرارت غریزی و اگر در حمام
معتدل الحراره بنشینند تسخین میکند و تدبیر واجب
از برای معتدل المزاج آنست که در امتلاء معده بحمام
نرود و آب در حمام نخورد و بسیار در حمام توقف نکند
و صفراوی مزاج در خلاء معده بحمام نرود بلکه لقمه
نانی با شربتهای ترشی میل کرده بحمام برود و حمام را

منافع و مضار میباشد اما منافع آنست که تحلیل
فضول میدهد و تفتیح مسام میکند و نضج مواد میدهد
اما مضار آنست که مواد را بسیلان در میآورد به اعضاء
ضعیف میریزد و بدن را ضعیف و اشتها را ساقط میکرداند
و استحمام با آب سرد از برای حار المزاج موافق است بشرط
آنکه بسیار توقف نکند و باید حمام بعد از ریاضت و دلک
بقوت معتدل واقع شود و حمام معتدل الحرارة باشد و مکث
در آن بسیار واقع نشود بلکه آنقدر که غسل بدن از غبار
و روغن کرده دلک و ریاضت مالیده بوده واقع شود
و فضولی که در حرکت باقی مانده باشد بحرارت حمام
بتحلیل رود پس اگر فصل تابستان و هوا گرم باشد
باید میان حوض آب سرد رود بیک دفعه و بیرون
آید و در آب بسیار حرکت نکند یا آنکه آب سرد دفعتاً بدن

بریزد

بریزد و هرگاه از حمام بیرون آید اندک زمانی استراحت
نموده بعد از آن سکنجبین قدری با [illegible] شربت نیلوفر
یا شربت بر میل نماید و بعد از آنکه از حمام بیرون
آید بیفاصله غذا نخورد بلکه یکساعت صبر نماید تا
حرارتی که بدن از حمام کسب کرده ساکن شود بعد از آن
غذا میل نماید **فصل** در تدبیر ماکول و مشروب اما تدبیر
ماکول باید غذائی که خورده میشود معتدل باشد در
حرارت و برودت و لطافت و غلظت مثل نانی که از آرد
گندم پاک و بسیار نرم تر پخته باشند و خوب پخته باشد
و مثل گوشت بره و بزغاله و مرغ و کبک و زرده تخم نیم
برشت بسیار موافق است و ادویه حاره که داخل
مطبوخ میشود بسیار گرم نباشد و کم باید داخل
شود و از سبزیها بادرنجبویه و کاهو و نعناع و از میوه

انجیر و انگور شیرین و گلابی قبل از خوردن طعام و
انار میخوش و شیرین و سیب اصفهانی بعد از طعام
و از میوه خشک مویز منقی و انجیر و قیسی مناسبست
شیخ ابو علی میگوید واجبست که حافظ صحت غذای
او از غذاهای دوائی نباشد مثل سبزیها و میوه‌ها
بلکه واجبست غذای او گوشت بره و بزغاله و گوساله
کوچک و نان گندم پاک و شیرینیهای ملایم مزاج و
از شرابها شراب ریحانی خوشبو را اختیار کند و غذای
دوائی نخورد واجبست که تدبیر در هضم آن بکند با
استعمال چیزی که ضد او باشد در حرارت و برودت و
صاحب کامل گوید که حافظ صحت را باید منع نکنند
از چیزهائی که از او لذت برد زیرا که اینها از
غذائیست پرورش میدهد و بمزاج او موافقترست

و وقت

و وقت تناول غذا آن وقتست که گرسنه باشد و
هرگاه گرسنه شود باید مدافعه نکند و غذا بخورد زیرا
که صبر بر گرسنگی باعث آن میشود که اخلاط بمعده
بریزد و موجب فساد شود و بی اشتها چیزی نخورد
و ادخال نکند یعنی غذائی که خورده مادام که از معده
نگذرد دیگر غذا نخورد و سزاوار آنست که در زمستان
غذائی که بالفعل گرم باشد خورده شود و در تابستان
غذائی که بالفعل سرد باشد خورده شود و واجبست
بعد از خوردن طعام اندک زمانی بطرف راست بخوابد
بعد از آن بطرف چپ بخوابد و بعد از آن بخوابد بطرف
راست و طعام آنقدر خورده شود که بر معده گران
نشود و نفخ و غثیان بهم نرسد و اما تدبیر مشروب
بدانکه آب حافظ صحت باید سرد باشد و بعد از


فراغ از طعام ونزول ثقل معده وشروع در هضم
میل نماید شیخ ابو علی گوید بهترین آبها از برای مزاج
معتدل آنست که در شدت برودت معتدل باشد
یا آنکه سرد کردن بدیخ از خلج باشد یعنی آب را بروی
یخ بگذارند تا سرد شود خصوصا هرگاه جوهر یخ بد
باشد زیرا که یخ آب بسته هرگاه خورده شود ضرر
با عصاب اعضاء تنفس میرساند واحتمال خورده شدن
آب ندارد مگر دموی مزاج وخوردن این قسم آب اگر
چه ضرر او فی الحال ظاهر نمیشود اما بطول الایام
در سن ظاهر میشود وبعضی از حکما واطبا را اعتقاد
اینست که هر چند آب سرد تر است در تقویت هضم
بهتر است بباید دانست که بهترین آبها آب نهر است
خصوصا هرگاه مشرقی باشد وجاری بشمال بود
پاک یا بر سنگ

پاک یا بر سنگ گذرد ومنبع او دور باشد وبر پستانها
ومعادن وبیخ درختها خصوصا گردو واخچه نگذرد
مکشوف باشد سر پوشیده نباشد وبطعم شیرین و
سبک باشد وسزاوار آنست که آب بعد از حرکت و
در حمام گرم وبعد از بیدار شدن از خواب خورده
نشود اما شرابها انواع بسیار است وبهترین
[illegible]

[illegible]

در تدبیر خواب بهترین خواب آنست که خواب فرو گیرد
غالب باشد وزود بیدار نشود ومتصل باشد متفرق
نباشد ودر مقدار معتدل باشد زیرا که خواب
بسیار باعث فساد اخلاط وضعف اعصاب میشود
وبیداری بسیار باعث خشکی مزاج وتحلیل قوی میگردد
وباید خواب بعد از هضم غذا واقع شود ودر خواب
حرارت غریزی وقوای بدنی قوی میگردند وغذا خوب
هضم میشود وضعفی که در قوتها بسبب بیداری
بهمرسد زایل میگردد وخواب باید که در شب واقع
شود خواب روز نادر بسیار است ودر خلای معده
خواب خوب نیست باعث ضعف قوتها وریختن اخلاط
بمعده میشود شیخ ابو علی گوید بدترین خوابیدن
بد است بدنرا مهیای مرضهای بد میکند مثل سکته
و کابوس وفالج فصل در ماندن بی حرکت و سکون

اما حرکت بباید دانست که حرکت را دو جنس است حرکت
بدنی و آن در باب ریاضت مذکور شد و حرکت نفسانی
و حرکات نفسانیه را اعراض نفسانی گویند مثل غم و
غضب و خوف و فرح و امثال اینها پس باید حافظ صحت
از جمیع اینها احتراز نماید سوای فرح و سرور زیرا که
فرح موافق مزاج و حرارت غریزی است و مقوی جمیع
قوی و ارواح بخلاف غم و هم که مضرت جمیع مردم را مگر
کسی که فربهی بافراط داشته باشد خواهد لاغر شود و
اعراض نفسانی از لوازم ضروریه انسانی است زیرا
که انسان در مدت عمر خالی از این عوارض نیست بسبب
ورود موافق و مخالف و اینها بعضی سبب صحت میشوند
مثل فرح و سرور و بعضی سبب مرض و بلیه میشوند مثل
خوف و غم و همچنین مشاهده میشود که بسیاری از مردم

از این کردهی

از این اعراض منتفع میشوند و بیماری مزمن بلکه
بموت میرسند هرگاه اسباب قوی باشند **فصل** در تدبیر
استفراغ و احتباس حافظ صحت معتدل المزاج را باید
که تلیین نمایند هرگاه احتباس در طبع او بهم رسد بعمل
مرقهای چرب که دهنیت او بسیار باشد و شوربا هایی
که با اسفناج باشد و آش تمر هندی و آلوی بخارا و
اگر با اینها تلیین نشود احتیاج بشیاف و حقنه لینه
میشود و همچنین واجب که حبس نمایند هرگاه
در طبع بهم رسد مثل آشها و قلیها از انار دان و زیره
و احتراز از ملینات نمایند و فی الجمله تدبیر حافظ
صحت باید بنحوی باشد که دفع بول و براز او بقدر اکل
و شرب او باشد تا از امراض استفراغ و احتباس ایمن
باشد **فصل** در تدبیر جماع بدانکه جماع نیز از جمله

منافع و
استفراغات و جماع را مضار بسیار است نافعست
جوانان را و جماعتی که فربهی باعتدال داشته باشند و
زنان را و دو بثره ایشان مایل بسرخی باشند و نیز نافعست
مالیخولیا و وسواس خصوصا هرگاه سبب احتباس منی
باشد و اما مشایخ و پیران را مضرتست باعث ضعف قوی و
ارواح و بیماری میشود بسیار دیده ایم که ببلاهای عظیم
شده بهلاکت رسیدند و عظیم است مضر جماع اصحاب نقرس و
عرق النسا و درد پشت و درد چشم و ضعف بصر و ضعف قلب را
و بهترین جماع آنست که واقع شود بعد از هضم غذا و در
وقت اعتدال بدن یعنی بدن از حرارت یا برودت عارض نشده
باشد و در خلو و امتلا نیز بحد اعتدال باشد و باید که
واقع شود که خواهش بسیار باشد و بتکلیف نباشد و حاصل
شود او را بعد از فراغ سبکی در بدن و نشاط و فرح بهم رسد

شهوت کلی یا می

و هرگاه با این شرایط واقع شود تقویت حرارت غریزی
و تفریح خواهد کرد و نفع میکند اکثر امراض سوداوی را
فصل در تدبیر فصول و این مشتمل است بر چهار فصل
اول در تدبیر حفظ صحت در فصل بهار هوای این فصل
و تر است و بسبب حرارت لطیفه تحریک مواد میکند و متوجه
اطراف میگرداند و لا بهترین و اصح فصول است و بقراط
گوید بهار خون را در بدن همچنان متخلخل و منبسط میکند
پس حجم آن در بدن زیاد میشود و در آن غلیان و جوشش
بهم رسد و عروق وسعت آن ندارند ناچار دفع ببعض
اعضا میکند و در اعضا علتهای بسیار بهم رسد و قی
کردن در این فصل نافع است جالینوس گوید
را که در بدن او فضول بسیار متولد شود و اراده حفظ
صحت داشته باشد باید در فصل بهار پیش دستی کند

واسهال مجیب سن واجب یعنی سوء پیری نباشد واگر خون
غالب باشد فصد کند والا تنقیه بدن بمسهلات باید
کرد واجتناب باید کرد از چیزی که بدن را گرم کند از
حرکت واغذیه واشربه وحمام وشراب صرف گرم وهمچنین
احتراز نماید از هر چیزی که تلخی وشوری وحرافت وتندی
در طعم داشته باشد وبکار برد غذاهای لطیف که تسکین مواد
بدنی نماید وزود هضم باشد مثل نان خوب پخته از گندم
پاک کرده شسته وگوشت بره ومرغ وکبک ودراج وطیهوج
مرغ بچه وخروس بچه وماهی تازه کوچک که در سنگ ریزها
جا دارد بقراط در کتاب فصول گوید جواف واندرون بدن
در بهار وزمستان گرمتر از سایر فصول میباشد پس
سزاوار آنست که غذا در فصل بهار قریب باعتدال سریع
الهضم باشد وباید که درین فصل غذا کمتر خورده شود

واستعمال اشربه

واستعمال اشربه ورُبوب که با لطافت حرارت کند مثل رب ریباس
وانار وزرشک ومانند اینها ودرین فصل حرکت باعتدال
باید واقع شود واکثر اوقات باستراحت کذراند وشراب
کمتر وممزوج باید خورده شود **فصل دوم** در تدبیر حفظ
صحت فصل تابستان هوای این فصل گرم وخشک است و
بسبب اینکه درین فصل حرارت بدنی میل بخارج دارد
هضم وطبخ کم میشود ناچارست که غذاهای لطیف
سریع الانهضام که مایل ببرودت باشد خورده شود
مثل گوشت بره وبزغاله ومرغ بچه وخروس بچه با آب
انار وزرشک وسیب وغیره میوه مثل هندوانه وخیار
وآلو وانگوری که بسیار شیرین نباشد وغذا درین
فصل نیز باید کمتر خورده شود وجماع نیز کمتر باید واقع
شود شیخ الرئیس شیخ ابوعلی گوید غذاها وشربتها

شود
درین فصل باید کم خورده وحرکت وریاضت نیز باید کمتر
واقع شود واوقات باستراحت وسایه ومکانهای خوش
هوا وخوش آب باید کذرانید بدانکه این فصل همچنانکه
منافی مزاج جوانانست مناسب مزاج پیر آفت و
جماعتی را که مزاج رطب وبلغمی باشد نیز مناسبت دارد
ودرین فصل جامهای سبک نرم مثل کتان وغیره باید
پوشید وجوانانرا نیز درین فصل میان روز غسل
کردن در آب سرد نافعست وهمچنین اگر ممکن باشد
بعضی اوقات قی کردن نافعست فصل سیم در تدبیر
حفظ صحت در فصل پاییز عمده تدبیر درین فصل که مانع
از وقوع امراض باشد آنست که اختیار نمایند غذاهایی
خوبی که خلط خوب از و متولد شود ومایل باندک حرارت
ورطوبتی باشد مثل گوشت بره وبزغاله ومرغ وماهی تازه

خوره وطعامهایی

خوره وطعامهایی که از ان گوشتها طبخ داده شود ومغز پسته
ومغز بادام وشکر داخل نماید واجتناب نماید از چیزهایی
که خشکی افزاید وجماع نیز درین فصل کمتر باید واقع شود
ودر آب سرد رفتن درین فصل مضرست وآب بسیار سرد
خوردن نیز بدست ودر مکانهایی که هوای آن معتدل باشد
ساکن شود شیخ ابوعلی گوید درین فصل از گرمی میان روز و
سردی اول شب احتراز نماید وهمچنین از میوها درین فصل
باید محترز باشد واگر خورند باید کمتر خورده شود وانگور شیرین
وسیب اصفهانی وزردآلو بهترست وقی کردن درین فصل
خوب نیست احداث نزله میکند فصل چهارم در تدبیر حفظ
صحت در فصل زمستان چون هوا درین فصل سرد وترست
باید حافظ صحت از چیزهای سرد وتر محترز باشد واختیار نماید
غذاهای گرم مثل گوشت گوسفند وگوشت مرغ وغذاهای

غلیظ مثل هریسه وکله واشهائی که ادویه حاره در آن بیشتر
باشد وحلاوی نیز مناسب است ومیوهای خشک مثل مویز و
انجیر وپسته مناسبت دارد وجامهای گرم که خوشبو کرده بعود باشند
وعنبر وپوستینهای گرم مثل سموره دلق وسایر پوستینهای گرم
بپوشند وریاضت وحرکت درین فصل بیشتر باید واقع شود
واجتناب باید نمود از هر چیزی که تولید بلغم کند مثل ماهی تازه
وگوشت بزغاله ولبنیات وقی وفصد درین فصل خوب نیست
مگر ضرورتی باشد وجماع باید کمتر واقع شود فصل در تدبیر
حفظ صحت بحسب سنها واین نیز مشتمل است بر چهار فصل
فصل اول در تدبیر صبیان اطفال هرگاه از حد شیرخوردن بیرون
رفتند باید اختیار نمایند از برای ایشان غذاهای لطیف
موافق ایشان که بدهند در ریاضت وحرکت که عبارت از بازی
کردن اطفال است باید کمتر واقع شود واحتراز باید نمود

ایشان از حرکات نفسانی مثل غم وغضب بنحوی که موافق طبع
ایشان بهمواری وملایمت سلوک نمایند نگذارند که غضب بر خوی
ایشان امتداد بهم رساند زیرا که این حالت اگر مستمر شود تمام
که بر مزاج قرار گیرد ومستحکم شود اخلاق وافعال بد خواهد
شد واین حالت نزد حق وخلق بد است بلکه باید ایشان را
رغبت نمایند باخلاق فاضله واوصاف کامله تا آنکه این معنی
در نفس ایشان قرار گرفته ملکه شود وبعد از آنکه از خواب
برخیزند بحمام بروند وبعد از حمام بعد از آنکه ساعتی او را
استراحت بفرمایند بعد از آنکه در مشغول بازی نمایند
وبعد از فراغ از بازی اندک طعام بایشان بدهند وعقب
طعام آب زیاده نباید داد واجتناب فرمایند ایشان را از غذا
های غلیظ مثل پنیر وشیر وتخم سخت بستر وهرگاه چهار
سال از عمر ایشان بگذرد کنار نهند تا بلوغی وحرکت بیشتر بکنند

وغذا بیشتر بدهند اما بنحوی که موجب فساد نشود ونقل
کند بمزاج ایشان هرگاه گرم باشد آب انار شیرین ومیخوش و
آب سرد بایشان بدهند وبحمام کمتر برند وبآب معتدل داخل
کنند وبآب سرد برند وچون شش ساله شوند بمکتب دهند
وبر ایشان جبر نکنند که باعث انضجار طبع ایشان گردد بلکه
بمدارا وملایمت سلوک نمایند وباید معلم خوش خلق وخوب سیرت
باشد وچون از این سن گذشت منع کنند از حرکت وتعب بعد از
طعام وبتدریج طعام وحرکت ایشان را قوی کرده اند ونگذارند
که طعام بسیار وبی ترتیب مکرر میل نمایند واز این سن که بگذرند
مشغول نمایند ایشان را بعلومی که لایق آن باشند یا بصنایعی
که مستعد آن باشند شیخ ابو علی میگوید که سزاوار آنست که
ایشان را شراب ندهند زیرا که شراب گرم وتر است ومزاج صبی
گرم وتر شراب باعث زیادتی حرارت ورطوبت میشود

سرد دماغ از بخار شراب مملو میگردد وموجب فساد ذهن
وسوء خلق میشود فصل دوم در تدبیر شبان جوانان واجبست
که در حرکت وریاضت بیشتر سعی نمایند وطعام ایشان باید
معتدل مایل ببرودت باشد مثل گوشت بره وبزغاله وماهی
کوچک تازه ودر تابستان طعامهای ترش مثل قلیه تمر هندی
وزرشک وانار وغوره وسایر حموضات مناسب ایشان باید
داده شود ومیوهای تر مثل انار شیرین ومیخوش وسیب و
گلابی میل نمایند وحذر نمایند از حرکت بعد از طعام واگر
غلبه اخلاط در بدن ظاهر شود تدارک آن بفصد ومسهل
مناسب آن خلط نمایند واز اعراض نفسانی محترز ومجتنب
باشند فصل سیم در تدبیر کهول تدابیر ایشان بکار بردن
راحت وترک تعب وریاضت وحرکت بافراط وکم کردن
فصد وجماع وغذای ایشان باید گرم وتر باشد واز

اعراض نفسانی مثل غم وهم وخوف باید محترز باشند وبحمام باید
بیشتر بروند وبخورند کلقند شکری تعاهد نمایند که منا
سبت تمام باحوال ایشان دارد فصل چهارم در تدبیر مشایخ پیرا
ن تدبیر باید برفق وهموادی نمود مثل اطفال زیرا که مزاج ایشا
ن بارد ورطب است واعضاء ایشان بغایت پر خیسیده
وحرارت غریزی ضعیف ودر هضم ونضج قاصر باید مکان ایشا
ن معتدل باشد ودر زمستان مکانهائی که از دخل هوای سرد
محفوظ باشند قرار گیرند وتعب ریاضت نکشند واگر ریاضت
کشند اقویا بمشی هوار وضعفا بسواری باعتدال ودوری
کنند از غذاهای غلیظ مثل هریسه وعدس وکلدوان غذا
هائی که مولد بلغم باشد مثل شیر وماست وماهی تازه واز
حرکات متعبه وجماع نیز احتراز نمایند واطعام نمایند
ایشان را بغذاهای معتدل مایل بحرارت مثل زرده تخم نیمبرشت

اکوشت بره

وکوشت بره وبن غاله وکبک ودراج وطیهو وازمیوها انکور
شیرین وانجیر وخربزه شیرین مناسبست شیخ ابو علی نقل کرده
که باید شیخ را متفرق وبدفعات کم غذا داده شود در روزی دو
دفعه بحسب قوت وضعف هضم صاحب کامل نقل کرده که پیران
هفته یکمرتبه باید بحمام روند وحمام ایشان باید معتدل باشد
وبعد از بیرون آمدن از حمام ساعتی صبر نمایند وبعد از ان
طعامهای کرم وسریع الهضم میل نمایند مثل کوشت بره و
کبک ومرغ وخروس بچه ومرغ بچه وغیره واکر احتباس در
طبع ایشان بهم رسد تلیین نمایند بچیزی که در وسر مجلس
اجابت نماید مثل ترنجبین وکلقند وجوارش تمری یا حقنه
لینه مثل آب برک چقندر وابکامه وروغن زیتون واکر
بسبب ضعف هضم ریاح متولد شود جوارش عود و
کمونی میل نماید فصل در بیان حفظ صحت اعضاء رئیسه

واکر ضعفا باشند در قوت
در فاتکلی با قوت بکار رجماع روند

و شریفه واین فصل مشتمل است بر شش فصل فصل اول
در بیان حفظ صحت سر ودماغ واجبست که حافظ صحت
سر ودماغ را از عرض آفات حفظ نماید وطریق حفظ
آنست که در فصل پاییز بپوشد سر را بکلاه وعمامه و
نگذارد که هوای سرد باو برسد واکثر اوقات استشما
نرکس وانرح نماید ودر حمام آب نیم کرم بر سر بریزد و
چرب کند سر را بروغنهای معطر مثل روغن بنفشه
ونیلوفر ومداومت باستشمام کل خیری نماید زیرا که
بوییدن آن نفع میرساند سر ودماغ را ودایم میدارد
از حدوث صداع وزکام ونزله وباید اجتناب نماید
از بخارها ودخانها وبوهای بد واز فکرهای بد که موجب
انضمام نفس وغم شود محترز باشد فصل دویم در بیان
حفظ صحت قلب باید دانست که قلب اعظم واشرف اعضاء

رئیسه است

رئیسه است ومعدن حیات واز ان روح حیوانی باعضا
می آید وحیات می بخشد بدانکه قلب اول عضویست که در
نطفه بهم رسد واول عضویست که در بدن حرکت میکند
وآخر عضویست که در بدن ساکن میشود پس از انجهت
واجبست بر هر عاقلی که جهد نماید نهایت جهد در حفظ
وحراست قلب طریق محافظت قلب آنست که دوری نماید
از اعراض نفسانیه بد واز هر چیزی که تولید سودا و
اخلاط محترقه نماید واز جادلر و منازعه ومخاصمه نیز
احتراز نماید ولازم دارد بر خود فرح ونشاط وطلب لذت
وراحت نماید وتعاهد نماید استماع آوازهای خوش و
اغذیه واشربه لذیذه وهر چیزی که ملایم نفس باشد
از شیرینیها وچربیها وآبهای سبک لطیف که از نهر بر
داشته باشند واکر احیانا او را ضعف وطپش قلب عارض

شود مفرح یاقوتی با شربت سیب و شربت ترنج یا شربت
گاوزبان و تخم فرنجمشک و عرق بید مشک میل نماید و غذا
قلیه نارنج و لیمو با مرغ بچه و خروس بچه و کبک و کباب مرغ و
طیهو میل نماید **فصل سیم** در بیان حفظ صحت کبد طریق حفظ
صحت کبد آنست که دوری کند از تناول غذاهای غلیظ چون
گوشت گاو و پنیر کهنه و مانند اینها زیرا که جگر عاجز است از
هضم و نضج مثل این غذاها پس منجمد میشود در کبد غذای
خام و نفوذ در عروق میکند و موجب سده میشود و ضرر بسیار
میرساند و همچنین باید اجتناب نماید از داروی حاره مثل
فلفل و زنجبیل و امثال اینها و در هفته یکمرتبه یا دو مرتبه
سکنجبین ساده یا سکنجبین سفرجلی یا عرق بید مشک
و گلاب میل نماید **فصل چهارم** در بیان حفظ صحت عین
سزاوار آنست که محافظت نماید چشم را از غبار و دخان
وبسیار

و بسیار نظر کردن بچیزهای براق و بقرص آفتاب و خواندن
خطهای دقیق زیرا که جمیع آنچه ذکر کردیم ضرر بچشم میرساند و
منتفع میشود بنظر کردن بچیزهای سیاه و بآب جاری و باید
اجتناب نماید از غذاهای مولد سودا مثل عدس و بادنجان
و غذاهای مهیج بخار مثل پیاز و سیر و از غذاهای غلیظ مثل خرما و گوشت
بز و گوشت گاو و در هفته سه روز هلیله پرورده میل نماید و
در ماهی دو مرتبه اطریفل صغیر میل نماید و بعضی اوقات بچشم
بکشد برود صحصرم و کحلهای مناسب مثل کحلی که ابن هبل
در مختار ذکر کرده که در حفظ صحت عین بی نظیر و مجربست صفت
آن بگیرند از سرمه اصفهانی و بآب چند مرتبه بشویند و با آب
باران سحق نمایند و همچنین بگیرند توتیای خوب سبک و
چند مرتبه بشویند و بآب باران سحق نمایند بعد از آن بگیرند
از این سرمه بیست درم از توتیا و اقلیمیا از هر یک ده درم و

مرقشیثا مغسول هشت درم و بسد و مروارید از هر یک دو
درم و سازج هندی و زعفران از هر یک یکدرم کافور قیصوری
یکدانگ و نیم مشک خالص یکدانگ اجزا را بآب باران سه شبانروز
سحق نمایند و بعد از آن مجموع را نیز سحق نمایند و بر دارند
و صبح و شام بچشم کشند **فصل پنجم** در بیان حفظ صحت سمع
و طریق حفظ قوت سامعه آنست که محافظت نمایند
سامعه را از اذیت رسانیدنها و وزیدن بادهای شدید سرد
و گرم و صاعقه و رعد و از هر چیزی که اذیت رساند از صوتهای
کریه و در گوش بچکانند ماهی یکمرتبه یا دو مرتبه روغن گل سرخ
بقدر دو سه قطره و گوش را بکنار برند بسنگ زمین حمام
که گرم است تا آنکه وسخ و چرکی که در گوش است که اخته
بیرون آید و اگر در گوش بهم رسد بخوشه زعفران
بآب جوشانیده صاف نموده با روغن گل سرخ نیم گرم دو سه
قطره در گوش

قطره
در گوش بچکانند و اگر بسبب جراحت الم در گوش بهم رسد
شیر دختران دو سه قطره در گوش بچکانند **فصل ششم**
در بیان حفظ صحت اسنان و طریق حفظ صحت اسنان
آنست که مسواک باعتدال بکنند و نگذارند که دندانها
چرک بگیرد و دو فایده مسواک کردن آنست که دندانها
را جلا و قوت میدهد و لثه را مستحکم میکند و دهن را
خوشبو میکند و واجبست که مبالغه در مسواک کردن
نکنند زیرا که بسیار مسواک کردن دندانها را ضعیف میکند
و بحرکت در می آورد و لثه را میخورد و مجروح میکند و چوبی
که خوبست مسواک کردن با آن چوبیست که در آن
قبض و مرارتی باشد مثل چوب زیتون و چوب اراک که
چوب مسواک این زمان است که از مکه معظمه می آورند
و حافظ صحت اسنان باید اجتناب نماید از شکستن چیزهای

صلب بدندان مثل بادام و پسته و خاییدن چیزهای لزج
و چسبنده باشد مثل ناطف و حلواهای خشک و باید
از قی کردن بسیار حذر کند و بعد از خوردن هر طعامی دهن
را باب گرم بشویند و بعضی اوقات سکنجبین عسلی و آب
گرم مضمضه نمایند و از آب بسیار سرد اجتناب نمایند خصوصا
بعد از آنکه طعام گرم خورده باشند و بعضی اوقات استعمال
نمایند سنونی که در مختار ابن هبل مذکور است صفت آن اینست
بگیرند پاره از خزف چینی و عود سوخته و شاخ گاو کوهی
سوخته و سعد و کزمازج و سنبل الطیب که از هر یک
ده مثقال ملح اندرانی نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته سنون
نمایند و در وقت حاجت استعمال نمایند **فصل** در تدبیر
حفظ صحت حوامل که زنان آبستن‌اند آنست که حذر
کنند از ضربه و سقطه و جستن و برداشتن چیزهای سنگین

خصوصا در

خصوصا در اوایل و اواخر حمل و احتراز نمایند از غذاهای تند
و تلخ و چیزهایی که ادرار حیض کند مثل لوبیا و سداب و
کنجد و از جماع نیز حذر نمایند و باید غذاهای حامله غذایی
باشد که خون صالح از و متولد شود مثل گوشت بره و بز غاله
و مرغ بچه و خروس بچه و کبک و دراج و مانند اینها و باید
غذا کم و روزی دو سه مرتبه بخورند و تقویت فم معده کنند
خصوصا در اوایل حمل که غثیان و بدهضمی در مزاج بهم رسد
بحبوب قابضه مثل رب به و ریباس و شربت فواکه و
اگر احساس ضعف معده کند قرص عود و قرص مصطکی میل
نماید و از میوه به و سیب مناسبست و شربت ترنج در تسکین
ضعف معده بسیار نافعست و واجبست که هرگاه بحمام
رود در حمام بسیار توقف نکند و متعرض سرور و لهو و
آنچه موجب فرح و انبساط نفس است باید بشود و اگر

حامله را مرض عارض شود بهمواری معالجه نمایند و متعرض
فصد و اسهال نشوند مگر امر عظیمی داعی باشد در آنوقت
متوجه شوند اما با حذر و احتیاط تمام و در اواخر شهور
حمل که ماه نهاست هرگاه خواهند بآسانی وضع حمل واقع
شود باین تدبیر باید عمل نمایند بعض اوقات شکم را بروغنها
چرب کنند و باب نیم گرم غسل نمایند و وقتی که وضع نزدیک شود
در آب نیم گرم بنشینند و نیز شکم و کمر را بروغنهای زنبق
چرب کنند و مرقهای چرب و آب گوشت و شورباهای چرب میل
نمایند و حلوائی از شکر و نشاسته و روغن بادام میل
نمایند و مکرر راه روند و بنشینند و در وقت برخاستن
بسرعت برخیزند و اگر طلق که وجع ولادتست زیاد شود
و وضع حمل واقع نشود مشکل است باید حلبه و لوبیا سرخ
و حلبه جوشانیده آب آنرا میل نمایند و غالیه نیم گرم آلو

بالشراب میل

بالشراب میل نمایند نافعست و بوییدن کندش که موجب
عطسه شود بسیار نافعست **فصل** در تدبیر مسافر بدانکه
این مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در تدبیر حفظ
صحت مسافر هر کسی که اراده سفر کند باید قبل از
سفر تنقیه بدن بفصد و اسهال نماید و بعد از آن حرکت را
نماید و خود را بتدریج عادت فرماید بچیزهایی که اضطرار
در سفر رو میدهد مثل ریاضت و بیخوابی و التزام
ببعضی غذاها و نرفتن بحمام و هرگاه شروع بحرکت و سیر
نماید بتدریج حرکت کند یعنی ابتدا کم و هر روز قدری
زیاد نماید تا آنکه عادت شود و الفت بحرکت بهم رساند
و تقلیل در غذا نماید و غذاهای لطیف خفیف که
هضم زود شود میل نماید و از سیر شدن احتراز نماید و
در وقتی که معده پر باشد حرکت نکند و اگر در حرکت

مضطر باشد غذا کم بخورد و آب نیز کم بخورد و هرگاه در
هوای گرم حرکت کند باید غذاهای او سرد و مسکن عطش
باشد و کسی که فربه باشد حرکت و سیر در خلای معده
باو ضرر میرساند و کسی که لاغر باشد از حرکت در خلاء معده
متضرر میشود و باید پیش از حرکت پاچه نانی با شربت
قند یا آب سرد میل نماید و محل نزول در منزل اندک میوه
میل نماید و هرگاه در روز حرکت کند سر و رو از آفتاب
بپوشد و کسی که در هوای گرم حرکت کند و صداع بهم رساند
باید گلاب و سرکه استنشاق نموده یا روغن بنفشه و روغن کدو
نافعست شیخ ابو علی میگوید که اگر مسافر تخمه کند یعنی غذا
در معده او فاسد شود باید امساک نماید و کم سنگی
بکشد و خواب کند تا غذای فاسد بتحلیل رود و بعد از
آن سفر کند و کسی که اضطرارا حرکت کند در هوای گرم

[illegible]

سمی که

سمی که خوف باد سموم باشد باید لعاب بزرقطونا ممزوج
بروغن بادام بر سینه و شکم بمالد و اندک روغن بادام
میل نماید و پیاز خورد کرده در ماست داخل کرده یکشب
بخیسانند و پیش از حرکت بخورد و آب سرد مضمضه
نماید و خود را بجامها بپوشد تا هوای گرم در بدن کم
تاثیر کند و بعد از آنکه در منزل نزول کند اگر تشنه
باشد بیکمرتبه خود را سیر آب نکند بلکه کم کم آب میل
نماید و کسی که خوف عطش در حرکت داشته باشد پیش
از حرکت غذا کم بخورد و باید غذای او سرد باشد مثل
پاچه نان جو با شکر و آب سرد و حذر نماید از غذاهای
معطش مثل حلویات و غذاهای شور و چیزهائی که
اعانت کند بر صبر کردن بر عطش خوردن آب انار
و کاهو و خیار و هندوانه و سیب و ریباس و ترنج است

و باید تناول نماید اینها را قبل از حرکت و نگاه داشتن
آلوی ترش خشک در دهن و مکیدن آن تسکین تشنگی
میدهد و همچنین تمرهندی و انار دانه و کشک در دهن
گرفتن مسکن عطش است و تا ممکن است حین حرکت کمتر
تکلم نماید و نفس از دهن نکشد و نقل کرده اند که هرگاه
قطعه نقره خالص یا بلور در دهن گیرند و لبها را بهم بگذارند
بالخاصیه رفع عطش میکند و کسی که اضطرارا در زمستان
در یخ و برف حرکت نماید سزاوار آنست که غذا کم میل نماید
و خوردن منضج نافعست و غذاهائی که در آن سیر و
گردو و روغن باشد گرم میل نماید و در وقتی که بمنزل
رسد زود خود را با آتش و بحمام گرم نکند بلکه بتوقف
و تدریج و همچنین پیش از حرکت روغن زیتون و روغن
قسط بر دست و پا بمالند و هرگاه کسی در حین حرکت

احساس الم

احساس الم در دست و پا کند پیش از آنکه حس عضو برطرف
شود روغنهای گرم مثل روغن زیتون کهنه که در آن فربیون
و جند بید ستر حل کرده باشند بمالد و کاه گندم را اگر
بجوشانند و دست و پا در آن بگذارند نافعست و همچنین
شبت یا حلبه یا مرزنجوش هر کدام بهم رسد بجوشانند و
دست و پا را میان آب اینها بگذارند نافعست و اگر
حس عضو باطل شود و سبز گردد باید تیغ بزنند و نگذارند
تا خون از او برود و بعد از آن در آب گرم گذارند و بعد از آن
از آب بیرون آورند گل ارمنی و سرکه مکرر بمالند و اگر
متعفن شود باید گل و چغندر و روغن پخته بر عضو بگذارند
و معالجه قروح نمایند و باید در سفر خصوصا هرگاه با
سردی هوا در راهها برف بسیار باشد محافظت نمایند
چشم را باینکه پارچه سیاه بر رو بیندازند و اگر در

سوزش در چشم بهم رسد گاه یا زر بجوشند در آب بجوشانند
و چشم را بد بخار او بدارند و اگر نشاسته و کتیرا در لعاب
بزرقطونا حل نمایند و برو بمالند از تاثیر آفتاب محفوظ
خواهد بود و اگر آفتاب تابنده کرده باشد سپیده مرغ با شیر
زنان بمالند نافعست شیخ ابو علی گوید هرگاه کسی را برسد
از سیر و حرکت در هوای گرم آفتی باصلاح می باید عود
بحال میکند از رفتن در آب سرد و شنا کردن و صواب آنست
که بعد از حرکت تعجیل در آب رفتن نکند بلکه محافظت نموده
بعد از آن داخل آب شود و باید در سفر دفع ضرر آبهای بد
نماید بطریقی که صاف از هر منزلی که بیرون می رود گل
آن منزل را در منزل دیگر در آب آن منزل اندازند تا آنکه
نشیند و صاف شود و بعد از آن آب میل نماید و اگر
مضر شود شربت لیمو یا سرکه اندکی در آن آب داخل

نماید بهتر است

نماید بهتر است و آب اگر گل آلود باشد صاف نمایند و خوردن
پیاز و سیر و سرکه در بین آبهای مختلف نافعست و اگر آب
شور یا عفن باشد خوردن ترشیها مانند انار و سیب و
غوره نافعست و بالجمله حفظ صحت در سفر بسیار دشوار است
بسبب تعذر حصول اسباب مگر جهت ملوک و ارباب
دولت اموال کثیره فصل دوم در تدبیر مسافر بحر راکب بحر را
در محل سوار شدن بکشتی هرگاه دوار و قی بهم رسد نباید
که حبس کند بلکه بگذارد تا معده از فضول پاک شود
و اگر قی بسیار واقع شود و حبس نشود باید که رب
غوره و رب سیب شربت بد یا شربت لیمو و شربت ریباس
میل نماید و غذاهای ترش مثل آش انار و آش لیمو یا
آش زرشک یا آش انار دانه که در آن بدیا نعناع خشک
داخل کرده باشند میل نمایند فصل در تدبیر مولود

طفل که متولد شود باید اول قطع ناف او بکنند بعد از آن
بچهار انگشت ببندند بریسمان پشمی و بگذارند بر موضع
قطع پارچه پشمی که بروغن زیتون آلوده دم الاخوین
و انزروت بر او پاشیده باشند و بعد از آنکه ناف بیفتد
خاکستر صدف بر او بپاشند و انگشت را بعسل آلوده بکام
او بمالند و آب نمک بر بدن او بمالند و بینی او را پاک
کنند بطریقی که پنبه بر سر میل باریک پیچیده باشند
بینی را با آن میل پاک کنند و غذای طفل در دو روز اول
نبات سفید صلایه کرده باشد و قابله باید بدست
مالیدن اعضای او را راست کند زیرا که گاه هست
طفل بعضی و پشت سر بر آمده کجی دارد و دست و پا گاه
هست عیب کجی دارد که بدست مالیدن تا بله هموار میشود
بعد از آن او را بقماط بپیچند بهمواری که زحمت بدن

او نرسد

او نرسد و هر دو سه روز یکمرتبه او را بشویند بآبی
که در آن گل سرخ و برگ مورد جوشانیده باشند و آب
باید نیم گرم باشد و بنحوی بشویند که آب در گوش او
نرود و برگ مورد و گل سرخ کوفته و بیخته بر مفاصل و میان
رانها بپاشند و باید طفل را بخوابانند که مایل بظلمت باشد
جای دهند و باید چیزی بر روی بیندازند تا آنکه ضوء باعث
تفریق و ضعف باصره او نشود و در گهواره کرده گهواره را
بجنبانند و نغمه بخوانند چنانچه متعارف زیرا که حرکت
و خواندن تسکین وجع میکند و خواب می آورد و بعد از
آنکه خواب کرده باشد او را شیر بدهند و بهترین شیر
از برای او شیر مادر است اگر مریض نباشد زیرا که شیر
مادر را شبیه و موافق است بغذائی که مادامی که در شکم
بود با او اغتذا می یافت و اگر مانعی بهم رسد که مادر شیر

نتوانند داد اختیار دایه باید نمود و باید دایه معتدل
المزاج و خوش خلق باشد زیرا که طفل کسب اخلاق و طبع
میکند و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی میفرمایند در
استرضاع مجنونه با آنکه سوء خلق او باعث سوء تدبیر و
تربیت در باب طفل میشود و باید اعضای او متناسب و
نیکو فربه و جوان باشد و سینه او پهن باشد و پستان
وسیع و پرجسال باشد و پستان او مایل به بزرگی باشد و باید
مریض نباشد و نه قریب العهد به ولادت باشد و نه
بعید العهد و پستانهای او برهنه باشد و شیر او نه بسیار
رقیق باشد و نه بسیار غلیظ بلکه در قوام معتدل
و خوشبو و خوش طعم باشد و باید غذای مرضعه غذا
های سبک باشد که از و خلط خوب متولد شود
مانند نان که خوب پخته باشد و خمیر نباشد و گوشت

بره و کبک

بره و کبک و مرغ و دراج و غیر اینها از غذاهای لطیف
مثل شله و شوربا و چلو قلیه که از این گوشتها طبخ داده
باشند داده شود و شیربرنج با شکر و حلوای نشاسته
با شکر و روغن بادام نیز مناسبست و شیرگاو و شیرینی
با شکر نیز خوبست و از میوه انجیر و انگور و بادام
شیرین با شکر و باید منع نمایند مرضعه را از
غذاهای که تندی و حرارت داشته باشد و همچنین
از میوه های که قبض و تلخی و ترشی زیاد داشته باشند
و سبزیهایی که بسیار گرم باشد مثل سیر و پیاز و
کراث و از جماع حذر نماید زیرا که اعظم اسباب که
مفسد شیر باشد جماع است و همچنین از تعب حرکات
بافراط نیز محترز باشد باید دانست که اطفال را محل
بیرون آمدن دندان تب و اسهال عارض میشود

هرگاه تب عارض شود سزاوار آنست که مادر را شیره تخم
خرفه و طباشیر با آب انار بدهند و اگر اسهال عارض شود
آرد برنج و آرد کنار و آرد سیب و انار دانه با آب به بدهند
و صندل سفید و گل سرخ و اقاقیا و گل ارمنی با آب غوره خمیر
کرده بر شکم طفل ضماد نمایند و اگر سفوف حب الرمان با
به بریان داده شود مناسبست و غذا آش زرشک یا آش
انار دانه یا سماق باید داده شود و از غذاهای ملین
مثل چغندر و اسفناج و آلو باید اجتناب نماید و اگر احتباس
در طبع طفل بهم رسد باید طعام او شکر داخل نمایند و
شکم او را با روغن شیرج چرب نمایند اگر با اینها تلیین نشود
تحریک بشیاف نمایند بمثل شکر سرخ و گل خطمی و اگر
طفل را خروج مقعده بهم رسد باید برگ مورد و جفت
بلوط و جوز السرو کوفته و بیخته بر مقعده بپاشند و اگر

طفل را از

طفل را از حرارت جوشش در بدن او بهم رسد باید دایه را
فصد یا حجامت نمایند و ماء الشعیر و آب انار باو بدهند
و منع فرمایند او را از شیرینیها و شراب و طفل را طباشیر با آب
انار باید داد و بر جوشش بدن طفل روغن اسفنج و سفیداب
و روغن گل سرخ بمالند و اگر طفل را باد در شکم بهم رسد یا آنکه
قواق بهم رساند اندک جندبیدستر مجوف را و بدهند و
بر معده و شکم نیز بمالند و اگر طفل را احتباس بول بهم رسد
اندک شیره تخم خرفه و شکر باو بدهند و آب گرم بر عانه
او بریزند و بروغن چرب نمایند و هرگاه طفل بزرگ
شود و احتیاج بهم رساند بغذای اقوی از شیر اندک
نانی که خمیر نباشد با شکر یا حریره از نشاسته و شکر
و روغن بادام پخته باو بدهند و اکثر اوقات اینحالت
بعد از یکسالگی باشد در اینوقت بتدریج غذاهای لطیف

مثل نان وخروس بچه وجوجه که مذکور شد باید داد
وشیر را از وی بیکبار بند دفعة نباید قطع نمود بلکه روز بروز
غذاهای وی را زیاد کنند بتدریج تا آنکه بدانند که آن غذا
که میخورد او را کافیست از او شیر را قطع کنند و باید قطع
کردن شیر در اوقات معتدل مثل بهار یا پاییز باشد و
سزاوار نیست که اطفال را شراب دهند زیرا که شراب علت
زیادتی رطوبات ایشان میشود بسبب کثرت صعود بخار
شراب بدماغ فساد در ذهن ایشان بهم رسد و مدت شیر
خوردن اطفال دو سال است چون بدو سال رسد باید شیر را
از وی قطع نمود و نقل کرده اند که طفل اگر محتاج بجوشن گو
شود دیون چهار ماهه گردد جایز است آنرا حجامت
نمایند فصل در تدبیر حفظ صحت کسی که ممکن نباشد
حفظ صحت خود نماید بآنکه اکثر مهم را ممکن نیست
که حفظ

بسبب سوء تدبیر در ماکول و مشروب ما یکد و تعب
ریاضت و تحلیلات ایشان را احتیاج بر تنقیه نمیشود
فصل در بیان معنی بدن های خارج از اعتدال صاحب
کامل گوید ابدان خارج از اعتدال به نهایت که آن
بدنهای الخروج از اعتدال منع نمیکند از آنکه افعال بر نهج
طبیعی واقع شوند و آن خروج از اعتدال در بعضی بالطبع
میباشد و در بعضی از اسبابی میباشد که طبیعی نباشد
و آن بدنهائیست که مشرف بودند با مرض و بحال صحت
است فصل در بیان اصطلاح آوردن مزاج حار همچنین
که مزاج معتدل را حفظ صحت بتعدیل در اسباب ضروریه
بعد آنکه منحرف بسوی حرارت باشد بتبرید باید فرمود
و واجبست غذاهای او غذای بارد و هواهای او هوای
بارده و سبزیهای او سرد مثل کاهو و اسفناج و میوهای

سرد مثل انار میخوش و آلو میل نماید و از تیزیها احتراز
نماید و از حرکات کثیره و قویه و جماع و غضب احتراز نماید
و اگر انحراف در حرارت و رطوبت باشد آن مزاج بآسانی میل
باعتدال کند و اگر در حرارت و یبوست باشد احتیاج بزیادتی
در تبرید و ترطیب دارد و اگر خلط صفراوی غالب باشد استفراغ
و اخراج آن خلط نمایند و اجتناب از حلوا در صفرا باید نمود
و نافعست صاحب این مزاج را سکنجبین ساده و تمرهندی با
شکر و غذا آش انار و آش تمرهندی و آش زرشک و اگر
برد و برغاله و فرخ کبک بچه و مرغ بچه مناسبست و اگر مرکب از
صفرا و بلغم باشد مقطع بلغم مثل سکنجبین ساده میل نمایند
و بعد از آن استفراغ خلط بلغمی باید نمود فصل در تدبیر و
اصطلاح آوردن مزاج بارد و اگر این مزاج با برودت
رطب باشد در تدبیر محتاج باشیاء مسخنه از اطعمه و اشربه
و زیادتی

و زیادتی در ریاضت و استعمال مسهلات میشود
و اگر با برودت یبوست باشد احتیاج باطعمه و اشربه
حار رطب و استعمال ریاضت معتدله و دخول حمام بعد
از هضم طعام و شربتهای مسخن مثل شربت عسل و
منفعج یا ادویه حاره مثل قرنفل و دارچینی میشود فصل
در تدبیر ناقهین تدبیر ناقه میباشد همگی با طعمه و اشربه و ریاضت
و تدبیر ناقهین بر دو قسم است قسم اول آنست که از ناقه مرض
و عوارض مرض بالکلیه زایل شده و بدن پاک باشد و اورا
نباشد همگی بجز ضعف تدبیر او با نعاش حرارت غریزی
و تقویت اعضا و بتدریج غذاهای مقوی که لایق باشد
باو داده شود باینطریق که ابتدا آشهایی که از مرغ بچه و
خروس بچه و کبک و دراج و غذاهای لطیف باید داد و بعد
و باید از بعد غذاها آنقدر بخورد که قوت قادر بهضم آن باشد

چند روز باید طریق بکذارند بعد از آن از این غذاها نقل
فرمایند و به غذاهایی که اقوی و اغلظ باشد مثل مرغ و گوشت
بره و گوشت بزغاله و بد ستوری که مذکور شد بقدر قوت
هاضمه باید میل نماید بعد از آنکه نقل کند بگوشت گوسفند
و قدری ریاضت بکار برده بحمام روند و روغنهای معطر
مثل روغن بنفشه بر بدن بمالند و موضعهای خوب حمام
او را جای دهند و خوشبو کرده مانند آن موضع را بریاحین موافق
۱۰۰ و بعد از بیرون آمدن از حمام بخوابد و قبل از خوردن غذا
ریاضت بکند اما ریاضت باعتدال باشد زیرا که افراط
در حرکت موجب تحلیل و زیادتی در ضعف میشود و حذر
نماید از غضب و تعب و جماع و در آفتاب گرم حرکت نکند
و در حمام گرم نرود و باید حمام او معتدل باشد قسم دوم
از نقاهت آنست که مریض را بعد از مفارقت تب صداع

یا غثیان یا تغیر طعم دهن باقی مانده باشد این قسم ناقه را
مناسب آنست که بتدبیر مناسب آن تهیه که مذکور شد قدری
از علاج کرده شود بتلیین طبع یا بتبرید یا تنقیه یا تقویت
جگر یا فصد یا غیر اینها از تدابیر علاج اما در هر تدبیری
رعایت حفظ قوت باید نمود و بهوا رهی در استیصال
ماده باید کوشید بحیثیتی که موجب ضعف قوت نشود پس
اگر علامات خون ظاهر و محتاج بفصد شود اخراج خون نمایند
بقدر قوت و حاجت خون زیاد گرفته نشود و اگر علامات
صفرا ظاهر باشد استفراغ صفرا باید بمسهل ضعیف مثل
مطبوخ فواکه و خیار شنبر یا شربت دینار باید دانست که
ناقه را هرگاه زبان بد بو باقی باشد یا آنکه طعم دهنش خوب
نباشد یا آنکه بسیار عطش داشته باشد یا آنکه اشتهای طعام
نداشته باشد یا آنکه اکثر اوقات طبع او محتبس باشد یا آنکه

در طبع باشد یا خواب او کم باشد یا زیاد باشد یا آنکه بشره
او مثل بشره بیمار باشد مجموع اینها دلالت میکنند بر اینکه
مرض نکس عود خواهد کرد و آثار علت باقیست در این صورت
واجبست که تدبیر و اصلاح مزاج نمایند خصوصا هرگاه که
در حین مرض تنقیه خوب نشده باشد بدانکه هرگاه ناقه طرف
صبح گلقند بقدر پنج مثقال و سکنجبین سفرجلی بقدر ده مثقال
میل نماید باید که زمانی نقاهت او زایل میگردد بتجربت

فصل

در بیان چیزهایی که منع ضرر غذاهای غیر موافق کند بدانکه
دفع اشیاء غیر موافقه یا با امتزاج غذاهاییست که مصلح
آن باشد یا آنکه غذای مصلح قبل از آن یا بعد از آن باید
خورده شود پس اگر کسی از شیرینیها متاذی شود باید
بعد از آن چیزهای ترش مثل سکنجبین و آب انار ترش و سرکه
و سایر ترشیها بسیار میل کند و اگر کسی از ترشیها متاذی شود

باید بعد از آن شیرینیها مثل عسل و شکر و سایر شیرینیها میل
نماید و اگر کسی از روغن و غذاهای چرب متضرر شود اگر
صفراوی مزاج باشد با غذیه حامض رفع ضرر آن نماید و اگر
بلغمی مزاج باشد با غذیه که شوری و تندی داشته باشد
رفع ضرر آن کند و همچنین اگر کسی از چیزهای شور و تلخ و تند
متضرر شود بعد از آن چیزهایی که دهنیت و چربی داشته
باشد میل نماید و کسی که موافق نباشد او را خوردن غذاهای
غلیظ مثل هریسه و کله و خواهد بخورد باید قبل از آن یا بعد از
آن سکنجبین ساده با جوارشاتی که تقویت هضم و تلطیف
غذا نماید مثل کمونی و فلافلی تناول نماید و حرکت بسیار کند
و هرگاه کسی میوه شیرین بسیار میل نماید باید بعد از آن
سکنجبین میل کند و اگر میوه ترش خورده باشد بعد از آن
عسل یا زنجبیل مربا میل نماید و اگر غذاهای نفاخ خورده

باشد بعد از آن فلافلی یا معجون نار مشک میل نماید **فصل**
در تدبیر کسی که او را از حرکت و تعب اعیا و ماندگی بهم رسیده
باشد بباید دانست که هرگاه انسان ریاضت و تعب
بسیار بکشد بمرتبه که او را ماندگی حاصل شود باید نظر
کند هرگاه بیابد الم تعب را در عضله القروح بسبب اخلاط
رقیقه حاده که متولد میشود در حرکت قویه از ذوبان بعض
اعضا و اینقسم اعیا را اعیاء قروحی مینامند سزاوار آنست
که راحت و مالیدن بکار برد و مالیدن باید بسیار نرم و هموار باشد
و روغن بنفشه بر بدن خصوصا پاها و پشت بسیار بمالند
تا آنکه پوست تعب را بکشد و بعد از آن بسیار بحمام برود
و باید آب حمام نیم گرم باشد و بعد از بیرون آمدن از حمام
سکنجبین ساده یا شربت قند با آب انار میل نماید و غذا
هائی که لطافت دارد باید میل نماید اما کمتر باید خورده

شود و اگر

شود و اگر صاحب اعیا بیابد در بدن تمدد که بسبب کثرت حرکات
در اعضاء و عضلات بهم رسد و اینقسم را اعیا تمددی
گویند سزاوار آنست که صاحب این اعیا روغن و مالیدن
بکار برد اما کمتر از قسم اول استراحت و سکون و خواب
نماید و بروغن بنفشه نیم گرم بدن را چرب کند و بعد از آن بحمام
برود که آب آن معتدل باشد و در آب بسیار مکث نماید و
بعد از آنکه از آب بیرون آید بدن را خشک کند و بروغن بنفشه
چرب کند و اگر هوا سرد باشد در حمام جامه بپوشد و بیرون آید
و بعد از بیرون آمدن ساعتی صبر نموده غذا میل نماید و باید
غذا لطیف و زود هضم باشد مثل فروج و بچه مرغ و
گوشت بره و مانند اینها و بعد از آن استراحت نماید و در
روز دوم بعینه همین تدبیر را بکار برند و از مالیدن و
حمام رفتن و چرب کردن بدن اگر چنانچه باین تدابیر اعیاء زائل

نشود در روز سیم نیز باین تدابیر عمل نمایند که در سه روز
بالکلیه زایل خواهد شد و اگر بیابد صاحب اعیا در بدن خود
دردی شبیه بضربان و ورم بسبب گرم شدن عضلات از حرکات
قویه و منجذب شدن فضول باعصاب و عضلات و
اینقسم را اعیاء ورمی گویند و با اینقسم درد اعضا بسیار
میباشد بمرتبه که دست بر بدن او نمیتوان گذاشت و
محسوس میشود که اعضا او نسبت بحال صحت بزرگتر
و غلیظتر شده باشد و تدبیر این اعیا آنست که اولا
بدن او نرم و بهمواری بمالند و بعد از آن بروغن بنفشه
و نیلوفر نیم گرم بدن را چرب نمایند و بعد از آن بحمام
میبرند که آب آن معتدل باشد و بعد از بیرون آمدن
از حمام شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت قند
میل نمایند و غذاهای لطیف سریع الهضم کمتر طبیب کند

مثل آش

مثل آش جو با خروس بچه و کبک و مانند اینها میل نمایند و آش
انار با خروس بچه نیز مناسبت و میوه انگور و انار شیرین و
هندوانه مناسبت و اگر صاحب اعیا بیابد در بدن خود تمدد
و لاغری بمرتبه که او را ممکن نباشد حرکت کردن باسانی
مناسب آنست که تدابیری که مذکور شد از مالیدن و بحمام
رفتن و چرب کردن بدن بروغنهای مذکوره و استراحت نمودن
و خوردن غذاهای غلیظ مالوف معتاد که مایل برطوبت
باشد بکار برد و ریاضت و حرکت نماید بمشی لطیف هوا
و با این تدابیر اعیا زایل میگردد **فصل** در بیان وبا و احتراز
از آن بباید دانست که وبا عبارتست از عفونتی که عارض
هوا شود بسبب اختلاط بخارات ردیه متعفنه که از رطوبات
متعفنه زمین برمیخیزد در این هنگام تا تغیر هوا در بدن
سبب حدوث امراض ردیه مهلکه مثل حصبه و جدری و طاعون

وخراجات ردیه وحمیات مطبقه میکردد پس ناچارست که
حافظ صحت ازچنین هوای محترز باشد وطریق احتراز از وبا
آنست که هرگاه علامات حدوث وبا ظاهر شود مثل آنکه در
صیف یاخریف باران بسیار شود وکثرت اوقات شب معتدل
باشد وریاح جنوبی حار بسیار وزد وهوا ساکن باشد دل
کند برحدوث وبا دریحال باید از گوشت وشراب حلویات و
میوهای رطب شیرین احتراز نماید وهمچنین از حمام ورفتن
بآب گرم محترز باشد وسرکه وطعامهایی که از سرکه پخته باشند
بسیار میل نماید وهمچنین ورب فواکه ترش مثل رب ریباس
ورب غوره وسماق وسیب لیمو وسکنجبین ترش نیز بسیار میل
نماید رازی گوید که هرگاه نتواند ترک خوردن گوشت نماید
ناچار جز مسن بچه دراج وگوشت بزغاله میتواند خورد
بشرط آنکه در طعامهای ترش مثل سرکه وغوره وسماق بپزند

باشند

باشند وهمچنین رازی گوید که هرگاه حافظ صحت ببیند در بدن
آثار غلبه خون فصد نماید ودر فصد مدافعه بکند ودر مکان
سرد ساکن شود هرگاه باین تدابیر عمل نمایند ممکن است که از حدوث
امراض وبایی خلاصی یابد وسزاوار آنست که حافظ صحت در
هوا المجلس ومکان خود را سرد نماید وی طیب نماید مکانها را
آب وکذاشتن گلهای سرد وتر مثل بنفشه ونیلوفر وگل بید و
نماید از تعب جماع وبآب سرد غسل نماید وآب برف ویخ میل نماید
وهر روز طرف صبح ماء الشعیر بریخ وبرف سرد کرده میل نماید
آش جو بسیار نافعست وشراب کوخوره ممزوج بآب سرد باید
شود واز اغذیه حاره حذر نماید وخیار وکدو وهندوانه و
اینها میل نماید واز حرکت در آفتاب ودر معرکه داشتن احتراز
نماید ومدافعه جوع وعطش نکند یعنی هرگاه گرسنه وتشنه شود
طعام وآب میل نماید واگر در هوا احساس تعفن نماید بتخیر

مکی خود را بصندل کافور کند وگلاب ریخانه بپاشند
وآش سرکه وعدس میل نماید ودرین حال قرص کافور مناسبست
تمام دارد هر روز یک مثقال بالعاب بزرقطونا طرف صبح میل نماید
وخوردن فادزهر معدنی هر روز یک قیراط ومداومت
نمودن بآن بسیار نافعست رازی میگوید که شخصی از قدما
اطبا نقل کرده که هرگاه بگیرند از صبر دو جزو واز زعفران و مر
هریک یک جزو وهر روز قدر دوازده قیراط از آن بایک وقیه
شراب ممزوج بآب میل نماید در ایام وبا بسیار نافعست ونیز
هرکسی را دیدم در ایام وبا که این دوا خورده از وبا خلاصی
یافته بسلامت زیست جالینوس گوید خوردن گل ارمنی وسرکه
وآب دریحال بسیار نافعست وهمچنین خوردن تریاق الافاعی
نیز کا نفع بسیار دارد **فصل** در بیان منذرات بحوادث
یعنی علامات وحالاتی که خبر دهنده باشند بحدوث امر

وبلا هاده

وبلاها بدیه هرگاه حافظ صحت اطلاع یابد بر علامات وحالات
بهم رسانید قبل از حدوث آن حادثه ردیه مساهل نموده
تدارک احوال خود خواهد نمود رازی گوید این بابی کلی است
عظیم از ارکان حفظ صحت سزاوار آنست که مضبوط نقل شود
ودرین باب نقل کرده که صداع دایم شدید وشقیقه خبر
دهد بحدوث نزول ماء وانتشار سزاوار آنست که درین حال
علیل سلسله بارد صرغ نماید بنحوی که مشهورست واشیاء
ابی بسیار در روح بدهد بحدوث قوه سزاوار آنست که
دریحال مسهلات قویه وقی بکار برند وبپرهیزند از سرکه
کهنه که در آن خوبیج جوشانیده باشند واز شراب کهنه نماید
اکم میل نماید واختلاج جمیع بدن هرگاه دایمی وبسیار باشد
خبر دهد بحدوث تشنج سزاوار آنست که تنقیه بدن نماید
امتلا بسته نماید وتلطیف وتدبیر واستعمال ادویه حاره کا



از تشنج مذکور است باید نمود و اختلاج جانب بدن هرگاه
[illegible] جزو هد بحدوث فالج سزاوار آنست که استفراغ
ماده بحقن و حبوب مناسب نموده بتبدیل مزاج بادویه حاره
کرده باب فالج مذکور است نمایند و سرخی چشم و رو و ظهور
عروق در چشم و رو و ضنادی شدن از ضوء جزو هد بحدوث
سرسام سزاوار آنست که تنقیه بدن بفصد و اسهال نماید
و سرکه و روغن گل سرخ بر سر بگذارد و کابوس و دوار هرگاه
دائمی و قوی شوند جزو هد بحدوث صرع سزاوار آنست که
معالجه کابوس و دوار بنحوی که در باب خود مذکور است
تغافل ننماید و غم دایم که سبب ظاهری نداشته باشد و
قلق و سوء مزاج جزو هد بحدوث مالیخولیا سزاوار آنست
تنقیه بدن بفصد و اسهال نموده آنچه در این باب [illegible]
کار بندد هرگاه چنان بیند که پیش چشم او چیزی [illegible]

نماید و تغـ[illegible]
[illegible] ده بحدوث علت [illegible]
و باها جزو هد بحدوث [illegible]
حال اصلاح حال کبد [illegible]
و بودن اشتها با غثیان [illegible]
که تدارک احوال معده نماید بنحو [illegible]
بادویه موصوفه در آن باب هرگاه متغیر شود حالتی از حالات
بدن صحیح از زیادتی و نقصان اشتها و کثرت و قلت خواب
اضطراب و تشویش در آن و جاری شدن عرق بسیار که عادت
نداشت و جاری شدن خون بواسیر و رعاف بادرار و فتور بدن
و کلال ذهن و احساس طعم غریب نمودن و یافتن زیادتی در
شهوت جماع و نقصان آن و دیدن خوابها که عادت نداشت و
لذت یافتن از چیزهائی که از آن لذت نمییافت و لذت نیافتن

از چیزهائی

از تشنج مذکور است باید [illegible] که در هذیان عبارت و [illegible]
[illegible] انحلالات جزو هد بحدوث
[illegible] بدن بمسهلات موافقه
[illegible] بند نوائب و دوام از
[illegible] حدوث علتهای [illegible] مثل سل و
[illegible] بجذر کام و شلد بنحوی که مذکور است
نموده اهمال ننمایند بیداری و دوام عرق جزو هد بحدوث
امتلاء بدنی از مواد پس باید مبادرت بفصد و اسهال و
تقلیل در غذا نماید و خفقان شدید دایم یعنی اختلاج و
طپش دل جزو هد بهجا سزاوار آنست که تبادر بفصد نموده
ادویه قلبیه از مفرحات و اشربه که مقوی قلب باشد
میل نماید تنگی حواس با امتلاء بدن از مواد جزو هد
بحدوث سکته سزاوار آنست که تدارک بفصد و اسهال

